مجموعه

میراث ایران و اسلام

مقدمه ابن خلدون

تألیف

عبدالرحمن بن خلدون

جلد اول

ترجمه

محمد پروین گنابادی

مرکز انتشارات علمی و فرهنگی

عبدالرحمن بن محمد بن خلدون حضرمی فیلسوف و مورخ بزرگ اسلامی در سال ۷۳۲ هجری در تونس متولد شد. ادبیات و علوم عصر خویش را نزد پدرش و دیگر دانشمندان زمان خویش فرا گرفت و از آغاز جوانی بی آنکه دست از دامن دانش و پای از محضر دانشمندان بکشد، بکارهای سیاسی و دولتی پرداخت و وظایف طغرانویسی و کاتبی و حاجبی سفارت و وزارت را در دولتهای مختلف افریقیه و اندلس عهده دار شد و آنگاه که از کار سیاست دوری جست، در سال ۷۸۴ عازم مصر گردید و از طرف سلطان مصر در سال ۷۸۶ به مقام قاضی القضاتی مالکیان نائل آمد و در جامع الازهر بتدریس پرداخت. در سال ۷۹۶ برای ادای فریضهٔ حج سفری به حجاز کرد و هنگام اقامت تیمور لنگ در شام با آن سلطان ملاقات نمود و مورد عنایت او واقع شد. مهمترین اثر وی «کتاب العبر» در هفت مجلد است که مقدمهٔ آن بزرگترین شاهکار فلسفی و تاریخی عالم اسلام است و نخستین تصنیف در علم اجتماع و فلسفهٔ تاریخ بشمار میرود.

ابن خلدون بسال ۸۰۸ در قاهره درگذشت.

بهاء: قیمت مقطوع ۲۰۰۰ ریال

قانون و دادگستری

در

شاهنشاهی ایران باستان

تألیف - اشرف احمدی

یادبود جشن فرخنده تاجگذاری

اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران

و علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

آبان ماه ۱۳۴۶



« سلطنت ایران وارث یک رژیم پادشاهی است

که بیست و پنج قرن است در این کشور برقرار است و قدیمی ترین

رژیم سلطنتی جهان بشمار میرود رژیم شاهنشاهی ایران در تمام این مدت

اساس حیات ملی این کشور بوده است »

از مصاحبه شاهنشاه آریامهر با نمایندگان رادیو تلویزیون آمریکا

تهران ۲ مهر ۱۳۳۸

«مقدمهٔ مؤلّف»

درسال ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ که دوره دانشکده حقوق - علوم سیاسی را بپایان رساندم موضوع پایان‌نامه تحصیلی خود را در رشته حقوق (حقوق وقضاء درایران باستان) برگزیدم .

آن رساله چون بادقّت کامل تهیه شده‌بود با درجه عالی از تصویب استادان گذشت .

این امر موجب تشویق مرا در مطالعه دراین رشته فراهم ساخت وازآن تاریخ همواره درصدد بودم رساله مزبور راکه درحقیقت پایه واساس تألیف فعلی‌است بصورت‌کتابی جامعتر درآورم وآنرا تکمیل‌نمایم بهمین‌نظر در موقع مطالعه بهرمطلبی‌که ارتباط باین موضوع داشت برمیخوردم آنرا یادداشت مینمودم ولی براثر اشتغالات قضائی وسیاسی فرصت تنظیم وتکمیل وتألیف آن بدست نمیآمد .

تا اینکه موضوع جشن فرخنده تاجگذاری اعلیحضرت همایون محمدرضا پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران وعلیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران پیش‌آمد وتذّکر یکی ازدوستان موجب شدکه عملاً درصدد تنظیم مطالب پراکنده برآیم باشدکه منهم بنوبه خود سهمی دراین افتخار ملی یعنی جشن خجسته تاجگذاری داشته باشم .

کتاب حاضر نتیجه سالها مطالعه ومراجعه بمنابع مختلف وآخرین

تحقیقات خاورشناسان است و تا حدّ امکان سعی کرده‌ام که مندرجات آن
قابل استفاده باشد اما درعین حال مدعی نیستم که توانسته باشم آنطور که
شاید وباید نظر محققین این رشته را طبق دلخواه آنان حتی طبق دلخواه
خودم تأمین کرده باشم ولی چون این کتابی است که مستقلاً در موضوع
«قانون وداد گستری درشاهنشاهی‌ایران باستان» تألیف وتدوین یافته حداقل
فایده‌ای که دارد اینست که زمینه‌را برای تحقیقات‌بعدی ارباب دانش‌ومعرفت
آماده ساخته است وفقط ازاین نظر است که میتوانم تاحدّی از کار وزحمات
سالیان دراز خود راضی باشم .

اینك از محقّقان نکته سنج ودانشمندان معارفپرور درخواست دارم
که برای برطرف ساختن‌نقائص درچاپهای بعد مرا بهرنحومیتوانند راهنمائی
و ارشاد فرمایند واگر ضمن مطالعه بلغزش یا خطائی برخورد کردند برمن
منّت‌نهند ویادآورشوند ومرا بااین‌لطف سپاسگزاریادآوری‌های خود نمایند.

در خاتمه وظیفه خود میداندکه از دانشمند ارجمند جناب آقای
سلطانی دائی‌زاده بزرگوار خودکه همواره مرا راهنمائی وهدایت فرموده‌اند
ازصمیم قلب سپاسگزاری نمایم . همچنین از دوست فاضل و دانشمند خود
آقای دکتر حسینی‌نژادکه درتهیه متون پهلوی و ترجمه‌ها با من صمیمانه
همکاری فرموده‌اند اظهارتشکر وامتنان نمایم وتوفیق ایشانرا ازخدابخواهم.

تهران – چهارم آبانماه ۱۳۴۶

اشرف احمدی

تعریف عدالت

اعدالوا هو اقرب للتّقوی

از روزی‌که بشر به دائره هستی پانهاده تاا کنون‌که دانش‌وهنر وی درقعرزمین واعماق دریاها ، به‌استخراج واکتشاف معادن پرداخته ، وفضای کیهانی را جولانگاه خویشتن قرارداده ، و به‌کسب دانش وبینش وتجارب علمی وفنّی مشغول وبه‌قصد تسخیرکره ماه ودیگرستارگان در افلاك بپرواز درآمده است ، حبّ حیات جامعه انسانی را بضرورت عدالت وفواید آن آگاه ورهنمون‌گشته است .

گروهی از فلاسفه منشاء تشکیل هیأت اجتماع وحکومت را علاقه بشری باجراء عدالت دانسته وگفته‌اند : درکشوری‌که عدالت‌گسترده شود آن‌کشور وجامعه پایداروسعادتمند خواهدبود ، سعادت وبقاء جامعه ومملکت بدون عدالت صورت نبندد ، واستحکام ارکان بنیان ملك جز به وجود قوائم عدل وداد میسّر نشود .

مطلوب عالی و مقصود بلند و غائی بشریّت از روزگار توحّش وبربریت تاحال‌که فروغ تمدن جهان را روشن ونورانی ساخته ، عدالت بوده و هست . بی‌شك بقاء عالم در پرتو این هدف مقدّس بوده وجمله : بالعدل قامت السّموات والارضون همیشه و در هردوری از ادوار مصداق داشته است .

گروهی از علماء ودانشمندان قدیم وجدید علت جامع ظهور انبیاء رابرای برقراری امنیت کلی وتأمین عدالت ، وتعیین نظامات وضابطه صحیح ، وانشاء حدود وارشاد جوامع بشری به عدالت ونیکی ونیکوکاری دانسته‌اند.
بزرگترین هدف عالی فیلسوفان گیتی وعلماء وعرفا وحامیان سعادت ملل ونیک‌خواهان افراد و جماعات بشری آشنا کردن مردم به‌لزوم عدالت وفواید آن بوده است .
به‌کتب آسمانی و آثار عارفان و دانایان بشری که نظر میافکنیم می‌بینیم این مفهوم مقدس ومشترك همه جوامع انسانی درآن آثار جلوه‌گر است . علما وعارفان دین ، شعرا واهل حق ویقین ، درآثار عرفانی وعلمی خویش هریك : با مصطلحات وکلام خاص خود این آرزوی بزرگ وهدف عالی را تعریف کرده‌اند .
پیروان انبیاء وخداپرستان از ادیان و مذاهب گوناگون با لغات واصطلاحات مختلفه همه باصل‌مهدّویت وعروج انسان به‌معراج کمال معتقدند و برآنندکه با ظهور مهدی آئین دادگستری براهریمن ستم و بیداد غلبه می‌یابد وجهان ازعدل‌وداد آباد میشود، این‌وحدت عقیده ارباب‌دین واولیاء مذاهب روشن میکند که از مردان حق چون زرتشت و **پیامبران الهی** تا خاتم انبیاء محمد صلوات‌الله علیهم براین عقیده هستندکه معراج وکمال انسانیّت به ظهور مهدی یعنی به روزی‌که عدالت حقیقی وامنیت اساسی کاملاً گسترش یابد تحقّق پذیر است ، وهمین معنی می‌رساندکه از دیرگاه بشر باانتظار درك چنین مبارك روزی بوده‌که بزیارت عامل وموجد بزرگ عدالت درسرتاسر جهان کامیاب گردد .
نه‌تنها انبیاء عظام چنان فرموده‌اند بلکه دانشمندانی‌که درهرعلم وفنّ کتابی تصنیف ویا تألیف کرده‌اند مقدمه‌آنرا بنام امیر یاپادشاهی مزیّن کرده‌اند ویا شاعرانی‌که بزرگان عصر خودرا مدح گفته‌اند ممدوح خود را به‌صفت عالی عدالت ستوده‌اند .
تمام دیوانهای شاعران کتابها وآثارعلمی‌بزرگان ودانشمندان ایران واسلام ، براین ادعا گواهی صادق وروشن تواند بود و این نمودار یست‌که ملت ایران بزرگتر ملتی است‌که تا این‌حدّ بعظمت وارزش عدالت جهت بود وبقاء خود آگاه بوده ودر دوران تاریخ همواره با تدابیر خاص توانسته است خداوندان زور وقدرت را به ضرورت واجرای عدالت ورعایت حریم آن برانگیزد وازظلم برحذر دارد .

از مواضیعی که انبیاء وعارفان ودانایان وشاعران بی‌اندازه درآن داد سخن داده وحق مطلب را اداکرده‌اند مفاهیم ومعانی عدالت است .

خداوند درقرآن کریم برای حفظ نظام امنیت بین‌نوع‌انسانی آیاتی محکم وبلیغ درباره اجرای عدالت نازل فرموده که از همه احکام بشری از فرمان کبیر انگلستان گرفته تا منشور ملل متحد بهتر وبلیغ‌تر است ازآنجمله است : و ان طائفتان من‌المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهما علی‌الاخری فقاتلوا اللّتی حتّی تفیء الی‌امرالله فأن فآءت فاصلحوا بینهما بالعدل واقسطوا انّ‌الله یحب‌المقسطین «آیه ۹ سوره الحجرات»

درمقابل درموضوع ظلم میفرماید :

ولو انّ لکلّ نفس ظلمت ما فی‌الارض لافتدت به وأسروا النّدامة لمّا راوا العذاب وقضی بینهم بالقسط وهم لایُظلمون «سوره یونس»

ایضاً : قیل‌للّذین ظلموا ذوقوا عذاب‌الخلد هل‌تجزون الّا بماکنتم تکسبون «سوره یونس»

باز میفرماید : انّ‌الله لایظلم‌النّاس شیئاً لکن‌الناس‌انفسهم یظلمون «سوره یونس»

ولاتراکنوا الی‌الّذین ظلموا فتمسّکم النّار «سوره هود ۱۱۳»

الالغته الله علی‌الظّالمین «سوره هود آیه ۱۷»

باید دانست که ازقرون اولیه تمدن‌بشر تعریف عدالت وتعیین‌مفهوم آن مورد نظر حکما وفلاسفه واقع گردیده است .

درحکمت قدیم یونان و ادوار مابعد آن درین‌زمینه مطالعات بسیار شده است بااین‌وصف چون موضوعی است که درهرقرن وعصر اساس برنامه وسرمایه حکومت برای امیدوار ساختن ملتها است ودرحقیقت پایه عظیم آرزوی عمومی است میتوان گفت که تعریفی کلی وجامع که مفهوم عدالت را با هرعصر وزمان تطبیق دهد جزآنچه انبیاء از مفاهیم آن فرموده‌اند هنوز بیان نشده است .

اگر بخواهم کلیه تعریفاتی که از عدالت شده بیان کنم مجموع آنها خودکتاب قطوری را تشکیل می‌دهد ولی بی‌مناسبت نیست که قسمتی ازآن تعاریف را که مربوط به حکمت قدیم یونان است دراینجا نقل کنم .

درمحضرسقراط عدالت را چنین تعریف میکنند : سیمونیدس‌حکیم میگوید : عدالت آنست که حق به حق‌دار برسد . دیگر ازحکما عدالت را سود دوستان وزیان دشمنان دانسته است .

دیگری : عدالت را مضرّت متعدّی ونفع عادل پنداشته است .
دیگری : عدالت‌را نتیجه واثرتقوی وفضیلت انسانی‌دانسته وبرخی عدالت‌را کیفیتی نفسانی پنداشته و گفته‌اند : آن کیفیت نفسانی غریزه‌ای‌است که صاحب‌آن صفت را برملازمت تقوی ومروت بر می‌انگیزاند .
حکیمی دیگر : عدالت را نفع اقوی دانسته و گفته است عدالت چیزی نیست جز عمل بنفع وخیر اقویا .
به نظر دیگری : عدالت منفعت حکومت است زیرا هرحکومتی رعایت قوانین ونظامات خود را عدالت پنداشته وتخلّف ازآن‌را گناه وجرم می‌پندارد وچون قدرت در دست هیأت حاکمه است بنابرین عدالت یعنی منفعت أقوی .
دیگری : عدالت را اطاعت از طبقه حاکمه دانسته است ولیکن دیگری : این تعریف را خطا دانسته و گفته است‌که : چون هیأت حاکمه معصوم نیست ودرمعرض خطا واقع میشود بنابرین دروضع قوانین وتشریع ممکن‌است جمعی به صواب وبعضی بخطا روند بدین‌جهت نمیتوان این نوع عدالت را عدالت نافع دانست .
سیمونیدس میگوید : عدالت اینست‌که انسان آنچه را شایسته است درحق دیگران انجام دهد .
ژوستی‌نین: عدالت را بشرح زیرتعریف کرده‌است: «عدالت عبارت از اراده خلل‌ناپذیری است‌که بهرکس حقش را ادا نماید» .
فیلسوفی گفته : عدالت عبارت از راستگوئی وسنگ اول بنای آن نیکوکاری است .
اولپین‌رو می گوید : عدالت اراده‌ثابت ودائمی‌است‌که: حق هرکس را بپردازد .
سیسرون نویسنده وناطق شهیرعدالت‌را بدینقرارتعریف کرده است: «عدالت عبارت از غریزه یا تمایل طبیعی است‌که انسان را وادار می‌کندکه حق افراد را اداکند» .
بعضی فلاسفه بدون تعریف از مفهوم عدالت به اثر آن پرداخته و گفته‌اند :
تنها عدالت است‌که میتواند خیرجامعه را تأمین نماید یاگفته‌اند : عدالت تقوائی است‌که بهرکس آنچه درخور اوست واگذارگردد . بدون اینکه بخیرعمومی ومنفعت اجتماعی لطمه‌ای برسد .

دسته دیگر از فلاسفه تعاریف مربوط بعدالت را با هم درآمیخته تعریف نسبةً جامعتری ازآن نموده وگفته‌اند :

عدالت عبارت از اراده ونیّت دائم خلل‌ناپذیری است که بهرکس حقش را ادا کند مشروط براینکه ازاین جهت بخیرعمومی ومنفعت اجتماعی لطمه‌ای نرسد .

انفرادیون : عدالت را حفظ و صیانت حقوق فردی و جلوگیری از تجاوز دیگران بآن حقوق دانسته‌اند . امّا

اجتماعیون : عدالت را در رفع تساوی شرایط اجتماعی بین افراد میدانند که هروقت اختلافات طبقاتی تعدیل شود وهمه افراد بتوانند قوای فعّاله خودرا بطورکامل بکاراندازند ودر امتیازات اجتماعی شریك وسهیم گردند عدالت اجتماعی وجود پیدا میکند .

فیلسوف بزرگ افلاطون : عدالت را از فضیلت ذاتی نفس انسانی وناشی از حکمت دانسته وتعدی را ناشی از رذیلت وجهل شناخته است[۱] .

ودروصف عادل‌وظالم فرموده‌است: که عادل: حکیم وصالح است - ومتعدّی : شریر وجاهل . ومیافزاید که تعدّی واستبداد در میان مردم تفرقه وجدائی ایجاد میکند وخلاف وشقاق راکه اصل دمار وپایه فنا است موجب میشود .

افلاطون تعدی را مایه عصیان وفساد ونزاع ونفاق دانسته است .

تمام‌فلاسفه ، عادل‌را سعید وظالم‌را شقی وبدبخت دانسته وگفته‌اند : «حسن‌عاقبت ، نجاح ورستگاری را چه‌برای فرد وچه برای جامعه

---

(۱) افلاطون فیلسوف بزرگ یونانی که درقرن پنجم قبل‌از میلاد قدم بعالم وجودگذاشته درامور فلسفی دارای چنان افکاری عمیق ودقیق ونظری دوربین بوده‌که همواره مورد توجه واستفاده دانشمندان وفلاسفه قرارگرفته است . آثار مزبور تا امروز هنوز ارزنده وقابل استفاده است . این‌فیلسوف نامی درکتاب جمهورخود بانظروسیعتری راجع بمفهوم ومعنای عدالت بیانات جالب ودلنشینی دارد . هرچند کتاب مزبور مسائل مختلف مربوط بحکومت و امور اجتماعی را مورد بحث قرار داده ولی بایدگفت که درحقیقت همه مطالب اساسی‌کتاب دراطراف عدل وعدالت دور میزنند .

افلاطون (مدینه فاضله) خود را بدون وجود عدل نتوانسته تصویر نماید . کسانی‌که مایل باشند‌که از بحث مبسوطی‌که راجع بعدالت شده اطلاعات بیشتری بدست بیاورند واز معنای وسیعی‌که موردنظرفیلسوف یونانی بوده وعدالت‌را عبارت ازمجموع خصائل وفضائل انسانی دانسته مستحضرگردند بهتراست بکتاب معروف جمهور او که باکثر زبانها ترجمه شده رجوع نمایند .

فقط درسایه عدالت میتوان بدست آورد وافزوده‌اندکه :

چون بشر مستغنی از زندگی در هیئت اجتماع نیست ناگزیر باید سرتعظیم در برابر رعایت حقوق افراد فرود آوردکه بدو بانظر مهر بنگرند وحیثیت او درمیان جامعه محفوظ ماند وافزوده‌اندکه :

« ظلم قبل ازآنکه خانه مظلوم را ویران‌کند ریشهٔ ظالم را از بیخ وبن میکند » .

درجائی دیگر افلاطون میگوید : سخت‌ترین مصائب بشری اینست که مردمـــان رذل هنگامی که فضلا زیر بار حکومت نمیروند بر جـــامعه حکمفرمائی‌کنند .

علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام‌که بزرگترین حاکم دادگستر جهان است میفرماید :

(اذا ملك الاراذل هلك الافاضل) .

وهمچنین میفرماید : (لیس‌لاحد علی‌احد فضل الّا بالتقّوی) .

قرآن مجیدکه بهتر از هرفیلسوف و هرکتاب دینی دیگر مقاصد وآرزوهای بشری را بنحوی معقول بیان می‌فرماید وراه سعادت را نشان می‌دهد درخلال‌آیات‌آن وجوب حکم بعدل بخوبی مشهود است – این قبیل آیات به اندازه‌ای است‌که خود مجموعه‌ای را فراهم می‌آورد من برای‌تبرک وتیمّن بذکر چند آیه اکتفا می‌کنم .

۱ – نحن نزلنا الکتاب بالقسط والمیزان .

خداوندکریم بمنظور حق و عدالت این‌کتاب مقدس آسمانی را فرستاده است . . .

۲ – کونوا قوّامین بالقسط .

۳ – اعدلواهو اقرب‌للتقّوی – واذا حکمتم بین‌النّاس ان‌تحکموا بالعدل .

٤ – انّ الله یأمر بالعدل والاحسان – ومن‌لم یحکم بما انزل‌الله فاولئكَ هم‌الظّالمون .

٥ – وان حکمت فاحکم بینهم باالقسط انّ الله یحبّ‌المقسطین .

(اگر از شما طلب قضاکردند) بین آنها بعدل حکم نماکه خداوند عادلان را دوست دارد .

٦ – واذاقلتم فاعدلوا ولوکان ذا قربی .

هنگام‌گفتن حق دادگری را پیشه‌کنید اگرچه پای خویشان شما

درمیان باشد .

۷ – فلا تتّبعوا الهوی ان تعدلوا .

دراجرای عدالت ازهوای نفس پیروی نکنید . . .

۸ – ولا ترکنوا الی الّذین ظلموا فتمسّکم النّار – ان الله لایظلم النّاس شیئا ولکن – النّاس انفسهم یظلمون .

۹ – یا داود انّا جعلنا خلیفة فی الارض فاحکم بین النّاس بالحقّ .

۱۰ – فانظر کیف کان عاقبة الظّالمین .

پس بنگر : که پایان کار ستمکاران چگونه است ؟ (یعنی همه هلاك ونابود میشوند وجز بدبختی وشقاوت نتیجه‌ای نمی‌برند) .

۱۱ – ولا یزید الظّالمین الّا خسارا .

ابن قیّم جوزیه که از اعاظم علماء اسلام است درباب عدالت بیانی بس لطیف وعجیب دارد میفرمایدکه :

«انّ أمارات العدل اذا ظهرت بأی طریق کان فهناك شرع الله ودینه – والله تعالی أحکم ان یخصّ طرق العدل بشیئی ثمّ ینفی ما هواظهر منه وابین» .

(اقوم المسالك)

دادگری از هرراهی بدست آید همان راه دین و آئین خداست خداوند داناتر از آنست که برای دادگری راهی خاص مقرر کند وراههای روشن‌تر دیگر راکنار بگذارد .

شاعر چه خوب سروده :

هرجاکه عدل سایه‌کند رخت دین بنه
کاین سایه‌بان زطوبی واخضر نکوتراست

زآنجا که عدل خیمه زند تختگاه ساز
کاین خیمه از سپهر مدّور نکوتراست

درتمدن اسلام که همان تمدن ایران است درباب عدالت وقضاء کتبی متعدّد نوشته‌اند مخصوصاً در احکام السلّطانیه ماوردی (دستور حکومت) واحکام السلّطانیه ابن طباطبا وکتاب الخراج قاضی القضاة ابویوسف وکتاب الخراج یحیی بن آدم قرشی وامثال آنها در دستورحکومت وشهریاری بیش از چهل تصنیف میتوان یافت که درآنها درمبحث اجرای عدالت وحکوماتی که بر بنیاد عدالت اجتماعی مستقر باشدکوچکترین دقیقه‌ای را از نظر دور نداشته‌اند .

چون منظور اختصار است از درازی سخن دوری میجویم و فقط

این نکته را اضافه میکنم که :

شاعران نامدار ایران ودیگر بزرگان ما ازعلماء ودانشمندان همه درینمورد داد سخن داده‌اند و مخصوصاً شاعر نامدار و جلیل‌القدر فارسی سعدی شیرازی که جهان بوجودش مباهی ومفتخراست و رقعه منشأتش را چون ورق زر میبرند درتعریف عدالت سخن‌را بمعراج کمال رسانده است .

بسیار بموقع میدانم که برای حسن ختام این مقال قسمتی ازبیانات اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی شاهنشاه آریامهر را درباره عدالت بویژه درباره عدالت اجتماعی زینت‌افزای این صفحات نمایم وباین بحث که دامنه‌ای وسیع دارد پایان دهم .

شاهنشاه آریامهر به‌پیروی ازشاهنشاهان هخامنشی‌وساسانی دراجرای عدالت وفراهم ساختن وسائل آسایش قاطبه ملت کوششهای بی‌دریغ‌فرموده‌اند بطوری که نام‌نامی‌معظمٌ‌له تا به‌ابد جاویدان‌ودرسرلوحه شاهنشاهان‌دادگستر ایران درخشان است .

ایشان هنگام شرفیابی رؤسای خانه‌های انصاف فرموده‌اند :

«عدالت ازموقعی که تمدن دردنیا پیدا شده عالیترین آرمانی بوده که بشر سعی میکرده است بآن برسد وبدان نائل شود» .

«درتاریخ‌ایران‌باستان‌می‌بینیم زمانی‌رافرخنده ونیکو می‌پنداشته‌اند که توأم با عدالت بیشتری بوده است - دراین باب مثل‌های زیادی داریم وهمچنین درسایرنقاط دنیا جامعه‌ای بیشتر بخود افتخار میکندکه میتواند ثابت کند دراساس عدل وانصاف بیشتر پیشرفت کرده است .

برای فراهم کردن عدالت بمعنای حقیقی‌آن باید مطلب را ازچندین جهت بررسی کرد : یکی عدالت قضائی‌است که بمعنای تشخیص حق ورساندن حق بحقدار میباشد . »

درموضوع عدالت اجتماعی که شاهنشاه‌آریامهرهمواره توجه خاصی بآن داشته و آرزومند اجرای‌کامل آن هستندکراراً ضمن نطق‌های خود فرموده‌اند :

منظور از عدالت اجتماعی اینستکه پنج اصل : خوراك - پوشاك - مسکن - فرهنگ - بهداشت یعنی حداقل زندگی برای عموم مردم تأمین گردد وهیچکس از حداقل زندگی محروم نباشد وهمه افراد از برکات ونعماتی‌که درمملکت فراهم است وهمچنین ازوسائل‌آسایش عمومی وقوانین ومقررات بطور تساوی برخوردارگردند «انّ اکرمکم عندالله أتقاکم -

هر که به قدر کارش و به فراخور استعدادش» و برتری جز درنتیجه ابتکار بیشتر وابراز لیاقت بهتر و کار زیادتر برای کسی میسّر نگردد .

درکتاب مأموریت برای وطنم فرموده‌اند :

مفهوم عدالت اجتماعی بمعنای وسیع کلمه آنستکه مردم درحکومت کشور شریك باشند وقانون نسبت بعموم یکسان اجرا گردد ومبانی اقتصادی وافی برفع احتیاجات عموم باشد وجود عدالت اجتماعی اساس حقیقی رفع مفاسد است .

درموقع گشایش دوره هفدهم مجلس شورایملی (۱۷ اردیبهشت ماه ۱۳۳۱) فرموده‌اند :

عدالت اجتماعی مایه قوام ودوام وباعث نظم وآرامش جامعه است وجا دارد که همه طبقات مخصوصاً اغنیا وتوانگران وکارفرمایان آنرا ازجان ودل خواستار باشند .

دریکی از اعیاد مذهبی فرموده‌اند :

عدالت اجتماعی که امروز هدف دنیای متمدن است وهمه میل دارند بآن برسند همان تعلیمات دین مبین مقدس اسلام است که پیروی کامل از آن عدالت اجتماعی را بطور اکمل برای جوامع تأمین مینماید .

درپیام نوروزی سال ۱۳۳۱ فرموده‌اند: **عدالت اجتماعی وقتی تأمین میشود که افراد جامعه مثل افراد خانواده ازخودخواهی وخودپرستی انصراف حاصل کرده ورفاه وآسایش دیگرانرا جزء لاینفك سعادت خود فرض نمایند وبا فداکاری منافع جمعی را برمنافع فردی ترجیح دهند[۱].**

---

(۱) سخنان شاهنشاه آریامهر راجع بعدالت اجتماعی درطول ۲۶ سال سلطنت بقدری است که خود کتاب قطوری را تشکیل میدهد .

مقدمه

تمدن وسازمانهای دوران هخامنشی

چون سیر تکاملی حقوق وقوانین هرقوم وملتی بستگی کامل با سیر تاریخی وپیشرفتهای اجتماعی بخصوص درجه تمدن آنقوم وملت دارد لازم میداند قبل‌از ورود به مبحث (دادگستری در دوره هخامنشی) بعنوان مقدمه اشاره مختصری به سابقه تمدن ایران باستان که همه محققین و نویسندگان آنرا باستایش‌وتحسین‌فراوان یادکرده‌اند وهمچنین‌اشاره به‌بعضی‌ازسازمانهای اداری آن زمان بنماید .

پوشیده نیست که تمدن ایران از تمدنهای کهن جهان بشمار است وتاریخ این تمدن که از سالیان دراز قبل‌از میلاد آغاز میشود خوشبختانه حتی قبل ازعهد هخامنشیان نیز روشن شده‌است .

پروفسور امستد دانشمند آمریکائی در «تاریخ شاهنشاهی ایران» میگوید : «تاریخ هخامنشی یك صحنه شگفت‌آوری از تمدنهای گوناگون را که بدرجات عالی وتکامل رسیده درنظر انسان مجسم میکند.»

بنونیست[1] راجع به تمدن قدیم ایران چنین اظهارنظر کرده است :

---

(۱) E. Benvenist

«تمدن ایران ازاین حیث که دردورانهای مختلف با وجود تغییرات سیاسی بحیات خود ادامه داده درتاریخ دنیا نظیر ندارد. همین نویسنده درجای دیگر مینویسد:

ایرانیها برای ایجاد تشکیلات منظمی از خود ابتکار بخرج دادند وتوانستند بانظربلند ووسائل مطمئن امپراطوری هخامنشی‌راکه مورد تحسین یونانیها بود ومدتها دردنیای قدیم نمونه‌ای برای‌تقلید سایرملل بشمارمیرفت بوجود آورند واضافه میکندکه خصوصیّت حکومت هخامنشی درتشکیلاتی است که بکشور خود دادند. آنها بااینکه مدت دوقرن همواره مشغول جنگ بودند ازساختن کاخهای باشکوه خودداری نکردند و ملل مختلفی راکه دراختیارخودگرفته بودند بخوبی‌اداره میکردند، حکومت مرکزی‌نیرومندی ایجاد وقوانین مخصوصی برای اداره امور مملکت خود وضع نمودندکه بعد ازآنها درتمام ادوار تاریخی این سرزمین معمول گشت[1].

پروفسورگیرشمن میگوید: «هخامنشیان نخستین‌کسانی بودندکه وحدت عالی شرقی ویا بعبارت دیگروحدت جهان متمدن آنروزراکه عناصر مختلف درآن زندگی میکردند بهم مرتبط ساختند وآنرا تحت یك نظارت سیاسی‌که هیچگاه سابقه نداشت قرار دادند. این نویسنده بگفتار خود میافزاید: ایرانیان نه‌تنها شاهنشاهی جهانی تأسیس کردند بلکه به‌ایجاد تمدن جهانی‌که منطقه نفوذ آن بسیار وسیع بود موفق شدند». باز مینویسد: «ایرانیان همچنانکه در اداره ممالك توفیق یافتند دراقتصاد و تجارت نیز موفق آمدند تحقیقات ثابت میکندکه ممالك دوردست‌که براثر توسعه‌کشور هخامنشی بدان پیوسته بودند تحت نفوذ خیرخواهانه هخامنشیان عمیقاً تحول یافتند».

همین محقق دانشمند درجای دیگرمینویسدکه: هخامنشیان ازلحاظ فرهنگ مادی ومعتقدات دین وفرهنگ معنوی نخستین‌کسانی بودندکه صور وافکار را بین شرق وغرب مبادله کردند وآنها تقرّب این دوجهان را با تمدنهای آنها تحقق دادند وبدین‌وجه برای آینده طریقی راکه جهان آینده میبایست درآن ره سپرگردد هموار کردند. وبالاخره مینویسدکه: پادشاهان هخامنشی‌درشاهنشاهی‌خودکه وسیعترین شاهنشاهی‌درتاریخ‌دنیا است ترکیبی

---

(۱) ص ۴۲ – ۵۷ – ۵۹ «تمدن ایرانی» ترجمه دکترعیسی بهنام.

از تمدنهای قدیم بوجود آوردند[۱] .

اغلب نویسندگان قدیم وجدید تمدن عالی ودرخشان ایران را ستوده واین نکته را متذکر شده‌اندکه هخامنشیان محیطی مناسب برای رشد تمدن وتوسعه علم وفرهنگ وهنر بوجود آورده وازاین جهت سهم بزرگی درپیشرفت علوم وفنون بشری وترکیب دادن تمدنهای مختلف داشته‌اند .

درهمین زمینه آلبرشاندور خاورشناس معروف فرانسوی میگوید :

«پارسیها رابط تمدنهای منحط ومنقرض دجله وفرات وتمدن نوبنیاد آتن و روم گردیدندکه نخستین انوار درخشان آن درافق هویدا شده‌بود ، درمیان اقوام مجهول آشوری وبابلی وعیلامی‌که از قرنها پیش میزیسته‌اند ودنیای جدیدکه امروز ما وارث آن هستیم، ایران یك خط رابط خدائی بوده است، ایران وسیله شدکه تحول اسرارآمیز تمدن انسانی و میل بارتقاء و عظمت وعدالت وتحقّق افکار وآمال چند هزار ساله بشر استمرار و دوام یابد . ایران‌باستان نقش مهمی در این امر بعهده داشته است . ایـران هنگامی در افق جهان آشکار شدکه همه‌چیز در مرزهای غربی آن‌کشور واژگون گردیده بود . این آسیای غربی‌که اقوام مختلف در آن فعالیت میکردند وخاك آن تا امروزهم یادگارهای حیرت‌آورکوششها وزحمات وفتوحات آنها را درکلمات ساده بابل وشوش ونینوا مجسم میکند بدیهی است نقش چنین ملتی (ایران) هرگز ناچیز وگمنام نخواهد بود . پارسی‌ها درمدتی کوتاه شاهراهی بزرگ درمسیر ترقی بشرگشودند . پارسیها باختلاط اقوام وپیشرفت هنرکه تنها وسیله مظاهر خصوصیات یك‌ملت است یاری ومساعدت کردند فرمانروایان‌آنها پادشاهان مقتدری‌بودندکه بعظمت وجلال‌میگرائیدند ودلیل بارزآن شهرهای باعظمت پاسارگاد وتخت‌جمشید است‌که بمشابه اشعار باعظمتی از سنگ ساخته وپرداخته شده ونشانه نبوغ نژاد پاکی‌است یا نژادی که حماسه ملی‌کوتاه‌آن اثردرخشان وتابناکی درتاریخ جهان بیادگارگذارده است‌کمتر قومی درتاریخ مشاهده شده‌که پس‌از اینهمه فتح وپیروزی باین درجه ملایم وآرام وفروتن بماند[۲].

---

(۱) برای درك عظمت تمدن ایران باستان بکتاب «ایران ازآغاز تا اسلام» تألیف دکترگیرشمن ترجمه استاد دکترمحمد معین مراجعه شود این‌کتاب‌که باتحقیقات عمیق ودقیق طبق اسناد ومدارك زنده و معتبر تألیف یافته تا اندازه‌ای تمدن‌گذشته ایران را درنظرمجسم میکند .

(۲) ص ۲۱ تمدن هخامنشی تألیف دانشمند ارجمند علی سامی بنقل از «کتاب کورش‌کبیر» تألیف استاد دانشمند دکترهدایتی استاد دانشگاه تهران .

پروفسور . ج . هـ . ایلیف باستان‌شناس معروف انگلیسی مینویسد :

داریوش حدود امپراطوری خود را تا دریای اژه وخاك یونان رساند ، پایدار ومستقرساختن این امپراطوری عظیم نتیجه ابتکار وفعالیت ونبوغ او درکشورداری است .

داریوش کبیر نخستین فرمانروائی‌است که تشکیلات سیاسی بزرگی بوجود آورد وسرمشقی بجهان‌داد که در دوره تواریخ قدیم فقط امپراطوری رم همطرازآن بود. نظیرامپراطوری‌ایران ازلحاظ وسعت وعظمت تاآن‌زمان درجهان بوجود نیامده وپایه‌های آن چنان مستحکم گذارده شده بودکه مدت چند قرن دست نخورده دراختیار خانواده‌ایکه مؤسس‌آن بود باقی ماند درصورتیکه این خانواده تا آن‌زمان فقط بر ایالت دورافتاده‌ای حکومت کرده بود .

در ستایش تمدن ایران باستان عموم نویسندگان (قدیم و جدید) بقدری داد سخن داده‌اندکه اگر نگارنده بخواهد بنقل همه بپردازد خود کتابی بسیار قطور تشکیل میدهد . بطور خلاصه باید گفت **ایران در عهد هخامنشیان دارای عالی‌ترین تمدن وفرهنگ وهنر بوده است .**

نکته‌ای راکه باید علاوه نمود اینست‌که **شیرازه این تمدن عالی را وضع قوانین ومقررات متناسب** وتوجه شاهنشاهان باجرای عدالت تشکیل میداده است .

دراین‌باب بانقل‌بیان افلاطون که‌گفته است : «داریوش قانونگذاری بودکه قوانین‌او امپراطوری وسیع‌ایران‌را نگاهداشت» استناد نموده وعلاوه میکندکه‌آن‌فیلسوف بابیان این‌جمله احترام وستایش خودرا نسبت به‌مجموعه قوانین داریوش نیز ظاهرساخته است .

افلاطون درجای دیگر (رساله قوانین) میگوید : داریوش با وضع وتدوین قوانین‌خود اصل برابری وعدالت‌را درمیان مردم رواج داد وآنچه را کورش شاهنشاه‌بزرگ هخامنشی بمردم وعده داده‌بود بموقع عمل واجراء درآورد .

بهرحال از آثار تمدن درخشان ومظاهر فرهنگ وهنر عهد باستان هنوز عشری از اعشار آن‌کشف نشده است زیرا کشف الواح‌گلی تخت‌جمشید بما ثابت‌کردکه هنوز گنجینه‌هائی از مدارك و اسناد این تمدن‌که هرروز گوشه‌ای ازآن ظاهر میشود در دل خاك نهفته است وهرروزی‌که میگذرد پرده‌ای از اسرارآن‌کشف میگردد .

سازمانها

پادشاهان هخامنشی موجد شاهنشاهی بزرگی بودندکه تقریباً تمام دنیای متمدن آن‌زمان را فراگرفته بود وتردیدی نیست‌که برای اداره چنین شاهنشاهی پهناور تشکیلات وسیع ومنظمی لازم بوده است .

برای تجسم تمدن عالی و فروزان دوران هخامنشی بموقع میداند که بعض سازمانهای اداری بخصوص سازمانهای زمان داریوش‌کبیر نهمین پادشاه سلسله هخامنشی[1] راکه زائیده آن تمدن واز آثار آنست باختصاربنظر

---

(۱) داریوش درکتیبه بیستون‌گوید : «هشت‌تن از دودمان من پیش از این شاه بودند . من نهمین هستم . نه‌تن پشت اندر پشت شاهیم» وهمچنین دربند(۱) همان کتیبه خودرا چنین معرفی میکند . «من هستم داریوش . شاه بزرگ . شاه شاهان . شاه پارس . شاه بسیاری ازکشورها . پسر ویشتاسب . نوه ارشام . . »

– باید دانست‌که سلسله هخامنشی قبل‌ازکورش بزرگ‌که در سال (۵۵۹–۵۳۰ قبل ازمیلاد) دولت ماد را ازمیان برد وعلاوه برپارس وارث دولت ماد هم شد وعنوان شاهنشاهی پیداکرد . چند نفر از دودمان او عنوان شاهی داشته‌اند وطبق تحقیقات محققین پادشاهی چیش‌پش سرخاندان هخامنشی متجاوز ازهفت قرن قبل‌از میلاد شروع شده است – اینکه مورخین دوران شاهنشاهی هخامنشی را دویست سال دانسته‌اند ازفتح بابل یعنی سال ۵۳۹ قبل‌از میلادکه مقدمات فتح بابل فراهم شده احتساب کرده‌اند و الا آغاز سلطنت‌کورش همان سال ۵۵۹ قبل‌از میلاد است .

خوانندگان کتاب بگذرانم که باتوجه بآن سازمانها اهمیت سازمان‌دادگستری آن‌دوره درخشان نیز بهتر معلوم گردد :

تشکیلات کورش :

کورش کبیر در زمان سلطنت خود تشکیلات منظمی بوجود آورد و کوشش داشت که همهٔ کارها را بدست پارسیها بسپارد .

نجبای پارسی همه‌روزه در دربار حاضر میشدند و کورش در امور مملکت باآنها مشورة میکرد .

کورش برای اداره امور کشور افرادی را که واجد صلاحیت و مشهور بامانت ودرستی بودند بمشاغل مهم ازقبیل فرماندهی ارتش . تصدی امورمالیات . خزانه‌دار . ناظر آذوقه . بازرس‌وغیره انتخاب‌میکرد وعقیده داشت که کارها باید روی صلاحیت اشخاص تقسیم گردد وازهر کس درحدود وظائفی که باو محول شده‌است مسئولیت خواسته شود . ازاین جهت درجات ومراتبی‌درارتش وسایرادارات برقرارساخت ومقررداشت کسانی که درمراتب مادون هستند گزارش کار خودرا بمافوق خود بدهند تامسئولیت‌ها لوث نشود .

کورش درموقع انتخاب رؤسای قسمت‌ها سعی داشت که رئیس حتماً دارای امتیازاتی بیش‌از مرئوسین خود باشدتازیردستان بااحترام ازاواطاعت نمایند وکارها ازمجرای صحیح منحرف نشود – هرچند کورش از روی تدبیر ترتیبات منظمی برای اداره امـــور مملکت داده‌بود ولی داریوش بااستفاده ازآن ، تشکیلات جامع‌تر وکامل‌تری بوجود آورد .

تشکیلات داریوش :

مشهورترین سازمانهای زمان هخامنشی سازمان داریوش کبیراست .

داریوش برای اداره شاهنشاهی بزرگ خود سیاستی عاقلانه پیش گرفت . او شخصاً بتمام کارها رسیدگی میکرد .

داریوش بااینکه طبق سنت شاهنشاهی . منبع قدرت . ومصدراوامر ونواهی واعطاکننده افتخارات وکلیه امتیازات . و دادرس نهائی در دادن پاداشها وکیفرها وفرمانده قوای برّی ودریائی ورئیس تشکیلات لشگری وکشوری بود هیچوقت این اختیارات‌را جز در راه مصالح عمومی و حسن

اداره کشور اعمال نمیکرد.

او برای حسن اداره مملکت اجازه داد که ملل مغلوب عادات وسنن، زبان وخصائص دینی وملی مذهب وهنر خودرا حفظ کنند ولی یك مأمور عالی‌رتبه پارسی‌را بعنوان نماینده شاهنشاه بزرگ تعیین میکرد که برامور کلی وعمومی آنها حکومت ونظارت نماید.

داریوش بزرگ شاهنشاهی عظیم خودرا به بیست (۲۰) ایالت (استان) بزرگ تقسیم کرد وبرای هراستانی یك استاندار یا (بقول یونانیها – ساتراپ) تعیین نمود.

حفظ امنیت، و وصول مالیاتها، ونظارت برامور دادگستری، و مراقبت اعمال مأمورین، و امرای محلی از وظائف استاندار بود.

بعلاوه بمنظور حفظ امنیت و انتظامات عمومی درمرکز هراستان فرماندهی کاردان و ورزیده را برای فرماندهی ارتش آن استان برگماشت.

دربعض اوقات، دیده‌شده که خود استاندار هردو سمت‌را بعهده داشته و وظائف فرمانده ارتش‌راهم طبق فرمان شاه بعهده گرفته‌است.

درآن زمان باهراستانداری مأموری همراه بود که درظاهر دبیری او را بعهده داشت ولی درحقیقت ازطرف شاه مأموریت داشت که مواظب اعمال ورفتار استاندار باشد که ازحدود وظائف ومصلحت مردم تجاوز نکند ومرتباً شاه‌را ازطرز رفتاروکردار استاندار آگاه سازد – این شخص همواره گزارشهای خودرا مستقیماً بمرکز میفرستاده واین وظیفه‌را بطوریکه مقرر بوده به بهترین وجه انجام میداده‌است.

علاوه‌براین شخص بازرسانی که بنام «**چشم وگوش شاه**» نامیده میشدند درسرتاسر مملکت مخفیانه ببازرسی میپرداختند وجریان کلیه‌امور را بشاه‌گزارش میدادند. این بازرسان کاملا مستقل بودند وگاهی که لازم بود خودرا بمأمورین معرفی میکردند ودرموقع ضرورت حق داشتند که از تمام دستگاهها حتّی نیروی ارتش استفاده کنند.

دکتر گیرشمن مینویسد: این تشکیلات جدید (**سازمان بازرسی**) که توسط داریوش برقرار شد مورد تقدیر بسیاری ازسلاطین قدیم قرار گرفت وشارلمانی (Charlemani) برای ارتباط‌وپیوستگی بین اجزای‌مختلف امپراطوری خود همان روش‌را بکاربرد. درهرحال وی مأموران منتخبی را بنام (**مأموران شاه**) بهرنواحی مملکت اعزام میداشت تاوضع اداره امور آنهارا بازرسی کنند.

امور مالیه :

در دوره داریوش ترتیبات خاصی برای وصول مالیاتها مقررشد ودرهراستان مأموران‌عالی‌رتبه برای‌جمع‌آوری‌مالیاتها مأموریت‌پیداکردند.

دکتر گیرشمن دراین‌باره مینویسد: «داریوش بموازات این دو شغل (استانداری – فرماندهی ارتش) شغل سومی ایجادکرد وآن عامل عالی رتبه مأمور تحصیل مالیات بود».

طبق فرمانهای شاهی همه ایالات هریك مطابق ثروت خودمیبایست سالیانه بخزانه سلطنتی مبلغی‌که برای آنها معین شده‌بود بپردازدکه جمع آن به ۱٤٫٥٦٠ تالان نقره بالغ میشد و ثلث آن میبایست ازایالت هند تأدیه شود. علاوه برپرداختهاکه بافلزات گرانبها صورت میگرفت ایالات‌هدایای دیگری تقدیم میداشتند:

اسب. دواب. آذوقه. هم برای معیشت دربارکه هزاران تن عضو داشت و هم برای حفظ سپاهیان مقیم ایالات یاآنهاکه به‌سفرهای جنگی میرفتند می‌پرداختندوایالت بابل به‌تنهائی آذوقه هشت سال‌را تأمین‌میکرد».

درتاریخ ایران‌باستان سهم بیست ایالت به تفکیك تعیین شده ودر این تقسیم‌بندی سهم بابل و آشور (ایالت نهم) ۱۰۰۰ تالان نقره و ۵۰۰ خواجه جوانست.

هردت مینویسد: مالیاتها درخزانه شاه پارس بدین‌ترتیب حفظ میشود: فلزات (طلا و نقره) را آب‌کرده درکوزه‌های گلی میریزند بعد ظرف گلی‌را می‌شکنند فلز آب‌شده‌که بصورت شمش درآمده در خزانه نگهداری میشود هروقت وجهی لازم شود شاه حکم میکند مقدار معینی ازشمش‌را ببرند وبمصرف برسانند.

«باید توجه داشت‌که این ترتیب مربوط به قبل‌از ضرب سکّه بوده ولی بعداز ضرب سکّه مسکوکات وسیله رفع احتیاجات بوده است.»

سترابون مینویسدکه کاپادوکیه غیراز مالیات نقدی هرسال ۱۵۰۰ اسب – ۲۰۰۰ قاطر و۵۰٫۰۰۰ گوسفند بعنوان مالیات غیرنقدی میداده است ومیگوید ماد معادل دوبرابر این ارقام مالیات غیرنقدی میپرداخته است.

تخفیف مالیات :

پس از اینکه داریوش با بررسیهای لازم مقدار مالیاتهای جنسی

ونقدی را بطور عادلانه معین کرد مجدداً برای اطمینان خاطر درصدد تحقیق برآمد تا معلوم کند پرداخت مالیاتهائی که با مطالعه معیّن شده برای مردم زحمتی ایجاد میکند یا نه . باآنکه درنتیجه تحقیقات معلوم شد که پرداخت مالیاتهای موضوعه سخت ومشکل نیست ومردم توانائی پرداخت آنرا دارند باز داریوش دستور داد که آنرا نصف کنند تا مردم به‌آسانی ورضایت آنرا بپردازند .

دراینمورد داریوش به‌عمال ومأموران خود گفت : چون ولات برای مخارج خودشان از مردم عوارض دریافت میدارند باید میزان مالیات را ما به‌نصف تقلیل دهیم که پرداخت‌آن برای مردم آسان‌تر باشد وتحمیلی بآنان نشود. این‌مالیات‌ها براساس‌برآورد دقیق وممیزی صحیح درتمام سرزمینهای امپراطوری وبوسیله خود داریوش بزرگ پایه‌گذاری شده بود .

بقول ایلیف نظیر این ممیّزی عمومی بزرگ فقط بیش‌از دوهزار سال بعد درانگلستان عملی شد که دیوان معروف (دومزدی) فراهم گشت[۱] .

معافیت‌های مالیاتی :

شاهنشاهان هخامنشی درموقع وضع مقررات مالیاتی معافیت‌هائی‌هم ضمن‌آن پیش‌بینی میکردند . مثلاً اراضی پارسی‌نشین از دادن مالیات معاف بودند یا بعضی‌نواحی مالیات معینی‌را نمیپرداختند ولی هدایائی معیّن برای شاه میفرستادند . این هدایا بصورت نقدی یا جنسی بود .

از تحقیقات محققین معلوم میشود برای مالیاتهائی که ممالك تابعه میبایست بدولت بپردازند قبل از داریوش مأخذ و ترتیب صحیحی وجود نداشت و ولات دراین باب مطلق‌العنان بودند .

داریوش اول ترتیبی برای این امر معیّن کرد وبرای هرایالت یك نوع مالیات نقدی وجنسی مقرر داشت .

درباب تأدیهٔ مالیاتهای نقدی دستور داد آنهائی که مالیات را بانقره میدادند آنرا بوزن «تالان» بابلی بپردازند (تالان نقره بابلی معادل ۳۴۱۶۴ گرم است) میزان مالیات هرایالت معیّن بود - مثلاً ایالت نهم که مرکب از بابل وآسور بود هزار تالان نقره وپانصد خواجه جوان بعنوان مالیات

---

(۱) (Doomesday book) کتاب جزوجمع یافهرست مالیات انگلستان است.

میدادند یا ایالت بیستم «هند» ۳۶۰ تالان خاك طلا میپرداخت .

مالیاتهای غیرنقدی غالباً اسب وقاطر و گوسفند بوده است - دولت علاوه برمالیاتهای غیرنقدی وجنسی عوائد دیگر ازقبیل هدایائی که سلاطین یا ولات بدربار میفرستاده‌اند وهمچنین غنائم جنگی وضبط اموال مقصّرین ویاغیها وشورشیان نیز داشته است (که همه بخزانه میرفته است) .

مالیاتی که توسط مأمورین‌استانها وصول میشد درصندوقهای استانها باحساب دقیق نگهداری میشد و پس‌از ثبت در دفاتر طبق فهرست معینی بخزانه ارسال میگردید . مالیاتهای نقدی واشیاء قیمتی درخزانه‌های شوش وتخت‌جمشید نگهداری میشده وبمصرف امورعمومی مملکت ازقبیل مخارج دربار . هزینه سپاه وادارات وتهیه آلات وادوات جنگی میرسیده است.

سازمان ارتش :

ارتش ایران در زمان هخامنشیان از سربازان محلی ودولتی‌تشکیل میشده است که تابع پنجنفر سپهسالار بود - بنابراین میتوان‌گفت که ایران زمان هخامنشی به پنج قلمرو نظامی تقسیم میشد - یك سپاه دائمی‌هم ایجاد شده‌بود که عدهٔ نفرات‌آن بده‌هزارنفر میرسید وآنرا سپاه جاویدان مینامیدند زیرا هیچگاه از تعدادآن نمیکاست . سپاه جاویدان همیشه حاضر وآماده بود که بمحض صدورحکم بهرطرف که مأموریت پیداکند حرکت نماید .

ارتش زمان داریوش از هرلحاظ مجهز وبرای انجام وظائف نظامی آمادگی کامل داشته و درنظم و انضباط وطرز اداره و رعایت سلسله مراتب ودرجات بی‌نظیر بوده است .

آثار اصول صحیحی که در ارتش هخامنشی برقرار بوده هنگام لشگرکشی‌ها ظهور پیدا میکرده است زیرا باوجود تعداد زیاد سپاهیان که مورخین بعض اوقات رقم آنرا مبالغه‌آمیز ذکرکرده‌اند درصفوف منظم نظام عهد هخامنشی کوچکترین بی‌ترتیبی مشاهده نمیشده است وهمه سپاهیان با انضباط کامل کلیه مقررات نظامی را رعایت مینموده‌اند . مطالعه شرح همین لشگرکشی‌ها آنهم با آن جمعیت انبوه کافیست که قدرت ونبوغ شاهنشاهان هخامنشی وروش آنهارا درطرز اداره سازمانها نشان دهد .

نیروی دریائی :

علاوه‌برقوای برّی دولت‌هخامنشی دارای نیروی دریائی‌نیرومندی

بود و همه ساله درکارخانه‌های فینقی بامر شاهان کشتی‌های زیادی ساخته میشد وبرتعداد کشتی‌ها افزوده میگشت .

بنابروایت نویسندگان ومورخین سرعت سیر وتجهیزات کشتی‌های ایرانی ازکشتی‌های یونانی بمراتب بیشتر وبهتر بوده است. کشتی‌هائیکه برای مقاصد جنگی واکتشاف بکار میرفت زیرنظر دریاسالاران اداره میشده .

راهها وچاپارخانه‌های دوره هخامنشی :

در دوره هخامنشی براهها اهمیت زیاد میدادند زیرا برای اداره‌آن مملکت وسیع واز نظر سوق‌الجیشی راه یکی از وسائل ضروری بود . هردت وگزنفن از راههای آندوره تعریف کرده‌اند - هردت مینویسد در راه شاهی که طول‌آن ٤٥٠ فرسنگ (٢٧٠٠ کیلومتر) است بفاصله هرچهار فرسنگ (٢٤ کیلومتر) میهمانخانه‌ای وجود دارد ودرتمام نقاط مهم برای استقرار نظم وامنیت ساخلوگمارده‌اند - مورخ نامبرده ازخوبی واسباب آسایشی‌که درمیهمانخانه‌ها برای مسافرین مهیّابوده تمجید نموده‌است. (البته میهمانخانه نه بمعنای امروزی بلکه منظورآسایشگاهها ومحل‌های مجهز برای‌استراحت دربین راه بوده است).

البته راههای ارتباطی دیگرهم وجود داشته‌که همه درتواریخ ضبط ونام برده شده است ولی‌آنچه از وجود راهها میتوان استنتاج نمود اینست‌که بطورقطع تشکیلاتی‌هم برای راهسازی وراهداری وجود داشته‌که ازجزئیات آن اطلاعی بدست نیامده است .

راجع براههای زمان داریوش چون تحقیقات دکترگیرشمن بسیار جالب است عیناً نقل میشود :

«برای حفظ ارتباط بین مراکز مختلف شاهنشاهی و پایتخت‌های آنها داریوش شبکه‌ای ازمنازل عرض راه تشکیل دادکه وسعت واهمیّت‌آن چندان بودکه مدتها درشاهنشاهی مزبورپایدارماند . این جاده‌هاکه دردرجه اول برای امور اداری بکارمیرفت همیشه بازرسی ومراقبت میشد . کاروانها ازآن عبور میکردند ، مبادلات تجارتی را که پایه جدیدی درمیان اقوام ودول متّحد . . . شاهنشاهی توسعه یافته بود تسهیل میکرد وموجب افزایش مقدار آنها میشد - هنوزهم ممکن‌است درجبهه‌های مختلف خط سیرجاده‌های شاهی‌را ترسیم‌کرد ، وآن از شوش شروع میشد ، وازدجله و زیراربل عبور میکرد ، از حران میگذشت وبه ساردس ختم میگردید وتا افسوس امتداد

می‌یافت و آن دوهزار وششصد وهشتاد وسه‌کیلومتر طول داشت و شامل صدویازده ایستگاه یا منزل بودکه هریك با اسبهای تازه‌نفس یدکی برای پیکهای شاهی مجهز بود .

بقول مورخان قدیم کاروانها نود روز طول میکشید تا این جاده‌را از اول تا انتها طی کنند درصورتیکه پیکهای شاهی این‌راه را در یك هفته می‌پیمودند جاده قدیم که بابل را ازراه کرخمیش به مصر می‌پیوست با جاده عمده دیگرکه ازبابل ، به حلوان بیستون وهمدان میرفت ملحق میگردید .

با فتوحات جدید درسرحدهای شرقی شاهنشاهی ایران تا درهٔ کابل علیا توسعه‌یافت . وازآنجا درامتداد جریان رود مزبور به درهٔ سند میرسید. درجنب این جاده‌های عظیم اداری جاده‌های دیگری‌که طرح آنها مختصرتر ولی درعین‌حال لازم بود برای تأمین انتقالات دربارشاهی‌که دایم درحرکت بود ساخته‌شد. بین‌جاده‌های‌نوع‌اخیر باید ازجاده‌ای‌که شوش‌رابه‌تخت‌جمشید متصل میساخت نام بردکه بعض قطعات سنگ‌فرش شده آن درناحیه بهبهان شناخته شده‌است .

درمسیر این‌جاده نزدیك‌فهلیان بقایای یك‌سایبان سلطنتی باپایه‌های ستون سنگی به سبك خالص شوشی یا تخت‌جمشیدی وجود دارد . بین‌فهلیان وشاپور این‌راه به سمت چپ می‌پیچید وازطریق«ابواب‌پارس» به نجد ایران باز میشد . جاده دیگر از لرستان میگذشت وشوش را به همدان‌که دربار ماههای‌گرم تابستان را آنجا میگذرانید متصل می‌ساخت .

باستان‌شناس معروف انگلیسی (ایلیف) مینویسد : جاده‌های شاهی ایران چندین قرن از جاده‌های معروف رومی پیش‌تر وبهتر درست شده‌بود . در سراسر این جاده‌ها که از شوش تا سمت اداری مملکت منشعب میشد مأمورین پست‌های شاهنشاهی‌پیوسته دررفت‌وآمد بودند. دستورها وفرمانهای شاهنشاه‌را برای‌فرماندهان‌نظامی (ساتراپ) واستانداران میبردند وگزارشهای امور محل را بمرکز برمیگرداندند[۱] .

اختراع پست وتلگراف :

داریوش دستور داد در طول این راهها و درکنار آسایشگاههای عمومی در هرچهار فرسنگ چاپارخانه‌ای تأسیس نمایندکه اسبهای تندرو

---

(۱) ص ۳۵ میراث ایران .

درآن نگهداری شود .

چابك‌سواران نامه‌های دولتی را ازمرکز تا نزدیکترین چاپارخانه میبردند وفوری به‌چاپاری‌که آماده بود میرساندند او هم فوراً حرکت میکرد ونامه‌ها را بچاپارخانه دوم میرساند بهمین ترتیب چاپارها شب‌وروز در حرکت بودند تا نامه‌ها را هرچه زودتر بمقصد برسانند – وسائل‌کار واسبهای تندرو وچالاك طوری آماده شده بودکه مسافت دوهزاروششصدو هشتاد وسه‌کیلومتر ، راه شوش تا سارد را، چاپارها دریك‌هفته طی میکردند.

چاپار مخصوص از بین‌اشخاص محترم انتخاب میشد چنانکه مشهور است‌که داریوش سوم قبل‌از اینکه والی ارمنستان‌گردد چاپار مخصوص بود.

یکی دیگر از ابتکارات دیگر داریوش‌گماردن اشخاص در بالای کوهها و ارتفاعات بفاصله‌های نزدیك بود این اشخاص مأموریت داشتند خبرهای مهم وفوری را باصدای بلند بیکدیگر برسانند .

گاهی عمل رساندن اخبار فوری را وسیله روشن‌کردن وخاموش کردن آتش روی ارتفاعات انجام میدادند ترتیب اینکارهم مثل چاپارخانه‌ها نزدیك‌بهم بوده واین‌کانون‌آتش‌افروزی بکانون‌دیگر وهمچنین‌آن بدیگری خبرها را با علائم مخصوصی‌که شبیه بتلگراف مرس بوده مخابره میکرده تا بمقصد میرسیده است .

چنانکه هرودت‌گوید : وقتی «تردوینوس» آتن را گرفت از راه جزائر نیکلاد خشایارشاه راکه درسارد بود ازاین فتح آگاه ساخت.

باین جهات است‌که محققین معتقدندکه اختراع پست و همچنین تلگراف از ابتکارات وابداعات هخامنشیان است واین افتخار برای‌کشور ما که اولین قدم را در راه ایجاد پست واختراع تلگراف برداشته در تاریخ باقی مانده است .

خزانه شاهی :

در دوره شاهنشاهان هخامنشی بخصوص درعصر داریوش وضع خزانه‌های شاهی بسیار مرتب ومنظم بوده وبا رعایت مقررات خاص خزانه‌ها اداره میشده است .

تمام درآمدها اعمّ ازنقدی‌وجنسی‌که ازطریق مالیات یا طرق‌دیگر بدست میآمده بخزانه تحویل ودردفاتر مخصوص ثبت وضبط میشده است . متصدیان‌ومسئولان خزانه نمیتوانستند بدون دستور کتبی‌ازمقامات صلاحیتدار

یك (دریك) یا یك کوزه شراب ازحساب خزانه برداشت یا بدیگری پرداخت نمایند . بهترین دلیل این موضوع وجود الواح گلی خزانه یا اسناد مالی واداری زمان هخامنشیان است که درکشفیات تخت جمشید بدست آمده ومقداری ازآن خوانده شده‌است[1].

قسمتی از این الواح اسناد خرج ساختمان قصور وبناهای عصر هخامنشی‌است . آنچه ازاین الواح خوانده وترجمه شده عیناً مثل حواله صندوق واسناد خرج امروزی است که تمام جهات ونکات ازهرلحاظ درآن رعایت شده است .

باتوجه بترجمه این الواح که درکتاب جرج کامرون وهمچنین درمجلد اول گزارشهای باستان‌شناسی درج گردیده ارزش‌واهمیت‌آنها ونبوغ داریوش بزرگ را درحسن اداره‌کشور وبرقراری اصولی‌که موجب نظم وترتیب وانضباط درکارهای اداره ومالی بوده روشن مینماید – دراین‌الواح مزد واجرت هرطبقه ازکارگران دقیقاً تعیین شده‌است . مزدکودك ومزد زن ومرد تفاوت دارد وارزش هرکاری هم مشخص‌است . اجرت کارگری که منبت‌کاری میکرده باکارگرساده یکسان نیست .

ما برای نمونه ترجمه لوحه شماره (۱) را ازگزارشهای‌باستانشناسی عیناً نقل میکنیم :

مفاد ترجمه لوحه شماره (۱)

«**بردکا به شاکا** خزانه‌دار اطلاع میدهد بایستی مبلغ سه‌کارشا ودوشکل‌ونیم نقره بیك فرد درودگر مصری موسوم به **هردکا** سرکار صدنفر کارگرکه یکی ازکارکنان روزمزد پارسه (تخت جمشید) بوده ضامنش و **هرکار** است پرداخته شود این پرداخت بصورت نقدی نیست بلکه‌گوسفند

---

(۱) الواح مزبور عبارت ازقطعات‌گلی است‌که در اواخرسال۱۳۱۲ درگوشه شمالی صفّه تخت جمشیدکشف‌گردیده ومجموع آن قریب سی هزار قطعه است دوسال بعداز کشف الواح مزبور وزارت فرهنگ آنها را بامریکا فرستاد وهمه را تحت اختیار بنگاه شرقی شیکاگو قرار داد – جرج‌کامرون دانشمند آمریکائی هشتادوپنج قطعه آنرا خواند و کتابی بعنوان Persepolis, Treasury Tablets با توضیحاتی کافی درآن باب منتشرکرد – برای‌کسب اطلاعات بیشتر باصل‌کتاب نامبرده وهمچنین مجلد اول‌گزارشهای باستان‌شناسی تألیف باستان‌شناس مشهور محمدتقی مصطفوی رجوع شود.

وشراب داده میشود ، بدینقرار که یك گوسفند برابر سه شکل نقره ویك کوزه شراب برابر یك شکل نقره منظور میگردد .
مبلغ فوق شامل دستمزد خدمتی‌است که درطول ماههای هشتم تا دوازدهم سال سی‌دوم (سلطنت داریوش) انجام گرفته است – دستمزد این مرد مصری درهرماه معادل شش شکل‌ونیم نقره میباشد .
کاتب این لوح هیپرو بوده که ازمردوکا رسید گرفته است (گویا مقصود ازکلمه رسید دستورباشد) –» .
این الواح نشان میدهد که دستمزد یا حقوق کارگر صنعت‌کار . درودگر . حجار . مأموران محاسبات . پیشوایان مذهبی . نقاش . زرگر . زره ساز . سنگ‌تراش . منبت‌کار . سازنده در آهنی وتهیه‌کننده مشروبات وغیره طبق مقررات ثابتی پرداخت میشده است . همچنین نشان میدهد که زنان دوش بدوش مردان درکارهای اجتماعی شرکت داشته‌اند .
مضمون اغلب لوحه‌ها که هریك بمنزله یك برگ حواله صندوق است یکسانست فقط میزان دستمزد واسامی گیرندگان که‌ازچه صنف وطبقه‌ای بوده‌اند تفاوت دارد .
درلوحه‌های شماره ۳۹ و ۴۰ حواله برای کارکنان خزانه صادرشده که اکثریت آن‌کارکنان زن بوده‌اند .
نکته جالب‌تری که دراین الواح دیده میشود اینستکه اجرتهائی را که بصورت جنسی تأدیه میشده درحواله صندوق تسعیر کرده‌اند که تقلبی رخ ندهد . مثلاً یك خمره شراب معادل یك (شکل) یعنی قریب هشتاد ریال ویك گوسفند معادل سه (شکل) یا ۲۴۰ ریال‌بوده‌است . ازمشاهده این‌الواح میتوان نتیجه گرفت که مقرراتی هم برای کار و کارگر وجود داشته است .

موجودی خزانه :

بنابنوشته دیودور وقتی اسکندر خزانه شوش را تصرف کرد دارای چهل هزار تالان شمش طلا ونقره ونه هزار تالان دریك مسکوك طلا بوده (این مبلغ بطورتقریب بپول امروز ما درحدود چهار میلیارد ریال میشود) .
دیودور اضافه میکند که این ذخایررا جمع کرده بودند که درموقع حدوث بلیّات سخت بمصرف برسانند. کنت‌کورث وپلوتارك هم موجودی خزانه را درهمین حدود ذکر کرده‌اند بهرحال مقدار ذخائرخزانه شوش

وتخت جمشید که بتصرف اسکندر درآمده بقدری زیادبوده که بعض مورخین ارقامی اغراق‌آمیز درآن باره ذکر کرده‌اند .

روی همین اصل مرحوم پیرنیا میگوید ازنوشته‌های مورخین باین نتیجه میرسیم که : طلا ونقره خزانه شوش حداقل معادل ۶۰۰ میلیون‌فرانك طلا یا سه میلیارد ریال‌امروزه‌بوده‌است وذخائر تخت‌جمشید اعم ازمسکوکات وشمش تقریباً دوبرابر این مبلغ تخمین زده میشود .

بنظرنگارنده یکی ازدلائل نظام عجیب اداری دوره هخامنشیان همین موجودی خزانه واسناد شگفت‌آور مکشوفه درتخت جمشید است .

وضع اقتصادی :

درزمان داریوش امور بازرگانی وکشاورزی توسعه یافت واقتصاد مملکت دراثر علاقه وتوجه آن پادشاه رونق عجیبی یافت .

اقدام داریوش درایجاد و اصلاح راههای ارتباطی ، و همچنین درمشخص‌کردن راههای دریائی بمنظور اتصال نواحی شرقی شاهنشاهی بنواحی متصرفی غربی ، ودستور ساختن وبآب انداختن کشتی‌های متعدد ، وتعیین اوزان ومقادیر، ونظم وامنیت ، وبخصوص اجرای قانون وعدالت بمنظور تأمین قضائی ، همه درپیشرفت اقتصادکشور بسیار مؤثربود .

دستور داریوش برای حفر ترعه سوئز بین بحراحمر ورود نیل بمنظور تسهیل روابط بازرگانی وحمل‌ونقل بخوبی توجه این شاهنشاه را بامور اقتصادی روشن میسازد[۱].

ابتکار داریوش درضرب سکه طلا ونقره که قبلاً معمول نبود خود به تنهائی موجب یك‌نهضت‌اقتصادی‌گردید ، زیرا همینکه پول مسکوك رواج پیداکرد ، خودبخود انجام معاملات تسهیل‌گردید ، ومردم باآن وسیله‌که ارزش آن درهمه جای‌کشور یکسان بود میتوانستند سریعتر ومطمئن‌تر عمل خرید وفروش را انجام دهند .

ازطرفی‌چون‌پایه مسکوکات (دریك)[۲] برطلابود پول رایج استحکام واعتبار بیشتری پیداکرد باتوجه بمیزان مالیاتهاکه مردم درکمال سهولت

---

(۱) فرمان داریوش راجع بحفر ترعه سوئز ضمن بعض از کتیبه‌ها بنظر خوانندگان محترم خواهد رسید .

(۲) مرحوم پیرنیا دریك را مشتق از (زریك) یعنی طلا میداند .

می‌پرداخته‌اند وتوجه بهزینه‌هائی که برای کلیه سازمانهای اداری (لشکری - کشوری) بمصرف میرسیده وتوجه بموجودی خزانه وذخائری که بتصرف اسکندر مقدونی درآمده میتوان نتیجه گرفت که اوضاع اقتصادی درزمان هخامنشیان رونق عجیبی داشته وبنیه اقتصادی کشور بسیار قوی ونیرومند بوده است .

کشاورزی :

داریوش علاوه برتوجه بامور بازرگانی بامور کشاورزی وازدیاد تولید نیز علاقه مبذول میداشته است ، او بایجاد باغات وکاشت درختان مثمر وغیرمثمر علاقمند بود ومردم را دراین کار تشویق میکرد .

ازنامه‌ای که او بوالی گداتس نوشته میزان علاقه‌اش بامور کشاورزی بخوبی معلوم میگردد . داریوش دراین نامه به والی خود دستور داده که درآسیای صغیر وروسیه گیاهان سودمند بکارند . وی خاطرنشان کرده که من اقدام شمارا دربهبود بخشیدن کشورم بوسیله انتقال وغرس درختان میوه‌دار درآن طرف فرات دربخش علیای آسیا تقدیر میکنم .

دیپلماسی درزمان هخامنشی :

پادشاهان هخامنشی بعلت روابط با یونان و رم تشکیلات نسبتاً وسیعی برای تحصیل اطلاع ازدولتهای مزبور وایجاد رابطه محرمانه با بعض رجال آنها بمنظور اعمال نفوذ بوجودآورده بودند . آنها برای‌اینکه باطبقات مختلف مردم کشورهای بیگانه درتماس باشند وعقاید وافکار واحساسات واعمال ونیّات آنهارا کشف کنند افرادی ازنزدیکان ومحارم خودرا دربعض ممالک گمارده بودند که بهروسیله‌ای امکان داشته باشد اخبار واطلاعات لازم را بدست بیاورند وبرای آنها بفرستند . (دیپلماسی دوره هخامنشی درحقیقت شبیه سازمان انتلیجنت سرویس امروزه بوده است) .

درآن دوره تشکیلات جاسوسی بخصوص بـرای تحصیل اطلاع ازکشورهای مجاور حائز اهمیت بسیار بود . چون پادشاهان نظرخاصی نسبت ببودجه وانتخاب مأموران مبذول میداشتند . بآسانی میتوانستند ازدرجه قدرت وتشکیلات نیروهای مختلف ونقشه‌های دول مجاور خود آگاهی پیدا نمایند البته برای انجام این منظور مخارج زیادی متحمل میشدند وهدایائی

باشخاص مؤثرمیدادندکه آنهارا تحت تأثیرقرار دهند . درواقع کار عمده ازطلا واشیاء قیمتی دیگرساخته میشد وهدایا تأثیرفراوانی داشت .

چون ذخائرطلای ایران شهرت جهانی داشت اغلب سرداران فراری وشاهزادگان ورجال تبعید شده ازکشورهای خود برای استفاده ازاین منابع ثروت وقدرت وبرای استمداد دراعاده مقام وجاه ازدست رفته خود بدربار پادشاهان ایران پناهنده میشدند .

پادشاهان ایران درآغاز هرجنگ ازطریق دیپلماسی سعی میکردند احساسات وعلاقه اهالی کشور دشمن را به نیّات خود جلب نمایند وبرای انجام این منظور قبلاً سفرائی بشهرهای آن کشور میفرستادند . وظائف این سفراء بغایت مهم بود زیرا علاوه براینکه باید فن دیپلماسی را درطریقه افتتاح مذاکرات باآنها بخوبی بدانند باید به زبانهای مختلف کشورهای همجوار وآداب ورسوم آنها کاملاً آشنا باشند وطوری ترتیب انجام منظور را بدهندکه دشمن واقف باسرار امر نشود وبیدارو هشیارنگردد حتی اسپارتها که بوطن‌پرستی وثبات عقیده وایمان معروف بودند مکرر مجذوب ومغلوب دیپلماسی سفرای ایران شده وتسلیم نیات آنها گردیده‌اند وبسیاری ازسرداران نامی آتن واسپارت بهمین‌ترتیب بقوای ایران پیوسته وبرضدکشورهای خودقیام نموده‌اند وبسیاری ازشهرها وکشورها باین‌ترتیب تسلیم لشکریان ایران شدند.

نکته مهم اینست که ایرانیان به پیمانهائی که با سلاطین وکشورهای دیگرمنعقد میساختند بسیار احترام میگذاشتند .

داریوش کبیر اولین پادشاه ایرانست که شالوده تشکیلات عظیم جاسوسی را ریخت واولین‌دسته سفیران ایران درزمان داریوش کبیربه‌یونان اعزام گردیدند . درزمان سلطنت او عده زیادی ازفراریان بکشور ایران پناهنده شده ودرنقاط مختلف ایران اقامت گزیدند . داریوش کبیر بوسیله تشکیلات خاصی که داشت ازتعداد سپاهیان واعمال آنها اطلاع می‌یافت ولی تامدتی ازاوضاع کشور یونان وتشکیلات وزندگانی آنها آگاهی نداشت تااینکه برحسب تصادف یك طبیب یونانی بدربار او باریافت وعلاقه داریوش نسبت باو سبب شدکه توجه او بکشوریونان معطوف گردد وازوجودمشاورین یونانی دردربار خود استفاده نماید[1].

---

(۱) نقل باختصار ازشماره دوم نشریه وزارت امورخارجه مورخ خرداد ماه ۱۳۲۸ بقلم دانشمند ارجمند حسین قدس‌نخعی .

وقتی کمبوجیه بخیال تسخیر حبشه افتاد چون از اوضاع آنجا اطلاعی نداشت سفیرانی برای کسب اطلاع بدان مملکت گسیل داشت وبهمراه آنان هدایائی برای پادشاه آن کشور فرستاد وبآنها دستور داد تحقیقات لازم راجع باوضاع واحوال مردم حبشه ونیروها وسازمانهای آنجا بنمایند وبه کمبوجیه گزارش دهند[1].

باری این بود قسمتی ازسازمانهای دوران هخامنشی که باکمال اختصار ازنظرخوانندگان گذشت وتصورمیکنم برای توجه به عظمت سازمانهای آن دوران کافی باشد زیرا اگر واقعاً بخواهم وارد بحث درموضوع صنعت وهنر وسازمانهای دیگر هخامنشی وحتی توضیح وتفصیل همین سازمانها که بعنوان نمونه فهرست‌وار ذکرشد بشوم خودکتابی جداگانه لازم دارد ومرا ازاصل مطلب (سازمانهای قضائی) دورمیکند لذا بهمین‌اندازه قناعت‌نموده وبمصداق مشت نمونه خروار است ازتفصیل میگذرم وباصل موضوع میپردازم .

---

(۱) نقل باختصار ازتاریخ ایران‌باستان .

فصل اوّل

دادگستری در دوره هخامنشی

از مستندات تاریخی و نوشته‌های محققین مخصوصاً کاوشهائی که ازدوقرن پیش تاکنون بعمل آمده وآثاروشواهد موجود بخوبی معلوم میگردد که درکشور ایران قبل ازاسلام قوانین ومقررات واصولی برای تنظیم امور اجتماعی وقضائی افراد موجود بوده که پایه اصلی آنهارا عادات وسنن ورسوم ملی وفرمانهای پادشاهان وقواعد مذهبی تشکیل میداده است .

کوشش باستان‌شناسان بخصوص روی کشفیات قرن اخیر که باکمال علاقمندی انجام گرفته وکتابهای مستندی که انتشار یافته نقاط مبهم وتاریك تاریخ مارا بهتر روشن کرده ونمایان‌تر ساخته است .

محققاً اگر الواح گلی خزانه تخت جمشید همه خوانده وترجمه شود وبرنامه‌های کشفیات باستان‌شناسی با همین علاقه ادامه پیداکند دیری نمیگذردکه چهره تمدن عالی ایران با تمام رخ نمایان خواهد شد وعظمت آن تمدن دنیارا وادار به تحسین وستایش بیشترخواهد نمود .

بهرحال ازتحقیقات موجود این مسئله روشن گردیده که پادشاهان

هخامنشی بقضاء وعدالت اهمیت زیاد میداده‌اند و کوشش داشته‌اند که مردم همواره نسبت بیکدیگر عادل باشند .

حقوق اساسی‌را دراین دوره میتوان همان حقوق وحدوداختیارات پادشاهان دانست زیرا آنان درتمام‌کشور ودرتعیین مقدرات ملت دارای اختیارات مطلق بوده‌اند .

پادشاهان خودرا برگزیده اهورمزدا وخواست خودرا خواست او یا به عبارت دیگرسلطنت را ودیعه الهی وحق طبیعی خود میدانستند . بهمین جهت قوه مقننه وقضائیه ومجریه دردست آنها قرارداشت واراده آنها درهر مورد موجب وضع قوانین وایجاد نظامات ومقررات بوده وبصورت فرمان این اراده ظاهرمیشده است[1] ولی باید یادآورشدکه این اراده هیچوقت ازحدود مصالح مملکت وسنت‌ها ورسوم وسوابق وعرف وعاداتی‌که حکم قانون را پیداکرده بود خارج نبوده است .

بااینکه شاه حق قانونگزاری داشت ولی این حق جز درحدود مصلحت مملکت اعمال نمیشد وفرمانهاکه حکم قانون را داشت جز درراه نفع عموم وخیر وصلاح مردم وحفظ امنیت وانتظام واستقلال مملکت صادر نمیگشت .

شاهان هخامنشی همواره توجهی مخصوص بدادگستری واجرای عدالت مبذول میداشتند . کورش‌کبیر همیشه میگفت :

«رفتار پادشاهان بارفتار شبان تفاوت‌ندارد . چنانکه شبان نمیتواند ازگلّه‌اش بیش‌ازآنچه بآنها خدمت میکند چیزی بردارد همچنان پادشاه هم ازشهرها ومردم همان اندازه میتواند استفاده کندکه آنان را خوشبخت

---

(۱) فرمانهای پادشاهان یکی‌از منابع حقوق ایران در دوره هخامنشی است. چون شاه حق قانونگزاری داشته فرمانهائی‌که ازناحیه‌او صادروابلاغ میشده لازم‌الاجرا بوده است ولی باید توجه داشت فرمان‌هائی‌که جنبه‌کلی وعمومی داشت پس‌از صدور قدرت قانونی پیدا میکرد وتا زمانی‌که لغو نشده بود بموقع اجراء درمیآمد. ولی وقتی جنبه خاصی داشت بمنزله حکم ودستور اداری درهمان مورد خاص بشمار میرفت.

– پروفسور ایلیف خاورشناس انگلیسی معتقد است‌که این فرمانها ازطرف شورای سلطنت صادر میشده وسپس بامضاء شاه میرسیده است.

– فرامین و نامه‌هائـی که ازطرف شاه صادر میشد بمهر و امضاء میرسید ودرمواردیکه پارسیها در ایالات تابعه مهر شاه را میدیدند آنرا تعظیم وتکریم میکردند. تمام سوابق یعنی رونوشت فرمانها ونامه‌ها پس‌ازثبت درمحلهای معیّنی ضبط ونگهداری میشد . «کتاب میراث ایرانی»

میسازد ووسیله سعادت آنهارا فراهم مینماید» .

کورش معتقد بوده‌که خداوند اورا برگزیده است‌که درحق ملت خود حتی ملل مغلوب عدالت اجرا کند .

پروفسورگیرشمن مینویسد : (کورش) «همواره نسبت بـدشمن بلندنظربوده وباو دست دوستی دراز میکرد . خود او درمتنی‌که دربابل نوشته شده چنین‌گوید : ماردوك[1] همهٔ سرزمین‌ها را بازدیدکرد تاکسی راکه میبایست عادل شود یعنی پادشاهی‌که تابع قلب خویش باشد دریافت - دست اوراگرفت ووی را بنام (کورش انشانی) خواند وپادشاهی همه جهان را بنام او کرد»[2].

کورش پس‌ازفتح بابل باندازه‌ای با یهودان مغلوب بمدارا وعدل ومهربانی وبراساس اصول انسانیت وبشردوستی رفتارکردکه اورا مسیح موعود نامیدند ومن‌عندالله دانستند . زیرا آن پادشاه دادگسترکه بنیان‌گذار قسمتی ازحقوق بشری‌است درنخستین سال سلطنت خود دربابل فرمانی مبنی برآزادی یهودیان ازاسارت وبازگشت به‌موطن اصلی وتجدید بنای معبد خود دربیت‌المقدس بوضعی‌که پیش‌ازخراب شدن داشت انتشار داد وصریحاً اعلام نمودکه دوره اختناق وبردگی واسارت بپایان رسیده است . او فرمان دادکه اسیران باوطان خود بازگردند وبه تعمیر ومرمت معابد ومنازل خود بپردازند وهمه ظروف زرین وسیمین راکه بابلیها ازآنجا به یغما آورده‌بودند همراه خود بازگردانند وآزادانه تکالیف دینی ومذهبی خودرا بجا آورند .

دراثرفرمان‌کورش بیش‌ازچهل هزارنفر یهودی ازاسارت رهائی یافتند وبابل را با دلی شاد بقصد ارض موعود ترك‌گفتند واموال وغنائم زیادی‌که ازآنهاگرفته شده بود بهمراه خود برگرداندند .

کورش برای اجرای فرمان خود مأمور عالی‌رتبه‌ای را همراه‌آنها فرستادکه بامراقبت ومواظبت‌آن مأمورفرمان درست اجراءگردد . درحقیقت این پادشاه دادگستر دراثررعایت حقوق وسنن واحترام بمذاهب وعقیده دیگران ورهاکردن اسیران ورفع بردگی واسارت اولین منشوررا نسبت بقسمت عمده‌ای ازحقوق انسانی‌که بعد ازقرنها در(اعلامیه حقوق بشر) انعکاس یافته تقریباً دردوهزار وپانصد سال پیش صادرکرده ونخستین سنگ

---

(۱) خدای بابلیان .

(۲) ایران از آغاز تا اسلام تألیف دکترگیرشمن ترجمه دکترمحمد معین .

بنای حقوق بشری را بکارگذاشته است .
بقول گیرشمن دراین عمل سجیّه بزرگ منشی کورش ظهور دارد وانسانی درصدد تسکین قلوب آدمیان قدعلم کرده است .
بی‌مناسبت نیست که متن قسمتی ازکتیبه معروف کورش راکه ازاسناد زنده وارزنده وبرای هرایرانی افتخارآمیز وغرورانگیز است درقسمتی‌که مربوط بآزادی یهودیانست برای مزید اطلاع خوانندگان این‌کتاب عیناً نقل کنم :
کورش بزرگ دراین‌کتیبه تاریخی پس‌ازمعرفی خود باین ترتیب:
« منم کورش پادشاه جهان پادشاه بزرگ پادشاه مقتدر پادشاه بابل پادشاه سرزمین «سومر» و «اکد» پادشاه چهارگوشه (جهان) پسر کمبوجیه پادشاه بزرگ الخ» .
(بعد میگوید) : سپاهیان بیشمار من بدون مزاحمت درمیان شهر بابل حرکت کردند — من‌بهیچکس‌اجازه نمیدادم‌که سرزمین (سومر) و (اکد) را دچار هراس کند — من احتیاجات بابل وهمه معابدش را درنظرداشتم ودر بهبود وضعشان‌کوشیدم — من یوغ ناپسند مردم بابل را . . . . برداشتم — خانه‌های مخروبه آنان را آبادکردم .
من به بدبختی‌های آنان پایان بخشیدم .
مردوك بزرگ‌ازکردارم خشنود شد وبمن‌پادشاه‌که اورامی‌پرستیدم وبه‌کمبوجیه فرزندم‌که زاده‌کمر من است وتمام سپاهیان من ازروی لطف برکت بخشید وبا روحیه نیکو مقام (الوهیت) اورا بسی (تجلیل) نمودیم .
تمام پادشاهانی‌که دربارگاههای خود برتخت نشسته‌اند درسرتاسر گوشه (جهان) ازدریای علیا تا سفلی‌کسانیکه در . . . . . مسکن داشتند تمام پادشاهان‌کشور باخترکه درخیمه‌ها مسکن داشتند خراج سنگینی برایم آوردند ودربابل‌برپایم بوسه زدند از . . . . . تاشهرهای«آشور» و«شوش» «آگاده»، « . . . »، «اشنونا» وشهرهای «زمبان»، « . . . »، «میورنو» «در» تاناحیه سرزمین «گوتیوم» وشهرهای مقدس‌ماورای دجله‌که مدتهای مدیدی معابدشان دستخوش ویرانی بود خدایانی‌که مسکنشان درمیان ایشان بود همه اینهارا بجای خودشان برگردانده ودرمنزلگاه پایداری جای دادم .
من همه ساکنان آنها را جمع‌آوری‌کرده و منازلشان را بدانها بازگرداندم .

خدای سومر و اکد که «نابونیدس» آنهارا به بابل آورده وخدای خدایان را خشمناك ساخته بود ، من بخواست مردوك خدای بزرگ با صلح وصفا بجایگاه پسندیده خودشان بازگرداندم ، باشدکه تمام خدایانی که من درپرستشگاههایشان مستقرساخته‌ام روزانه بسود من درپیشگاه بعل و بنو مرا دعاکنند تا عمر من دراز شود وباشدکه بمردوك بگویندکورش پادشاه‌که تراگرامی میدارد وفرزندکمبوجیه . . . . . بادا» .

این بود قسمتی ازکتیبه‌کورش بزرگ‌که بعقیده جمهور محققین بزرگترین سند عدالت‌گستری وبشردوستی واولین‌اعلامیه حقوق بشری‌است که ازطرف یکی ازشاهنشاهان بزرگ هخامنشی صادر شده‌است .

هنری بر در مقدمه کتاب «تمدن ایران» مینویسد : «این پادشاه بزرگ (کورش) برعکس سلاطین‌قسی‌القلب وظالم آشور بسیاررحیم وعادل ومهربان وبشردوست بوده است» .

بقول‌پروفسورگیرشمن ایرانیان‌کورش را «پدر» ویونانیان‌که وی ممالك ایشان را تسخیرکرده بود اورا (سرور) و «قانونگزار» ویهودیان اورا مسیح من‌عندالله مینامیدند[1] ونیز مینویسد : کورش بعد ازتسخیر بابل خودرا بعنوان فاتح بملت بابل معرفی نکرد بلکه بمنزله منجی وجانشین قانونی تاج وتخت معرفی نمود وبرای توقیع اهمیتی‌که وی بمتصرفه جدید خود میداد عنوان «پادشاه بابل ، شاه‌کشورها» رابخود داد. اوهمه پیکرهای خدایان راکه نبونید بپایتخت حمل‌کرده بود بمعابد اصلی بازگردانید وبه هنگام جشن سال نو به‌تقلید سلاطین بابل دست خدای بعل را لمس‌کرد . پروفسورنامبرده درصفحات بعد اظهارعقیده میکندکه : کورش سرداربزرگ وپیشوای مردم بود . بخت نیز با او یاری میکرد . وی سخی ونیکخواه بود واندیشه نداشت‌که ممالك مفتوحه را باتخاذ روشی واحد ملزم نماید بلکه این خردمندی را داشت‌که مؤسسات هریك ازحکومتها راکه به‌تخت وتاج خود ضمیمه میکرد لایتغیّرباقی‌گذارد .

نویسنده وخطیب معروف فرانسوی (بوسوئه) مینویسد :

«درزمان حکومت‌کورش عظمت معنوی براساس حکومت قرار گرفت . ایرانیان درآن عصر ازاصول عدالت برخوردار بودند ومتخلفین‌را بشدت مجازات میکردند . با اینحال‌کسی‌که مرتبه اول مرتکب‌گناهی میشد

---

(۱) ص۱۲۲ «ایران ازآغاز تا اسلام» .

درمجازات او تخفیف میدادند یا اصلاً اورا می‌بخشیدند . اما کسانی که سابقه تخلف داشتند دردفعات بعد بسختی بمجازات میرساندند .

نویسنده مزبور میافزاید که ایرانیان درآن دوره قوانین زیادی داشتند که اکثر آنها درزمان کورش وداریوش بوجود آمده بود» .

کورش با تمام قدرتی که داشت مایل بود که هر کاری تابع مقررات خاصی باشد چنانکه پس‌ازتشکیل سواره نظام بمشاوران خودگفت باید قانونی وضع کرد که : «کسانی که ازمن اسب میگیرند باید همیشه سواره حرکت کنند ولواینکه مسافت کم باشد»[1].

داریوش کبیر پس‌ازفتح ممالك متمدنه دنیای آنروز با هیچیك ازمراسم ملی وقوانین مذهبی ومملکتی‌آنان مخالفتی‌نکرد وبا جمیع رعایای خود بهرمذهب وعقیده‌ای که بودند بدون تبعیض وتفاوت بعدالت ورأفت رفتار میکرد وهمین طرز حکومت وعدالت‌گستری سبب شدکه نام نیکش تا ابد برصفحه تاریخ جهان جاودان بماند وحتی مصریهای مغلوب درتاریخ خود اورا بزرگترین قانونگزار بدانند .

این پادشاه بزرگ که اورا باید حقاً در زمره قانونگزاران آن عصر بشمار آورد پس‌ازفتوحات خود تصمیم‌گرفت‌که برای حسن اداره مملکت بوضع قوانین عمومی بپردازدکه ازلحاظ کلی درسرتاسر شاهنشاهی او اجرا گردد وبا دقت باینکار دست زد — خود او دریکی ازکتیبه‌ها چنین گفته است :

«بخواست اهورمزدا تمام سرزمین‌هائی که‌گشودم ازعدالت (قانون) من برخوردار گشتند» .

داریوش دربند اول کتیبه نقش رستم پس‌ازسپاس بدرگاه خداوند میگوید : که داریوش را شاه‌کرده (اهورمزدا) یگانه شاهی را ازبسیاری **یگانه قانونگزار** ازبسیاری ودربند سوم میگوید : **درکشورها قانون من محفوظ است .**

امستد (A. T. Olmestead) استاد سابق تاریخ شرق‌دانشگاه شیکاگو که یکی از خاورشناسان بنام است درکتاب خود (تاریخ شاهنشاهی ایران)[2]

---

(۱) تاریخ ایران‌باستان مشیرالدوله .

(۲) برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع شود بصفحات (۱۱۹ – ۱۲۷) History of the Persian Empir چاپ شیکاگو درسال ۱۹۴۳ میلادی .

مینویسد که :

«داریوش پس‌ازاینکه ازکشورگشائی فراغت یافت بوضع قوانین متعدد یا (کتاب قانون) که برای سراسرشاهنشاهی مناسب بود پرداخت ، آن قانونها درتمـــام امپراطوری حکمفرما بود ، ومیافزایدکه خود داریوش درشرح حال خودکه درسال ۵۲۰ قبل‌ازمیلادنوشته میگوید : «این سرزمینها ازروی عدل (یعنی قانون) من رفتارکردند وآنچه را فرمان دادم اجراء کردند .

امستد برگفتار خود اضافه میکند این قانونهاکه داریوش بدان اشاره‌کرده تحت نظر خود او وبا نظرمشاورین او تدوین‌گردید» .

دانشمند نامبرده عقیده داردکه یکی ازاین قوانین یا بقول خود او (کتاب قانون) را داریوش برای تمام آسیای غربی ویك‌کتاب قانون (کُند) دیگربرای مصروضع کرده است ومعتقد است‌که قوانین مزبور را باین زودی نمیتوانسته فراهم سازد مگر اینکه آنرا براساس قوانین دیگری‌که پیش‌ازآن معمول ومجرا بوده تدوین‌کرده‌باشند وسپس‌به بحث مفصلی راجع به شباهت کاملی‌که بین قوانین حمورابی[1] وداریوش موجود است پرداخته واظهار

---

(۱) حمورابی ششمین پادشاه بابل است‌که زمان سلطنت او را دسته‌ای از نویسندگان از ۲۱۲۳ تا ۲۰۸۰ ودسته دیگر از ۱۷۹۲ تا ۱۷۵۰ قبل‌از میلاد نوشته‌اند .

— بااینکه حمورابی از بزرگترین پادشاهان بابل است ولی شهرت واهمیت او بواسطه مجموعه قوانینی است‌که در دوران سلطنت تدوین وازخود بیادگارگذاشته است . بدیهی است تدوین چنین مقررات محکم وجامع آنهم درچهارهزارسال قبل نشانهٔ عالی تمدن بشری است .

— برای روشن شدن ذهن و مزید اطلاع خوانندگان عین تحقیقات فاضلانه شادروان پیرنیا دراینموضوع نقل میشود :

«ستل حمورابی — این ستل در ابتداء درشهر سیپ‌پار (از شهرهای اکّد) بود ویکی از فاتحین عیلام آنرا مانند غنیمت جنگی یا علامت فتح بشوش برد درشوش نیز چنین ستلی وجود داشت ولی فقط پارچه‌هائی ازآن بدست آمده . مدّون مزبور عبارت است از ۲۸۲ فرمول (یا باصطلاح‌کنونی ماده) وتمام این مواد چنین انشاء شده : «اگر کسی چنین‌کند چنان باید بشود» .

— دراین قانون مدّون اصل یا قاعده‌کلی نیست ومواد موافق دعاوی مدنی وجزائی‌که درمحاکم بابل اقامه میشده تنظیم‌گشته . مواد مزبوره به‌این نوع امور راجع است : افتراء . قسم دروغی‌دادن . رشوه بقاضی . خریدن شهود . بیعدالتی قضات .

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

عقیده نموده که درآنموقع داریوش ومشاورین او متن کامل قانون حمورابی را دردست داشته ودرتدوین قانون جدید تحت تأثیرآن قرارگرفته‌اند– امستد حتی متن کتیبه داریوش ولوحه حمورابی را مورد بحث قرار داده

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل
جنایات بر ضد مالکیت . روابط ارباب ورعیت . حقوق تجارتی . حقوق خانواده . تعدّی برشخص . حق‌الزحمه طبیب . حق‌الزحمه معمار . کشتی‌سازی . اجاره سفائن . کرایه حیوانات وخساراتی که ازاین بابت وارد می‌آید . حقوق وتکالیف ارباب نسبت بغلام وکنیز وبعکس ، درقوانین حمورببی تمام آزادها درمقابل قانون مساویند ومزایای ملی وجودندارد یعنی فرقی بین بابلی وغیر بابلی نیست. مردم ازسه زمره‌اند: آزاد ، آزادشده ، برده طبقات چهار است : روحانیون ، مستخدمین دولت ، سربازها ، تجار وکسبه . قشون دائمی است وخدمت نظامی از پیش برقرار شده . غلام وکنیز میتوانند مالك باشند ودرتحت حمایت قوانین‌اند. کشتن بنده‌ای بی‌محاکمه ممنوع است آنانرا میتوان فروخت. ارباب خودش زمین‌را شخم میزند یا غلام وکنیز را باین‌کار مأمور میکند . تجارت وحمل ونقل آزاد است . داد وستد بمعاوضه است وبپول . حلقه‌های نقره که وزن معیَّن دارد مقیاس نرخها است . قانون حمورببی اصلاحاتی در قوانین سابق داخل و وضع اولاد و زن را بهتر کرده . زن یکی است ولی اگر زن نازا باشد میتوان زن غیرعقدی داشت . ازدواج بی‌قرارداد قانونی نیست . اگر آزاد کنیزی را ازدواج کند آن کنیز مقام آزاد را می‌یابد . جهیز مال زن یا خانواده پدر اوست ولی شوهر میتواند ازآن بهره بردارد . زن وشوهر مسئول قروض یکدیگر که قبل‌از ازدواج حاصل‌شده نمیباشند. اگر شوهر زنش را طلاق دهد باید جهیز اورا ردّ کند ویکسهم پسری ازمال خود باو ببخشد ولی اگرزن نازا است فقط جهیزش به‌او برمیگردد . درمورد خیانت زن شوهرش اورا اخراج یا برده میکند . اگر مرد اسیرشد زن میتواند شوهرکند ولی اگر شوهر اولی برگشت باید بخانه او برگردد . درموارد بیوفائی زن یا شوهر نسبت بیکدیگر مجازات زن بمراتب شدیدتراست . درمورد زدن تهمت بزن محاکمه خدائی میشود یعنی زن خودرا برود میاندازد واگر آب اورا فرو نگرفت بی‌تقصیری خودرا ثابت‌کرده مرد از زنش ارث نمیبرد زیرا مال زن متعلق باولاد اوست ولی زن بعلاوه جهیز خود سهمی ازمال شوهر متوفی بعنوان هدیه دریافت میکند . زن میتواند اموالش را خود اداره‌کند ، اجاره بدهد جهیز خودرا پس بگیرد مال خودرا ببخشد تجارت‌کند کسبی پیش‌گیرد در زمره روحانیون درآید . زنان بیوه ودختران را مستقلاً محاکمه میکنند. زنهای شوهردار بتوسط شوهرانشان .

ازآنچه‌گفته شد ، قوانین حمورببی نسبت بزن از قوانین رومی خیلی مساعدتر وحقوق زنها موافق آن بیشتر بوده است . زن پس‌از مرگ شوهر خود میتواند بدیگری شوهرکند واگر اولاد او مانع شوند محکمه قیِّم معیَّن‌کرده وصورتی از ترکه ترکیب داده بشوهر دوم میسپارد بی‌اینکه او حق فروش داشته باشد . اولاد از هرمادری‌که
بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

وپس‌ازذکر آغاز گفتار داریوش که با نام خدا شروع میشود وتجزیه وتحلیل جملات و کلمات آن با جملات و کلماتی که حمورابی بکاربرده نتیجه میگیرد که پس‌ازمقایسه معلوم میشود باندازه‌ای دربکاربردن وجمله‌بندی ومفهوم

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

باشند دربردن ارث مساوی‌اند ولی پدر میتواند وصیّت کندکه مال غیرمنقول را بپسر محبوب او بدهند . اولاد جهیز مادرشان را بالسّویه تقسیم میکنند ولی مادر میتواند هدیه‌ای راکه از شوهرخود دریافت کرده بیکی از اولاد خود بدهد . دخترانی که جهیز گرفته‌اند از ارث محرومند ولی‌آنهائیکه جهیز ندارند دربردن ارث باپسران مساوی‌اند. برادران وراث خواهرانند ولی پدرمیتواند درحیات خود قسمتی‌را ازمال خود بدختران بدهد با این‌شرط‌که آنها بهرکس‌که خواهند بموجب وصیّت واگذارند . دراین موارد برادران بمال خواهران حقی ندارند . پسرانی که از زنان غیرعقدی متولد شده‌اند وبعد پدرشان آنها را باولادی شناخته با اولادی‌که از زنان عقدی تولد یافته‌اند مساوی ارث میبرند ولی اینها مزایائی دارند . پسرانی‌که باولادی شناخته نشده‌اند فقط آزاد میشوند. دختریکه از زن غیرعقدی است از برادران خود جهیز میگیرد . ازحقوق تملك دیده میشودکه بابلیها بخوبی تفاوت مالکیت را از تصرف میفهمیدند و معاملات گوناگون حتی معاملات بیع شرطی رواج داشته . ازاینجا محقّقین استنباط میکنندکه پایه قوانین حمورابی برقوانینی بوده‌که در مدت هزاران سال نشوونما میکرده . طلبکار میتواند حبس بدهکار را درصورت عدم تأدیه قروض بخواهد ولی اگر بدهکار از بدرفتاری طلبکار بمیرد دائن مسئول است (برخلاف قوانین الواح دوازده‌گانهٔ روم‌که طلبکار میتوانست بدهکار را درصورت عدم تأدیه قرض شقّه‌کند). تأدیه ممکن است با پول یا باگندم و جو بعمل آید. لفظ سرمایه‌دار درقانون استعمال شده . چنانکه دیده میشود تجارتخانه وبانکهای بزرگ بوده‌که نمایندگانی باطراف میفرستادند وسرمایه‌هائی دراین نوع بانکها گذارده میشد (مانند بانك اجی‌بی‌که در ذیل بیاید) . دادن تمسّك حواله برات ونیزگرفتن ربح معمول بوده‌است میزان ربح صدی بیست است ودرمواردی صدی ۳۳ یا ٤٠ ، ازاستقراض چند نفرمشترکاً ازنسیه فروشی وازمعاملات بیع شرطی ذکری شده . محاکمات چنانکه مشاهده می‌شود سابقاً در دست کاهنان معابد بوده ولی درقانون حمورابی قضات پادشاهی رسیدگی میکنند. محکمه بابل دیوانعالی است ومحاکمه نهائی از حقوق پادشاه . کار کاهنان همین است‌که درمقابل هیکل خدایان شهادتی را بقید قسم قبول‌کنند . کلانتران شهرها نیز حق محاکمه دارند . ولی در مقابل و با حضور معروفین وریش‌سفیدان شهر . این نکته مخصوصاً جالب‌توجه محققین‌گشته که قوانین حمورابی با مذهب وقواعد اخلاقی مربوط نیست و ازاین حیث با قوانین سایر ملل مشرق‌زمین تفاوت دارد. مقصّرین را ازاین نظر مجازات میکنندکه باعث خسارت افراد وضرر بجامعه میباشند . پایه مجازاتها اساساً برقصاص است : «چشم در ازای چشم . دندان در ازای دندان» . این قاعده چنان مسلسل اجراء میشودکه مثلاً بنده نافرمان را

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

ومعنی شباهت بین آنها موجود است که انسان متوجه میشود فرمانروای جوان (داریوش) خواسته ازفرمانروای کهن (حمورابی) تقلید نماید .

بنظرنگارنده این حقیقت قابل انکار نیست که داریوش هنگامی که بوضع وتدوین قوانین جدید پرداخته آنهارا با توجه بقوانین کاملی که درآن زمان وجود داشته وبا رعایت قوانین ملل تابعه تنظیم نموده است واین خود دلیل نبوغ و روشن‌بینی آن پادشاه بزرگ است که میخواسته اصول وسازمانهای جدیدی بوجود بیاورد وطوری امپراطوری بزرگ ایران را پایه‌گذاری کند که تشکیلات وسیع آن به بهترین وجهی اداره شود وبرای سالهای دراز پایدار بماند بعلاوه تردیدی نمی‌توان داشت که قوانین اقوام ومللی که درمجاورت هم زندگی میکنند وتا درجه‌ای دارای عادات ورسوم وبعضی سنن مشترك هستند شباهت کامل باهم دارند .

اصولاً باید دانست که کلیه قوانین‌ملل‌برپایه‌آداب‌ورسوم ومراوداتی که با همسایگان خود داشته‌اند قرارگرفته النّهایه بعلت زمـــان ومکان واحتیاجات خاص فروعی بــرآن افزوده ودربعضی اجتماعات بموازات پیشرفت تمدن سیرتکاملی خودرا سریعتر پیموده است .

قوانین مذهبی بااینکه هرکدام درزمان ومکان وموقعیت خاصی وبا فواصل طولانی وضع وتدوین گشته ازلحاظ اصول احکام اغلب باهم

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

گوش میبرند ، اولاد جسور را زبان ، دایه مقصّر را پستان وجراح غیرماهر را دست، ولی مجازات دزد اعدام است . از خصائص قوانین حمورابی این‌است که انتقام‌کشیدن ممنوع است . مجنی‌علیه یاکسان او باید دادخواهی‌کنند . این ماده نشان میدهدکه دولت بابل بدرجه بلند تمدن رسیده واحقاق حق را بعهده‌گرفته بود .

پادشاه حق عفو دارد . اختیارات پادشاه نسبت ببعض شهرها مـــانند بابل (سیپ‌پور) بواسطه یك نوع امتیازاتی‌که بآنها داده شده محدود است . علماء فنّ از غور ومداقّه درقوانین حمورابی باین نتیجه میرسند قوانین مزبور نتیجه زندگانی ملتی‌است که درمدت قرون عدیده درترقی وتکامل بوده وحتی بعض جاهای‌آن موافق افکار ملل کنونی میباشد (یعنی‌کهنه نشده) . شایان توجه است که حقوق زن نسبت باموالش موافق قوانین حمورابی بقدری است‌که حتی بعض ملل‌کنونی اروپا هم آن حقوق را به‌زن نداده‌اند مثلاً موافق قوانین مدنی فرانسه زن شوهردار صغیره است وبی‌اجازه شوهر نمیتواند معاملاتی نسبت به‌اموال خودکند .

نگارنده : (البته فعلاً اینطور نیست وبه‌زنان فرانسه حقوق بیشتری ونسبةً مساوی مردان اعطاء شده‌است) .

شبیه هستند واین دلیل آن نیست که احکام را ازیکدیگر اقتباس کرده‌اند.

بنابراین اگر شباهتی بین قوانین حمورابی وداریوش بوده دلیل آن نیست که داریوش قوانین خودرا ازروی قوانین حمورابی نوشته باشد. ما منکر این نیستیم که اصول ومبانی حقوقی اقوام غیرآریائی که بتصرف دولت هخامنشی درآمده ودارای تمدنی بوده‌اند اثراتی درمبانی واصول حقوقی داریوش باقی نگذاشته باشد ولی بیانات امستد راکه نتیجةً میخواهد بگوید که قوانین داریوش بعضی عیناً وبعضی با تغییراتی متّخذ ازقوانین حمورابی است بهیچوجه قبول نداریم ووجود تشابه بین (کتاب قانون داریوش بقول ایشان) وقوانین حمورابی را بجهات مذکور بالا مردود میدانیم.

درموضوع «کتاب قانون» یا کد (باصطلاح من مجموعه قوانین) راکه داریوش برای آسیای صغیر ومصروضع نموده بود نگارنده با پروفسور امستد که معتقد است این قوانین باتوجه بقوانین مورد عمل آن نواحی وضع شده کاملاً موافق هستم. زیرا عقیده او با درنظر گرفتن سنّت شاهنشاهان هخامنشی که همواره مایل بودند آداب ورسوم وسنن وقواعد ملل تابعه را تاآنجائی که به سیاست وانتظامات عمومی امپراطوری لطمه نزند رعایت نمایند منطبق است. بخصوص که راجع به مصر بقول خود امستد داریوش به ساتراپ مصر نامه‌ای نوشت که قوانین مصررا تاسال ٤٤ سلطنت آمازیس برای او جمع‌آوری نماید واین خود میرساند که داریوش قوانین مورد عمل ملل تابعه را درنظر گرفته بعد برای آنها بوضع قانون جدید پرداخته است.

بهرحال ازمجموع تحقیقات محققین این نتیجه بدست میآید که آنچه ازقوانین داریوش مربوط به حفظ انتظامات وسیاست عمومی وسازمان اداری وامورنظامی مملکت بوده درتمام امپراطوری هخامنشی حکمفرما ومجری بوده است ودرغیراین موارد چون ملل تابعه آزادی مذهب داشته‌اند ازلحاظ حقوق خصوصی واموراداخلی وقسمتی ازحقوق عمومی که منافی با اصول کلی واداره عمومی کشور نبوده تابع قوانین خود بوده‌اند. بعبارة دیگر باید گفت که با اعتقادی که داریوش باجرای اصل دمکراسی داشته اصل آزادی مذهب وعقائد واصل رعایت حقوق خصوصی ملل تابعه وحتی قسمتی ازحقوق عمومی آنهارا تاجائی رعایت میکرده که باصل کلی نظامات وسیاست واداره عمومی شاهنشاهی لطمه وارد نمی‌ساخته است.

بنا باین اصل درآن دوره ملل تابعه هرکدام قوانین مخصوص

خودرا با تغییراتی که داریوش درآنها داده بود اجراء میکردند وبهمین جهت است که داریوش دریکی از کتیبه‌ها خودرا «یگانه پادشاه چندین‌پادشاه ویگانه قانونگزار چندین قانونگزار» خوانده است . نکته قابل تذکر دراین مورد اینست که (کتاب قانون) یا مجموعه قوانین داریوش (غیرازفرامین وکتیبه‌ها) ازبین رفته ولی آثاری درقوانین مللی که درآن عصر تحت حکومت آن قوانین بوده‌اند باقی گذارده است .

امستد برای اینکه ثابت کند که قوانین داریوش درشاهنشاهی ایران اجراء میشده بکلمه «دات» یا «داث» استناد نموده که آن کلمه درقوانین ملل مغلوب ظاهر شده‌است .

پروفسور گیرشمن مینویسد : «داریوش اهمیت بسیار به اجرای عدالت میداد وقوانین او مدتی دراز پس‌ازپایان شاهنشاهی که وی ایجاد کرده بود برقرار ماند ، هرودتوس میگوید : «قضاة شاهی که از پارسیان انتخاب میشوند وظیفه خودرا تا دم مرگ انجام میدهند مگرآنکه براثرعدم اجرای عدالت ازکار برکنار شوند آنان درمحاکمه داوری میکنند قوانین ملی را تعبیروتفسیرمینمایند ودرهمه امورتصمیم میگیرند» این پروفسور دانشمند بعد ازنقل قول ازهرودتوس اضافه میکندکه اما ملل مغلوب مانند بابل قوانین خاص خودرا بموازات قوانین داریوش حفظ کردند ومیگوید حقیقت وعدالت که آثار سجایا وملکات عالی داریوش بود واو درکتیبه‌های متعدد خود آنها را توصیه میکند – با احساس ملیت که پیش ازاو در شاهنشاهی‌های شرق ادراك نمیشد خلط میشود»[1].

تمام این نوشته‌ها دلیل آنست که مجموعه قوانین داریوش (باصطلاح نگارنده) یا (کتاب قانون داریوش) باصطلاح امستد درزمان او ومدتها بعد ازاو وجود داشته است چه ازبیان گیرشمن درموضوع ایجاد قوانین ازطرف داریوش آنهم با لفظ جمع نظر امستد راجع به تدوین (کتاب قانون) ازطرف آن پادشاه تأیید میشود بخصوص که خود داریوش درکتیبه نقش‌رستم ازاین قانون صریحاً نام میبرد ومیگوید :

«داریوش شاه ، شاه بزرگ میگوید: اینست کشورهائی که بخواست اهورمزدا علاوه ازپارس گرفته‌ام وبرآنها فرمانروائی‌دارم وبمن باج میدهند

---

(۱) ص۱٤٦ ایران از آغاز تا اسلام .

آنچه ازطرف من بآنها گفته میشود اجرا میکنند **قانون وآئین من** درآنجاها رواج ومحفوظ است الخ» .

بعلاوه ازنامه ارتخشترای اول (اردشیر اول هخامنشی) به عزراکه درکتاب عزرا مسطور است معلوم میشودکه چنین قانونی وجود داشته است زیرا عبارت «هرکس قانون خدای تورا وقانون شاه را اجراء نکند» میرساند که قوانین شاه محترم ولازم‌الاجراء بوده ودرردیف قوانین الهی بشمارمیرفته است – بدیهی‌است چنین قوانینی که تأکید دراجرای آن شده‌است باید قاعدةً همان قوانینی باشدکه ازطرف پادشاهان هخامنشی بخصوص داریوش تدوین شده باشد .

فصل دوم

سازمان قضائی دوره هخامنشی

اگرچه راجع بطرزتشکیلات قضائی دوره هخامنشی اطلاعات زیادی دردست نیست وبدبختانه دراثرهجوم اسکندر بیشترنوشتجات واسناد ومدارک تاریخی ومذهبی آن دوره ازبین رفته ولیکن باتوجه بمنابع یونانی وآثار نویسندگان بخصوص نویسندگان قرون اخیر وسنگ نبشته‌ها درنظرمحققین مسلم ومحقق شده‌که دراین دوره سازمان قضائی ممالك پارسی وسازمان قضائی ممالك تابعه شاهنشاهی تفاوت داشته وممالك تابعه وضع قضائی‌خودرا براصول پیش‌ازتسلط پارسی‌ها تاحدودی حفظ کرده بودند.

همچنین‌این‌مسئله درنظرنویسندگان محرزشده‌که دردوره هخامنشی قوانین واصولی مدوّن وغیرمدون اعمّ ازکیفری ومدنی ومربوط بسازمان قضائی وطرزتشکیل دادگاهها ورسیدگی موجود بوده‌است.

ونیز ازآثار آنان بخوبی مستفاد است‌که درپایتخت وشهرستانها دادرسانی‌بوده‌اندکه بشکایات وتظلمات مردم رسیدگی میکرده‌اند وغیرازاین دادرسان یکی ازوظائف مهم فرمانداران هم درشهرستانها نظارت درامور

حقوقی‌وقضائی بوده‌است وآنهاهم میتوانستند درتمام مراحل دعوی رسیدگی واظهارنظرنمایند .

گاهی شخص شاه درمرکز دیوان عدالتی تشکیل وباتفاق دادرسان مورد اعتمادی‌که انتخاب میکرد شخصاً وبا حضورآنان بدعاوی رسیدگی میکرده است .

دادرسان معینی بودندکه پیوسته دردربار شاهی برای قطع وفصل دعاوی آماده وبنابه تقاضای طرفین دعوی یا امر شاهنشاه بدعاوی رسیدگی میکردند .

هردت مورخ‌یونانی‌ازاین‌دسته قضاة یادی درتاریخ خودکرده‌است[1]:

شاهنشاهان هخامنشی مایل‌بوده‌اند بیشتردعاوی مردم بطریق‌داوری خاتمه پیداکند چنانکه‌کورش مقررداشته بودکه اگرکسی محاکمه با دیگری داشته باشد یا نزاعی بین دونفر روی‌دهد طرفین با توافق داورانی معین‌کنند تا بدعوی آنان رسیدگی وآنرا پایان دهد .

دراین دوره بیشتر دعاوی حقوقی ازروی عرف و سنن و رسوم وعادات ملی ومحلی وآداب مذهبی قطع وفصل میشده‌است .

ازنوشته‌های هردت ومورخین دیگر یونانی (پلوتارك وگزنفن) بخوبی استنباط میشودکه درزمان هخامنشیان قوانین مدوّن کیفری وقوانین مدنی وقوانین مذهبی وجود داشته وآن تشکیلات وسیع‌که با نظم خاص اداره میشده دراثروجود قوانین مدون وغیرمدون ومقررات وسنن خاص بوده است .

---

(۱) هردت درسنوات ۴۸۴ تا ۴۲۵ قبل‌ازمیلاد میزیسته و باغلب ممالك مسافرت‌کرده است تاریخ اوکه بزبانهای مختلف ترجمه شده قدیمیترین سند تاریخی مربوط بقرن پنجم قبل‌از میلاد مسیح است وبه‌همین جهت بعضی نویسندگان و مورخین هردت‌را (پدر تاریخ) لقب داده‌اند .

هرچند قسمتی ازمندرجات تاریخ او خالی ازغرض واشتباه وعاری ازتعصب نیست و قسمتی ازآنرا روی مسموعات روایت کرده است ولی با اینحال راجع بسازمانها وآداب ورسوم ایرانیان زمان هخامنشی‌که خود ناظر وشاهد بوده نتوانسته ازبیان حقائقی چشم‌پوشی نماید .

نکته قابل توجه اینستکه این تاریخ همزمان باعهد هخامنشی تألیف گردیده و مؤلف باتمام تعصّب یونانیت ازجاده انصاف خارج نشده وصفات وخصائل ممتاز قوم ایرانی بخصوص بزرگواری و عدالتخواهی کورش و داریوش را ستوده است .

پلوتارك درمورد زن خیانتکاری که استاتیرا زن اردشیر دوم پادشاه هخامنشی را مسموم کرده بود چنین مینویسد :

« . . . . . بالاخره این زن روزی اجازه گرفت بخانه‌اش برود قراولان شاهی اورا گرفته موافق قوانین پارسی که برای زهردهندگان مقرر است با زجر اوراکشتند . یعنی سرش را روی سنگ گذاشته کوبیدند تا خرد شد وصورتش پهن گردید »[1].

قوانین پارسی که پلوتارك اشاره بآن نموده همان قوانین معمول ومتداول زمان هخامنشیان بوده است .

آمین مارسلین (۳۳۰ – ٤۰۰ میلادی)[2] مورخ مشهور رومی که در نوشته‌هایش اطلاعاتی مربوط بپارسیهای دوره هخامنشی دیده میشود مینویسد:

« ایرانیان ازقانون بسیار میترسند بخصوص فراریان ازخدمت» .

آنچه مسلم است دردوره هخامنشی برای اغلب موضوعات حتی برای تشریفات ورود بدربار شاهی مقررات مدوّنی وجود داشته است چنانکه هردت مینویسد :

درزمان داریوش: ازآن هفت‌تن که برضد مغ قیام کرده بودند یکی اینتافرنس بود که بزودی بعد ازآن شورش بواسطه یك حرکتی جسارت‌آمیز بقتل رسید . وی خواسته بود داخل قصرشاهی شده با پادشاه درخصوص کاری مذاکره کند . **قانون هم مقررداشته بود که آن چند نفری که درقیام شرکت کرده بودند میتوانستند بدون اجازه داخل قصرشوند** مگرآنکه شاه درمصاحبت یکی اززنان خود باشد بنابراین او انتظار اجازه ازطرف احدی نداشت (چون قانون مقررداشته بود) وچون یکی ازهفت نفربود حق خود میدانست که بدربار داخل شود باوجود این دربان وسرایدارکل ازورود او ممانعت کردند وگفتند که شاه با یکی اززنان خود بسرمیبرد ولی اینتافرنس تصورکرد که آنها دروغ میگویند پس خنجربرکشید وبینی وگوشهای آنهارا برید . . . آنها بحضورشاه رفته وخودرا نشان دادند . . . داریوش حکم قتل اورا صادرکرد[3]. آنچه درنوشته هردت جالب بنظرمیرسد استعمال کلمه قانون است .

---

(۱) ص ٤۲۳ تاریخ پیرنیا .

(۲) (Ammien Marcellin)

(۳) صفحات ۲۵۸ – ۲۵۹ تاریخ هردت ترجمه وحید مازندرانی .

دیوان‌عالی که برتمام دادرسان حکومت داشته شخص شاهنشاه بوده او حق داشت نسبت بهرموضوعی درمرحله اول رسیدگی‌کرده وحکم بدهد وهمچنین ممکن بوده ازتمام احکام دادخواست استینافی یا فرجامی یا اعاده دادرسی به پیشگاه شاهانه تقدیم نموده زیرا شاه تنها قدرتی بودکه میتوانست بدعاوی مختومه مجدداً رسیدگی‌کرده وفرمان یعنی حکم صادرکند.

بعلاوه حوزه صلاحیت‌پادشاهان‌محدودنبوده ودرتمام‌کشورصلاحیت رسیدگی‌بدعاوی‌راداشته‌اند. پادشاه درامورجزائی‌حق‌تعیین‌مجازات‌تابالاترین درجه (اعدام) وحق تخفیف‌وتبدیل مجازات وحق بخشش‌را دارا بوده‌است.

ازکتیبه داریوش بزرگ‌که میگوید: «اهورمزدا حامی توانای ما است وآنچه‌که او بمن امر میکندکه بکنم بدست من انجام واجرا میشود هرچه من‌کردم ازتفضّل اهورمزداست» میتوان استنباط‌کردکه شاه خودرا ازتعقیب ومجازات مصون میدانسته وهرکاری را انجام میداده ازجانب خدا وخواست (اهورمزدا) میدانسته است.

درآن عصر امورحقوقی وجزائی ازیکدیگرتفکیك نبوده ودادرسی که صلاحیت رسیدگی بدعاوی داشته میتوانسته بهردوقسمت رسیدگی نماید.

هردت راجع بقوانین جزائی این دوره مینویسد: «قانون پارسیان اجازه نمیدهدکه برای ارتکاب جنایت واحدی حکم باعدام داده شود وبهیچ پارسی‌اجازه نمیدهدکه برای خطای واحد غلام خودرا بطرزفجیعانه مجازات کند» مورخ نامبرده با ذکر این موضوع قواعد ومقررات پارسیان را مورد تحسین قرار داده است.

گذشته ازاینکه همه مورخین وسیاحان ومحققین وخاورشناسان خارجی‌تمدن‌کهنسال‌ایران هخامنشی‌را ستوده‌اند وآنرا ازجمله پیشرفته‌ترین تمدنهای دنیا دراعصار قبل ازمیلاد شمرده‌اند قطعاً وبدون تردید باید قبول کنیم‌که چنان تمدنی درخشان وبی‌مانندکه دردنیا شهرت یافته بود وحتی برای هزینه ساختمان قصور وسایرهزینه‌ها مثل امروز سند هزینه تهیه میشده وپرداختها با تشریفات خاصی بعمل میآمده[1] قوانین مدونی بیش‌ازآنچه ما

---

(۱) رجوع شود به‌کتاب (Persepolis, Treasury Tabtels) تألیف جرج کامرون‌که قسمتی از الواح گلی مکشوفه درتخت‌جمشیدرا قرائت نموده ومضامین آنرا درکتاب مزبور ذکر کرده است. این الواح گلی‌که مربوط بدستمزد صنعتکاران

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

دلائل وجود آن ونمونه‌های آنرا با مطالعه منابع مختلف دراین‌کتاب ذکر کرده‌ایم وجود داشته‌که بدبختانه دراثرحوادث تاریخی ازبین رفته است .

درمرکز شخص شاهنشاه یا قضاة شاهی بتقصیرات سیاسی رسیدگی میکرده وحکم میداده‌اند . ولی درشهرستانها تقصیرات سیاسی درحدود صلاحیت فرمانداران بوده‌که شخصاً یا وسیله قضاة مورد اعتماد رسیدگی نموده وحکم صادر میکرده‌اند .

ازمطالعه‌کتاب گزنفن وهمچنین (تاریخ شاهنشاهی ایران) تألیف امستد این نتیجه بدست میآیدکه ساتراپها درحوزه مأموریت خود ازلحاظ تعیین مجازات دارای‌اختیارات وسیعی‌بوده‌اند ولی عفو مجرمین ومحکومین سیاسی ازاختیارات شخص شاه بوده است .

ازطرز دادرسیهای‌آن دوره معلوم میشودکه درموردگناهای سیاسی همیشه دادگاهی مهمتر ازدادگاههای عادی یعنی شبیه دادگاه محاکمه وزراء امروزکه مرکب‌ازقضاة دیوان‌کشوراست تشکیل‌میشده‌است چنانکه‌درموضوع خیانت اُرن‌تاس درتاریخ شادروان پیرنیا (مشیرالدوله) چنین مسطوراست: کورش ارون‌تاس را احضار وتوقیف‌کرد[1] بعد مجلس مشورتی ازهفت‌نفر رجال درجه اول خود تشکیل داد وفرمود اورا محاکمه‌کنند . . . . بعداز محاکمه ، اُرن‌تاس محکوم باعدام گردید .

بعضی‌ها تشکیل چنین جلسه‌ای را ازهفت نفرکه مرکب ازنجیب‌ـ زادگان پارسی بوده وآنان را خردمندان هفتگانه مینامیده‌اند بمنزله شورای سلطنت دانسته وگفته‌اند :

اعضاء شورای مزبور علاوه برتشکیل دادگاه ورسیدگی بمسائل مهم قضائی درمسائل دیگرهم طرف مشورهٔ شاه قرارمیگرفتند .

درکتاب استر مذکور است‌که شاه مسائل مهم ومشکل را باین قضاة که همه روزه دردربار حضور داشتند ارجاع میکرد زیرا آنها ازکلیه قوانین وفرمانها ومقررات قدیمی وسوابق آراء مشابه اطلاع داشتند وحکم خودرا باتوجه بدلائل اقامه شده ورعایت قوانین وکلیه مقررات مربوط ورویه‌های

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل
ودرودگران وکارگران وانواع پرداختها وغیره است بمنزله حواله صندوق‌وپرداختهای خزانه‌داری باگواهی لازم ودرحقیقت اسناد اداری و مالی یا باصطلاح امروز اسناد خرجهائی بوده‌که بعنوان مدارك پرداخت نگهداری شده‌است .

(۱) متهمین قبل ازمحاکمه مانند امروز توقیف میشده‌اند .

قضائی صادرمیکردند .

درتاریخ هردت مسطور است که این قضاة مادام‌العمر این منصب را داشتند مگراینکه خطائی ازآنها سربزند یا شغل مهم دیگری ازطرف شاه بآنان واگذارگردد[1].

درتاریخ هخامنشی چند نمونه ازتغییر این قضاة را مورخین ذکر کرده‌اند : ازجمله خود هردت نوشته که یکی ازاین قضاة ازطرف داریوش بفرماندهی لشگربرگزیده شد وکمبوجیه یکی ازقضاة شاهی راکه برای صدور یك حکم غیرعادلانه رشوه گرفته بود با کندن پوست او بقتل رسانید.

ازدادرسیهائی که دردوره هخامنشی بعمل آمده وهمه ضبط تاریخ است نکات زیرفهمیده میشود :

۱ – چون جرائم سیاسی بخصوص خیانت بمملکت وشاه اهمیت زیاد داشته اغلب درمورد این نوع گناه جلسه دادرسی ازهفت نفررجال درجه اول پارسی (قضاة هفتگانه) که غالباً ازسرداران نامی ورؤسای هفت خاندان ممتاز[2] بوده‌اند تشکیل میشده است .

۲ – برای جلوگیری ازفرار یا مخفی شدن متهم وعملی شدن دادرسی قبلاً بزهکاررا توقیف میکرده‌اند .

۳ – بدون وجود دلائل وثبوت تقصیرحکم بکیفرصادرنمیشده‌است.

٤ – خدمات اشخاص بشاه وکشور نیز درجریان دادرسی موردنظر بوده است .

٥ – درموقع تعیین کیفر مثل قوانین مترقی امروزه کیفیات مشدّده ومخفّفه رعایت میشده است .

آنچه ازوقایع تاریخی‌استنباط میشود دراین‌دوره‌ازشرائط برگزیده شدن بکار قضا شهرت به عدالت وامانت وایرانی‌بودن – بی‌طمعی وبی‌غرضی وداشتن اطلاعات لازم وکارآزمودگی‌کافی وسالخوردگی بوده است واین

---

(۱) امروز قضاة دیوان کشور و دادگاههای فدرال امریکا چنین امتیازی دارندکه مادام‌العمر مصدرکار قضائی هستند مگر اینکه جرمی مرتکب شوند وبمرحله ثبوت برسد یاخود بعلت پیری و ناتوانی تقاضای بازنشستگی نمایند زیرا سنی برای بازنشستگی آنها تعیین نشده و اگر توانائی جسمی داشته‌باشند تا زنده هستند بشغل قضاء میپردازند .

(۲) درکتاب استر هفت عضو شورای پادشاهی‌را هفت امیر پارسی و مادی نامیده‌است .

معنی ازمطالعه تاریخ این دودمان ومجموع نوشته‌های مورخین بدست میآید زیرا درباره قضاتی‌که ازطریق عدالت منحرف شده‌اند یا رشوه‌خواری کرده‌اند مجازاتهای سخت وشدید اجراء شده است .

چنانکه‌کمبوجیه دستورداد پوست سی‌سام‌نس که ازدادرسان معروف آندوره بود کندند وروی مسندی‌که محل قضاء (دادگاه) بود وهمواره سی‌سام‌نس برآن می‌نشست گستردند وشغل این دادرس را به پسرش محول نمودند وپس‌ازجلوس برمسند آنچنانی‌کمبوجیه اورا مخاطب ساخته چنین گفت :

«هرزمان‌که میخواهی حکمی صادرکنی با دقت باین مسند بنگر وآنچه برپدرت‌گذشته بیاد آور وبحقّانیت حکم صادرکن» .

درتاریخ ایران‌باستان مسطوراست‌که اردشیر با قضاتی‌که برخلاف حقانیت حکم میدادند باکمال سختی رفتار میکرد یعنی امرمیداد زنده پوست آنهارا بکنند وروی مسند قضات بگسترانند .

بنظرنگارنده این نوع مجازات‌که سخت‌ترین طریق‌اجرای مجازات اعدام بوده بزرگترین دلیل توجه شاهنشاهان هخامنشی باجرای عدالت وقضاوت صحیح بوده است .

گزنفن مینویسد : درایران سالخوردگان ازخدمات لشگری معاف هستند وامورکشوری بخصوص شغل **قضاء** بایشان محول میگردد[۱].

اکثرنویسندگانی‌هم‌که بعداً راجع به هخامنشیان‌به‌تحقیق‌پرداخته‌اند معتقدندکه شاهنشاهان هخامنشی توجه‌کاملی باجرای عدالت داشته‌انـد . ازجمله پروفسور امستد مینویسدکه داریوش‌مانند شاهان‌پیشین درجلوگیری ازانحراف «قضاة شاهی» اصرار میورزیده است .

شرحی راکه‌گزنفن درکتاب تربیت‌کورش نوشته وعیناً نقل میشود درجه اهمیتی راکه پارسیان باصل **عدالت وانصاف** میداده‌اند بخوبی درنظر مجسّم میکند – مؤلف نامبرده مینویسد :

---

(۱) گزنفن (Xenophone)مورخ وحکیم ونویسنده وسردار یونانی‌که ازسال ۴۳۰ تا سال ۳۵۲ قبل ازمیلاد میزیسته دارای تألیفات زیاد است‌که از جمله آنها بازگشت ده هزارنفری وتربیت کورش (کوروپیدی) است . مطالب کتاب اخیرکه طرز تربیت ایرانیان و ایمان آنهارا بعدالت مدلل میدارد حائز اهمیت بسیار است . بعضی‌ها تاریخ تولد و مرگ این نویسنده معروفرا بین سالهای ۴۲۵ تا ۳۵۵ قبل‌از میلاد ثبت کرده‌اند .

پارسیان برخلاف اغلب ملل میباشند بنفع عامه بیش‌ازهرچیزاهمیت میدهند و کورش براساس این عقیده تربیت شده‌است .

درسایرنقاط پدر باولاد خود قدغن مینمایدکه دزدی وغارتگری ننماید و**ازفرمان قضات سرنپیچد** . پس هر که یکی‌ازقوانین مذکوره رانقض کند سیاست میشود ولیکن قوانین پارسی عیب را ازسرچشمه میگیرد و **ابناء مملکت را طوری تربیت میکندکه هرگز پیرامون پستی وجنایت** نگردند .

طریق تربیت پارسیان :

طریقه تربیتی‌که **معمول پارسی** میباشد ازاینقرار است :

کسانی‌که بیش‌ازدیگران به تقوی وپاکدامنی معتقد باشند مأمور تربیت جوانان میشوند .

اطفال پارسی را برای **آموختن ومعتقد ساختن باجرای عدالت وانصاف** بمکتب میفرستند چنانکه درممالك ما اطفال را برای تعلیم ادبیات بمکتب میفرستند درپارسی اطفال را برای **آموختن عدالت وانصاف** به مکتب می‌سپارند . عمده‌کار مربیان اطفال آنستکه باختلافات ودعاوی‌که بین‌اطفال پیدا میشود رسیدگی‌کنند .

این اطفال نسبت دزدی و تهمت و ظلم و تقلب و توهین وغیره بیکدیگرمیدهند آنوقت مقصرین‌که تقصیرآنها ثابت شود به مجازاتهائی محکوم میگردند ولی‌آنهائی‌که بی‌جهت‌کسی‌را متهم نمایند مجازات میشوند مخصوصاً گناه **حق نشناسی** راکه باعث‌کینه وعداوت درمیان مردم میشود ودرمقابل دیوانخانه مجازاتی برای‌آن معین نیست درمکاتب تعقیب مینمایند که‌اگرمعلوم شود طفلی‌که مورداحسانی‌واقع شده درموقع‌امکان از ادای حق تشکرکوتاهی نموده‌است اورا بمجازات سخت برسانند زیراکه **پارسیها تصور میکنند آدم حق‌نشناس ازشکرگذاری بدرگاه خداوند غفلت میکند** وچنین اشخاصی همچنین نسبت باوین و وطن و دوستان خود کوتاهی میورزند وبی‌شرم‌که ازآثارحق‌ناشناسی‌است وتمام مفاسداخلاق‌زائیده‌آنست بارمیآیند.

دیگر **ازاصول تعلیمات پارسیان باطفال اطاعت ازقضات است** خاصه اینکه پیران قوم نسبت باحکام‌رؤسای خود اطاعت‌کامل مینمایند واین توجه اطفال را بیشتر به اطاعت بزرگان وادار میکند .

ازطرف **قضات** بیشتر جوانان برای‌کشیك نقاط لازمه وجستجوی

خیانتکاران وتعقیب راهزنان وسایر کارهائی که محتاج بقوت وچابکی است گمارده میشوند واینست طرزتربیت جوانان وپس‌ازآنکه جوانی **مدت ده سال** باین ترتیب خدمت نمود درزمره مردان کامل داخل میشود و ۲۵ سال دیگر بطریق ذیل عمرمیگذراند:

هروقت ملت محتاج بخدمت‌اشخاصی‌باشدکه بواسطه کبرسن عقلشان کامل گردیده ولی بدنشان هنوز ضعیف نشده است باید مردان نیز مثل جوانان برای **اطاعت فرمان قضات** حاضرباشند. آنهائیکه درراه تربیت فوق‌الذکر یعنی مرحله اول ودوم را پیموده وبسن مردان کامل رسیده‌اند درموقع جنگ نه تبر وکمان دارند ونه زوبین فقط اسلحه لازمه برای جنگ ازنزدیك را با خود برمیدارند. برسینه جوشن می‌نهند شمشیر یا تیری بردست دارند ودر دست چپ سپری شبیه بسپرهائی‌که امروزه درتصاویر ایرانیان دیده میشود. **تمام قضات ازاین طایفه انتخاب می‌شوند** مگرقضاتیکه مأمورتربیت‌اطفال هستند وپس‌ازاینکه ۲۵ سال ازعمر ایشان درزمره مردان کامل گذشت وبسن ۵۰ سال‌رسیدند درطبقه پیران که واقعاً شیوخ ملت هستند داخل میشوند.

درلشگرکشی بخارج طبقه پیران شرکت نمیکنند وبرای محافظت منافع عمومی و دادگری نسبت به افراد رعایا در مملکت میمانند. **حکم جنایت عمده** و **تعیین تمام مأمورین دولتی** با طبقه پیران‌است هروقت ازطبقه جوانان یا طبقه مردان کامل کسی برخلاف قانون حرکتی نماید رئیس طایفه یا شخص دیگری‌گناه اورا اعلام میکند پیران استماع تقصیرنموده ومقصررا محکوم مینمایند آنوقت شخص مزبور درتمام عمر خود مفتضح وبدنام است.

تمام افرادملت میتوانند ابناء خودرا بمکاتب عمومی‌عدالت بفرستند. جوانانی‌که دورهٔ خدمت خودراتکمیل کرده‌اند میتوانند درزمره مردان کامل داخل شوند ومثل‌آنها **بدرجه قضائی ومناصب دولتی** ترقی نمایند.

(پس‌از آنکه‌کورش راجع باسب سواری واخذ تعلیم آن صحبت میکندکه دیری میمانم تا اسب سواری یادگیرم مادرش ماندان از او میپرسد عدالت ودادگری را ازکی خواهی‌آموخت؟ درصورتیکه استادان تو درپارس هستند کورش‌گفت اصول عدالت را بخوبی میدانم. ماندان‌گفت ازکجا؟ کورش‌گفت استادم براین معنی‌گواهی میدهد وی مرا در دادگری چنان آگاه دیدکه درمیان رفیقان قاضیم قرار داد ولی‌روزی ازروزها حکم بناحق کرده بودم سیاست سخت دیدم.

تفصیل قضاوت کردن من اینست که طفلی بلند اندام لباسی کوتاه دربرداشت وچون دید طفلی کوچکتر از وی لباس بلندی برتن دارد لباس او راگرفت وپوشید ولباس کوتاه خودرا باو داد ، بین آنها نزاع درگرفت ازطرف استادم من دراین دعوی قاضی شدم حکم دادم که هرکدام ازآن دو طفل لباسی که شایسته قد وجثهٔ اوست وپوشیده است داشته باشد. استاد مرا سیاست نمود وگفت هرگاه محاکمه درخصوص تناسب اندام وبرازندگی بود حکم همان بودکه توکرده‌ای ولی دراین قضیه منظور **احقاق حق است** وباید قاضی معلوم کندکه کدام طفل مالك کدام لباس است و بایستی ملاحظه‌کرده باشی آیا آن کسی که جامه را خریده یا دوخته است بباید مالك آن جامه‌باشد یاآن دیگری که بمناسبت تناسب جامه با اندام او آنرا بزورگرفته است و نیز استاد بمن گفت **هیچ چیز موافق عدالت نیست مگر آنچه با قوانین مطابقت داشته باشد** وهرچه برخلاف قانون باشد جز زور وجبر چیز دیگر نخواهد بود . بلی استاد من میگفت **قاضی بجز پیروی قانون نباید چیز دیگر درنظر داشته باشد** . ای مادر اینك بموجب این تجربه بخوبی میتوانم گفت که حق چیست و ناحق کدام است و اگر باز هم محتاج به درس وتعلیم باشم همین آزی‌دهاك مرا آموزگارخواهدبود – ماندان جواب گفت : ای‌فرزند نه‌هرچه درپارس **حق بشمار آید در مدی نیز حق شمرده شود** مثلاً در مدی پادشاه مالك بالاستقلال است درحالتی که درپارس **گمان میکند اقتضای حق اینست که همه مردم دربرابر قانون متساوی باشند** وپدرت اول کسی است که بجز موافق قانون کاری نمیکند جز آنچه قانون برای او معیّن نموده چیزی نمیگیرد و **قدرت پدرتو تابع قانون است نه تابع میل وعقیده خود** – درنظر داشته باش که هنگام مراجعت بپارس بجای سرمشقهای شاهانه اساس ظلم وبیداد راکه بنابرآن یکنفر بیش ازتمام مردم همه چیز میخواهد بکشورخود نیاوری وستم پیشگی نیاموزی والا سخت گرفتار عذاب خواهی شد .

چون دوره طفولیت بپایان رسید کورش درزمره جوانان داخل شد و درآن دسته نیز بواسطه کوششهای خود در مشقهای گوناگون و بردباری وبزرگداشت وتجلیل و**فرمانبرداری از قضات** که همواره شعار خود ساخته بود و **دراجرای قانون وعدالت** سرآمد همگنان گردید.»

شرحی راکه گزنفن نوشته بقدری گویا و رسا وروشن است که من توضیح بیشتری را درزمینه آن که ایرانیان دوره هخامنشی تا چه اندازه به **«قضاء وعدالت»** اهمیت میداده‌اند لازم نمیدانم زیرا درجه علاقه پدرانیکه

اطفال خودرا برای آموختن ومعتقد ساختن آنها باصول و اجرای عدالت به مکتب میفرستاده‌اند نسبت بآن اصول بخوبی معلوم میشود .

بنظرمن اگرهیچ نوشته دیگری در دست نبود همین سطوری‌راکه گزنفن بیادگار گذاشته واعتقاد **ایرانیان را نسبت باصول عدالت ، اطاعت از قضاة** ورعایت‌احترام فوق‌العاده درباره‌آنان **واجرای عادلانه‌قانون وطرفداری ازحق وحقیقت** نوشته‌کافی‌بودکه تاریخ قضائی‌کشوری‌راکه بدرجه عالیترین مرحله تمدن رسیده درنظر مجسم سازد .

موضوع جالب‌توجه‌اینست‌که چون پارسیان دراجراء عدالت وقانون ایمان راسخی داشته‌اند دادرسان شاهی هیچوقت بدون دادرسی و رسیدگی بکلیه دلائل وشواهد وقرائن پرونده امر وبدون شنیدن دفاع‌کامل متّهم وبالاخره بدون اثبات تقصیرحکم بکیفر صادر نمیکرده‌اند .

ما برای اثبات این معنی خلاصه‌ای ازجریان محاکمه **تیری‌باذ** راکه حاوی نکات دقیق وجالبی است ازکتاب ایران‌باستان نقل می‌کنیم :

محاکمه تیری‌باذ

«اُرن‌تاس داماد اردشیرکه یکی از رؤساء قوای ایران (فرمانده ارتش) بود و بنفوذ تیری‌باذ در دربار رشك میبرد – در نهان (محرمانه) بشاه نوشت‌که تیری‌باذ عمداً سالامین را نگرفت وحال‌آنکه میتوانست بآسانی آنجا را تسخیرکند وحالا هم با دشمن داخل مذاکره شده وبعلاوه بالاسد مونی‌ها (مقدونی‌هاکه دشمنان ایران بوده‌اند) برای مقاصد شخصی خود مشغول سازش است – تیری‌باذ رسولی هم نزد غیب‌گوی دلف (پی‌تی) فرستاده تا بداند موقع یاغی‌گری مساعد است یا نه ودیگر اینکه تیری‌باذ با دادن امتیازات وهدایا ونیز با دادن مواعید ، رؤساء قشون (فرماندهان لشگر) را باخود همراه میکند ومحرمانه عهد میثاق می‌بندد .

اردشیر همینکه نامه اُرن‌تاس را خواند افتراها و اسنادی را که اُرن‌تاس برقیب داده بود باورکرد وباو نوشت‌که تیری‌باذ را فوری‌گرفته تحت‌الحفظ بدربار بفرستند .

تیری‌باذ پس‌ازورود بدربار ازشاه درخواست‌کرد بکار او رسیدگی شود . اردشیر امرکرد اورا موقتاً توقیف (بازداشت موقت) کنند تا مجلس محاکمه انعقاد یابد بعد چون جنگی باکادوسی‌ها پیش‌آمد محاکمه او بوقت دیگرموکول شد .

اردشیر پس‌از اینکه از جنگ کادوسیان فراغت یافت بکار تیری‌باذ رسید وبرای‌محاکمه او سه نفرقاضی که مورداحترام وتوجه‌بودند معیّن کرد.

مقارن این‌زمان قضاة دیگر بواسطه حکم ظالمانه (خلاف عدالت وقانون) محکوم شده‌بودند باینکه پوست آنها را زنده کنده برروی مسندهای قضات بگسترانند تا قضاة بدانندکه درصورت تخلّف از عدالت چه مجازاتی درپیش دارند.

قضاة نامه محرمانه ٔارن‌تاس را خوانده گفتندکه ظاهراً این سند برای محکوم‌کردن تیری‌باذ کافی است (چون‌گزارش رسمی بود) ولی تیری‌باذ دلائلی به قضاة نشان دادکه بی‌تقصیری اورا ثابت‌کرد وبعد بذکر خدماتی‌راکه بشاه‌کرده‌بود پرداخت و گفت این‌خدمت بزرگ را بشاه‌کرده‌ام که : روزی درشکارگاه درموقعی‌که شاه روی‌گردونه قرارگرفته بود دوشیر پس‌از آنکه دواسب از چهار اسب‌گردونه را دریدند بشاه حمله‌کردند ومن بکمك او شتافتم و هردو شیرراکشتم وشاه را ازمرگ نجات دادم.

بالاخره تیری‌باذ درپایان نطق خودگفت : در جنگها شجاعت مرا ستوده‌اند ودرموقع مشورة سعادتمند بودم ازاینکه هیچگاه شاه از پذیرفتن نصایح من پشیمان نشده‌است.

پس‌از نطق دفاعیه تیری‌باذ تمام قضات باتفاق‌آراء حکم ببرائت او دادند پس‌از صدور حکم برائت شاه یك بیك قضات را خواسته پرسیدکه جهات تبرئه تیری‌باذ چیست ؟

اولی‌گفت افتراهائی‌که باو زده‌اند قابل تردید است ولی خدماتیکه کرده ثابت شده‌است.

دومی اظهار داشت اگرهم این تهمت را صحیح بدانیم باز خدمات او این تقصیرات را می‌پوشاند.

سومی جواب داد من خدمات‌اورا درنظرنمیگیرم زیرا اگرخدماتی کرده پاداشهای‌بزرگی‌هم شاه باو داده‌است ولی‌تقصیراتی‌که باونسبت داده‌اند مدرك ومبنای صحیحی ندارد تا بتوان اورا محکوم‌کرد.

شاه قضاة را ستود وگفت وظیفه خودرا خوب بجا آورده‌اید بعد تیری‌باذ را به بلندترین مقام ترقی داد وامرکرد اسم ٔارن‌تاس مفتری را ازصورت اشخاصی‌که طرف توجه واعتماد بودند حذف‌کنند. درآن دوره این‌نوع مجازاتها از نوع مجازات ترذیلی (رسواکننده) بشمار میرفت»[۱].

(۱) اصل ازکتاب دیودور اقتباس شده.

از جریان دادرسی فوق چند نکته اساسی استنباط میشود :

۱ – بطوریکه قبلاً هم گذشت متّهم را قبل از محاکمه بازداشت موقّت میکرده‌اند .

۲ – شاه هیچ متّهمی را قبل از دادرسی وثبوت تقصیر وصدور حکم قانونی (ولو اینکه قصد خیانت برعلیه خود او بوده) مجازات نمیکرده است .

۳ – در دادرسی‌های جنائی مانند امروز دادگاه حداقل از سه‌نفر تشکیل میشده است[۱] .

٤ – متّهم باکمال آزادی مدافعات خودرا بعرض هیئت دادگاه میرسانده است .

٥ – خدمات وسوابق اشخاص موردنظربوده‌است درحقیقت خدمات در یك‌کفه ترازوی عدالت وگناهان درکفه دیگر قرار میگرفته اگرکفه خدمات سنگین‌تر بوده : ازگناهانش صرفنظر میکرده‌اند .

دراین باره پروفسور امستد میگوید : ساندوکس پسر تاماسیوس یکی از قضاة شاهی رشوه‌گرفت داریوش فرمان قتل اورا صادرکرد وقتی اورا بردندکه دار بکشند بخاطر داریوش آمدکه او خدماتی انجام داده‌که ازگناهش بیشتراست بهمین جهت اورا مورد عفو قرار داد .

---

(۱) برطبق قانون تشکیل دادگاههای جنائی ایران وفرانسه واکثر ممالك دنیا برای جرائمی‌که مجازات آن اعدام یا حبس ابد باشد دادگاه ازپنج نفر و برای سایر جرائم جنائی از سه نفر قاضی تشکیل میشود .

وضع قضائی کشورهای تابع

اکثر محققین معتقدندکه در دوره هخامنشی قوانین به دو دسته تقسیم میشده است :

۱ – قواعد وقوانین کلی مربوط بنظم عمومی شاهنشاهی وسازمانهای اداری ومالی ونظامی .

۲ – قوانین وآداب ورسوم محلی[۱] .

دسته اول در تمام امپراطوری لازم الرعایه بوده است زیرا لازمه حسن اداره و حفظ نظم عمومی آن امپراطوری بزرگ اجرای یك نوع مقررات کلی وعمومی بوده است که بتوانند کشوری راکه وسعت زیادی داشته وملل واقوام مختلفی درآن زندگی میکرده‌اند تحت حکومت واحد وتشکیلات منظمی اداره نمایند ولی در عین حال امور قضائی کشورهای تابع که خود قوانین و قواعد و سنن ملی وعادات بخصوص داشته‌اند طبق همان قوانین وسنن ملی هریك ازآن کشورها قطع وفصل میشده است زیرا از کتیبه‌هائی که دربابل بدست آمده ودرموزه لوور پاریس موجود است معلوم گردیده که امورقضائی کشور بابل هنگامی که تابع شاهنشاهی ایران بوده هیچگونه تفاوتی با دوره‌های پیش آن نداشته است و همینگونه بوده اوضاع کشورهای مصر

---

(۱) این وضع درست شبیه بقوانین فدرال وقوانین محلی کشورهای متحده آمریکا بوده‌است که درزمان حاضر اجرا میگردد .

درآمریکا درهرایالتی دادگاههای فدرال درکنار دادگاههای محلی قرار گرفته‌اند . حدود صلاحیت دادگاههای محلی محدود باجرای قوانین داخلی آن ایالت است واین صلاحیت تاوقتی است که بامور عمومی حکومت فدرال ارتباط پیدا نکند یعنی تأثیر آن بهمان ایالت محدود شود ولی همین که ارتباط باسیاست وانتظامات عمومی پیداکند رسیدگی آن درصلاحیت دادگاه فدرال است مثلا جرائم مربوط به‌پست درصلاحیت دادگاههای فدرال است چون پست مربوط بتمام کشور امریکاست یا اگر کسی اتومبیلی سرقت کند وازایالتی به‌ایالت دیگر ببرد رسیدگی درصلاحیت دادگاه فدرال است ولی اگر همین اتومبیل که سرقت شده ازایالتی که سرقت کرده‌است خارج نکند رسیدگی درصلاحیت دادگاه محلی است .

و فلسطین[1] .

بنابراین تردیدی نیست که وضع قضائی ملل تابعه بصورت قبل از تسلط شاهنشاهان هخامنشی محفوظ بوده است ولی بطوریکه قبلاً هم متذکر شدم رعایت این امر تا حدّی بوده که به سیاست وانتظامات عمومی واداره امپراطوری لطمه نمیزده است .

فصل سوم

بزهها در روزگار هخامنشی

از کتیبه داریوش در نقش رستم که چنین ترجمه شده : «داریوش بزرگ میگوید هرکس آزاری برساند مطابق آزاری که رسانده است تنبیه میکنم وهرگز اتفاق نیفتاده است کسی که آزاری رسانده است تنبیه نشده باشد» معلوم‌است هرعملی که طبق قانون وسنّت جرم محسوب میشده بدون مجازات نبوده است .

با اینوصف باید اذعان نمود که جرائم دوره هخامنشی درجائی تقسیم‌بندی وحتی احصاء نشده است که با استفاده از آن بتوان مطابق اصول امروزی آنرا برحسب شدت یا قلّت ونوع مجازات به جنحه وجنائی‌تقسیم کرد . ولی از بررسی‌های تاریخ وازخلال وقایع آن باین نتیجه میرسیم که درآن دوره عمده جرائم بشرح زیر بوده است :

۱) – سوء قصد برعلیه جان ومال پادشاه و بستگان و عمال او .

۲) – توطئه برعلیه تخت‌وتاج .

۳) – طغیان و یاغیگری .

۴) – سرپیچی وعدم‌اطاعت وتخلف ازاجرای قوانین ودستورها وفرامین .
۵) – جاسوسی وخیانت بشاه وکشور وخیانت نسبت بافراد .
۶) – رشوه‌گیری .
۷) – افشاء کردن اسرار پادشاهان .
۸) – حق ناشناسی وناسپاسی .
۹) – جرائم عمومی ازقبیل قتل – غارت – دزدی – راهزنی – ایراد ضرب وجرح واعمال منافی عفت وامثال آنها .

بعضی ازاین جرائم مانند سوء قصد برعلیه پادشاه یا توطئه برعلیه او – طغیان وجاسوسی وخیانت نسبت بکشور ازجمله جرائم سیاسی محسوب میشده است.[۱]

برای تفکیك جرائم سیاسی و غیر سیاسی آن دوره ضابطه‌ای در دست نداریم ولی ازاهمیتی‌که در تشکیل دادگاه نسبت به بعضی ازجرائم موقع رسیدگی میداده‌اند و ازجهت مجازاتهای سنگینی که برای بعضی ازجرائم تعیین میکرده‌اند میتوانیم عنوان جرم سیاسی بآنها بدهیم .

بنظر نگارنده مسئله قابل دقت دیگراینست : اعمالی‌که دراوستا برای آنها کیفر تعیین شده ممکن است در دوره هخامنشی هم عنوان جرم داشته وقابل مجازات بوده است زیرا تردیدی نیست که قوانین مذهبی همیشه برای اعمالی که قبل از پیدایش آن مذهب درمیان آن ملت رواج داشته مقرراتی وضع وحکم آنرا بیان کرده است برای اثبات این عقیده با یك نظر اجمالی بکتب مذهبی واحکامی که راجع بگناهان وعقوبات بیان شده وتوجه بسابقه تاریخی انواع گناهان یا جرائمی‌که قبل ازپیدایش آن مذهب واحکام آن وجود داشته صحت این نظر بخوبی روشن میشود .

---

(۱) جرم سیاسی دراغلب قوانین دنیا تعریف نشده‌است . تشخیص اینکه جرم سیاسی است یا نه بسته بنظر هیئت دادگاه مرجع رسیدگی است . درقوانین ایران هم هنوز تعریفی ازجرم سیاسی نشده ولی طبق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی رسیدگی‌درمورد تقصیرات سیاسی ومطبوعاتی باحضور هیئت منصفه باید بعمل‌آید .

درتعریفهائی‌که علماء حقوق جزا ازجرم سیاسی نموده‌اند بیشتر محرك وهدف را در ارتکاب این نوع جرم مورد نظر قرارداده‌اند . دسته‌ای معتقدندکه اگر محرك جرم جنبه شخصی و خصوصی داشته جرم عادی است ولی اگر محرك و هدف مرتکب در ارتکاب جرم جنبه عمومی وکلی داشته جرم سیاسی است .

کیفرها در روزگار هخامنشیان

بطورکلی کیفرهای این دوره مانند تمام کیفرهای ملل قدیم سخت وشدید وگاهی با بزه ارتکابی بی‌تناسب بوده است ولی درعین‌حال مشاهده میشود که دردوره هخامنشی بعلت عدالت خواهی پادشان غالباً با درنظر گرفتن اوضاع‌واحوال متهم ازقبیل‌عدم‌پیشینه‌کیفری یا بجهت انجام‌خدمتی نسبت بشاه وکشورتعیین مجازات میشده ودرست مانند قوانین امروز کیفیات مخففه مورد نظر بوده است .

گذشته ازکیفیات مخففه ازتحقیقات نویسندگان استنباط میشودکه حداقل واکثر کیفر درمقررات جزائی آن دوره پیش‌بینی ومورد نظر بوده است .

چنانکه اگرکسی درمرتبه اول مرتکب گناهی میشدکه مجازاتش اعدام بود درصورتی‌که پیشینه‌کیفری نداشت اعدام نمیگشت و بمجازات خفیف‌تری محکوم میشد واگر درمرتبه اول گناه‌کوچکتری مرتکب شده بود مورد عفو واقع میشد .

«درتاریخ هردت چنین مسطور است : یکی ازسنت‌های پسندیده دیگرایرانیان اینست‌که پادشاه نباید فرمان قتل کسی را برای جرمی واحد صادر نماید وهمچنین هیچیك ازایرانیان نباید بنده‌ای را برای ارتکاب یك گناه‌که مرتکب شده بمجازات برساند بلکه درهرمورد باید خدمات مجرم درمقابل تقصیرات وتخلفات او قرار داده شود واگرگناهان اوبیش‌از خدماتش‌باشد آنوقت اورا بمجازات برسانند .»

استند دراین زمینه مینویسد :

پس ازآن‌که ساندوکس مهیّا شدکه به‌دار آویخته شود داریوش خدماتی راکه او بخاندان شاهی‌کرده بود بخاطرآورد وچون دید خدماتش برگناهش فزونی دارد دستور داد اورا از داربزیرآوردند وسمت فرمانداری باو داد .

مجازات ترذیلی :

بنابنوشته پلوتارك اردشیردوم (پادشاه هخامنشی) درتنبیه مقصرین

بیش از دیگران اعتدال بخرج میداد چنانکه فرار اُرُباس را از ارتش درموقع جنگ‌حمل بخیانت نکرد و گفت این‌شخص دراثرترس‌چنین‌عملی‌را مرتکب شده ودرعوض اعدام‌که مجازات قانونی عمل او بود دستور داد‌که باید ارباس زن فاحشه‌ای را برهنه بردوشهای خود بنشاند واورا در تمام روز (صبح تا غروب) درمیدانهای شهر ومعابر گردش دهد.

(دراینجا اعدام تبدیل بمجازات ترذیلی شده است)

اردشیر درباره فراری دیگر ازاعدام او صرف‌نظرکرد وامرداد با درفش سه دفعه زبانش را سوراخ‌کنند.

ازرفتار اردشیر درباره ارباس این معنی معلوم میگردد‌که‌گاهی درقسمت مجازاتها بجنبه ترذیلی کیفر اهمیت میداده‌اند وکیفر بریدن گوش وبینی وانگشت ومانند آن نیز بهمین منظور بوده‌است.

(مجازات ترذیلی برای رسوائی مجرم درجامعه درباره او اجرا میشده است)

انواع کیفرها :

دراثرتحقیقاتی که بعمل آمده معلوم‌گردیده‌که کیفرها دردوره هخامنشی عبارت بوده از اعدام – حبس – ناقص کردن اعضاء بدن (بریدن گوش وبینی و دست و زبان کور کردن یك یا دو چشم وامثال آن)

تبعید هم یکی از مجازاتها بشمار میرفته زیرا درخلال وقایع تاریخی بمجازات تبعید هم برمیخوریم، وازاین جهت است که امستد درکتاب «تاریخ شاهنشاهی ایران» بجزائر تبعید درخلیج فارس اشاره میکند. بعلاوه از نامه ارتخشترای اول هخامنشی‌که درفصل هفتم کتاب عزرا مندرج است معلوم میشود تبعید ازوطن، یکی ازمجازاتها بوده‌است.

باید دانست‌که کیفرگناهان سیاسی همیشه ازکیفر جرائم عمومی شدیدتر بوده است. غالباً حکم اعدام درمورد خیانت بشاهنشاه وکشور وخیانت نسبت بافراد اجراء میشده است. خیانت بشاهنشاه ازبزرگترین گناهان بشمار میرفته وگناهی ازآن بزرگتر نبوده است زیرا نتیجه خیانت بشاه خیانت بکشور هم بوده است.

مجازات افشاء کردن اسرار پادشاهان اعدام بوده است، چنانکه (کنت کورث) میگوید: «یکی ازعادات پارسیان اینست‌که اسرارپادشاهان

خودرا بانهایت صداقت حفظ میکنند وبهیچ وسیله نمیتوان آنها را وادار بفاش کردن اسرار نمود نه با پاداش نه با تهدید ونه با ترساندن آنها زیرا قوانین پارسی امربه سکوت کرده ومجازات متخلف را اعدام قرارداده‌است.

یاغیان بشدت کیفر میدیده‌اند غالبا ابتدا گوشها وبینی و زبان آنهارا میبریدند وسپس آنهـارا دار میزدند . مجازات فراریان جنگ وخیانت‌کاران بکشورنیزخیلی شدید بوده است .

وقتی محکومین باعدام را دار میزدند یا بترتیب دیگری اعـدام میکردند قبلا جارچی گناه اورا با صدای بلند بمردم اعلام مینموده و سپس آنهارا بدار میکشیدند .

درمورد خیانت بشاهنشاه یا خیانت به کشور معمول این بوده‌که مقصر را بپایتخت آورده گوش وبینی‌اش را بریده وبعد ازگرداندن ونشان دادن بمردم پایتخت اورا دوباره بشهرستانی‌که محل ارتکاب جنایت بود برده اعدامش میکردند واین امربرای ارعاب دیگران وتحذیر مردم شریر ونادان آن شهرستان بوده است .

دربند سیزدهم ستون دوم کتیبه داریوش بزرگ چنین آمده‌است:

. . . . پس‌ازآن فرورتیش با سواران کمی‌که نسبت باو باوفابودند بطرف ری‌که درماداست رفت درحال من سپاهی بقصد (دستگیری) او فرستادم فرورتیش دستگیر شد و اورا نزد من آوردند (دستور دادم) گوش وبینی وزبان اورا بریدند چشمهای اورا درآوردند بعد اورا به همدان‌برده مصلوب کردند وسران همدست اورا درهمدان درقلعه بدارکشیدند» .

نظائر این موضوع مکرر اتفاق افتاده‌که مجرم را قبل ازاعـدام بمجازاتهای بدنی رسانده وبعد اعدام کرده‌اند چنانکه اردشیردوم دستور داده بود نخست زبان قاتل برادرزنش را از بیخ بیرون آورند وسپس اورا بقتل برسانند .

دربند چهاردهم کتیبه داریوش راجع بکیفر چیتر نام که یاغی شده بـود . پس ازدستگیری او بهمین نحو عمل شده النهایه داریوش میگوید بعدازبریدن‌گوش وبینی‌اش اورا در درگاه من در غل‌وزنجیر نگهداشتند وتمام‌مردم اورا دیدند بعد بامرمن اورا درآربل مصلوب‌کردند.

ظاهراً دروغ هم یکی ازگناهان و عملی مذموم بشمار میرفته . داریوش حتی مجازات اعدام‌را برای دروغگوتجویزکرده است . چنانکه

درستون چهار کتیبه بزرگ بیستون[1] در (بندچهارم) میگوید :
«ای آنکه پس ازاین شاه خواهی بود با تمام قوا ازدروغ بپرهیز اگرفکرکنیچکنم مملکت من سالم بماند دروغگورا نابود (اعدام) کن ....

---

(۱) داریوش درکوه بیستون دو کتیبه‌که یکی معروف به‌کتیبه بزرگ و دیگری معروف به‌کتیبه کوچك است بیادگار گذارده‌که از اسناد بزرگ تاریخی و انکارناپذیر دودمان هخامنشی است .

بیستون‌که ایرانیان قدیم آنرا بغستانه یعنی جایگاه خدایان نامیده‌اند درسی کیلومتری شرق‌کرمانشاه قرار دارد . درقسمت علیای این‌کوه ومشرف بجاده کرمانشاه بفرمان داریوش کبیر نقوش برجسته وکتیبه‌هائی ساخته شده تا آیندگان از جهانگشائی این شهریار بزرگ آگاه گردند .

عرض این صفحه حجاری ۳٫۳ متر و طولش ٦ متر است ، کتیبه‌ها بزبان پارسی باستان ، بابلی وعیلامی نقر گردیده وشامل شرح شورشهای آغاز سلطنت داریوش کبیر وجنگهای فاتحانه‌اش وهمچنین مجازاتهائی است‌که بیاغیان داده شده وهمچنین شامل مقرراتی است‌که برای امنیت‌کشور وسازمانهای اداری آن پادشاه قانونگزار وضع نموده است .

فصل چهارم

حقوق خصوصی در زمان هخامنشی

درنظر دسته‌ای ازمحققان درست روشن نشده که درزمان هخامنشی دین زردشت مذهب رسمی ایرانیان بوده یا خیر ؟

ولی دسته دیگر با توجه بظهور زردشت که اقلا درقرن ششم قبل‌از میلاد بوده وبا توجه به اوستای زمان هخامنشی اینطوراستنباط کرده‌اندکه اصول عمده اوستا دردوره هخامنشی دست‌کم بین عده‌ای ازپارسیها معمول ومتداول بوده است وبراساس این عقیده نتیجه گرفته‌اندکه یك قسمت‌عمده حقوق آن زمان بخصوص حقوق خصوصی طبق مقررات اوستا بوده‌است[1]

این دسته هستندکه قسمت عمده حقوق زمان هخامنشی را برپایه همان قواعد ومقررات مذهب زردشت میدانندکه دراواخر آن دوره تدوین گردید وعنوان اوستا را پیدا کرده‌است .

---

(۱) راجع به اوستا ضمن فصل مربوط به دوران ساسانی توضیحات لازم داده شده‌است خوانندگان‌گرامی بآن فصل مراجعه نمایند .

بنظر نگارنده نکته‌ای که قابل تردید نخواهد بود اینست که درزمان هخامنشی وحدت مذهب که درحقوق خصوصی بخصوص احوالات شخصیة مؤثر است وجود نداشته و در امپراطوری هخامنشی اصل آزادی مذهب وآزادی عقائد وحفظ سنن داخلی ملل تابعه موجب اختلاف مقررات حقوق خصوصی واحوالات شخصی بوده است .

بعضی از محققین هم براین عقیده‌اند که بین حقوق خصوصی دوره هخامنشی – ودورهٔ ساسانی شباهتی کامل وجود دارد زیرا حقوق خصوصی عادات ورسومی است که سالیان دراز درمیان ملتی معمول بوده است ورشد ونمّو وبزودی تغییر نمیکند .

بهرحال اوستا خواه در دوره هخامنشی تدوین شده باشد وخواه در اوائل دوره اشکانی حاوی اصولی است که آن اصول درزمان هخامنشی هم مرسوم ومتداول ومورد عمل بوده‌است واین موضوع قابل تردیدنیست زیرا بشرحی که گذشت حقوق خصوصی ملتها همیشه دارای ریشه‌های عمیق وقدیم بوده ودراثر مرور قرون بوجود آمده است بهمین جهت بایدگفت همانطورکه بعضی ازمحققین معتقدند احکام زردشت[1] که درفصل مربوط به ساسانیان خواهد آمد درعهد هخامنشیان نیز تا حدی مرسوم ومعمول بوده وقسمت اعظم اصول حقوقی وکیفری آن عهد برمحور احکام مزبور استقرار داشته است .

---

(۱) هرچند تاریخ ظهور زردشت بااختلاف زیاد ثبت تواریخ شده ولی‌آنچه ازمجموع تحقیقاتی که دراینباره بعمل‌آمده میتوان فهمید واطمینان داشت اینست که مسلماً ظهور زردشت چندین قرن قبل ازمیلاد مسیح بوده‌است .

بعقیده استاد پورداودکه تحقیقات عمیق ودقیقی دراین‌زمینه نموده‌اند زمان پیغمبری زردشت مقارن سنوات ۶۶۰ – ۵۸۳ قبل ازمیلاد مسیح بوده‌است .

بنظر نگارنده چون تحقیقات این استاد دانشمند با مدارك و مستندات وقرائن قویه دیگر تطبیق میکند باید ظهور زردشت‌را مقارن سنوات مذکور بدانیم .

نکاح در نظر پارسیان

آنچه ازمستندات تاریخی بدست آمده معلوم میگرددکه در نظر پارسیان نکاح از نظر توالد وتناسل وپاکی‌نژاد وخون اهمیت خاصی‌داشته وداشتن فرزندان زیاد ازافتخارات خانواده بشمار میرفته است بهمین‌جهت شاه هرسال‌برای‌کسانیکه بیش‌ازسایرین‌فرزند داشتند تحف وهدایا میفرستاده وآنهارا تشویق میکرده است .

تعدد زوجات دردوره هخامنشی مانند دوره مادیها متداول بوده وبنا بنوشته هردت پادشاهان میتوانستند بیش ازپنج (۵) زن داشته باشند ولی برخلاف هردت رالین‌سون Rawlinson معتقداست که شاه حق داشته حداکثر تا پنج زن اختیارکند وازاین عدد نمیتوانسته تجاوز نماید . اما باید دانست‌که فرزند غیرعقدی نمیتوانسته وارث تخت‌وتاج شود .

شادروان پیرنیا مینویسد: «این مسئله‌که‌آیا شاهان هخامنشی غیراز ملکه چهارزن عقدی دیگری داشته‌اند تاریك است ولی ازیك‌چیز میتوان استنباط‌کردکه داشتن زن عقدی متعدد ممکن بوده : کورش بزرگ موافق نوشته‌های هردت وکتزیاس دوزن محترمه داشته است یکی کاسان‌دان و دیگری آمی‌تیس دختر آخرین پادشاه ماد .

کمبوجیه هم معروفست‌که دو دخترکورش را ازدواج کرد . میگویند داریوش اول نیز دو دختر کورش ویك دختر بردیارا گرفت – بهرحال نظائر این نوع ازدواجها زیاد است و چون نمیتوان تصورکردکه دراین موارد دختران یا نوه های شاهان هخامنشی زنان غیرعقدی بشمار میرفتند پس بایدگفت که شاه میتوانسته زنان عقدی متعدد داشته باشد . یك چیزدیگرهم این نظررا تأئید میکند : وقتی که‌خشایارشاه درزمان داریوش میخواهد ولیعهد شود استناد باینکه اوبرخلاف اَرتْ بازان وقتی تولد شده‌که داریوش شاه بوده واگر مادر اَرتْ بازان یعنی دخترگئوبرو (گبریاس) زن غیرعقدی بود اصلا چنین منازعه‌ای پیش نمیآمد زیرا زاده زن غیرعقدی موافق عادات نمیتوانست شاه‌گردد» .

استرابون مینویسد : پارسیان زنان زیاد میگیرند ولی با این‌وجود

زنان عقدی بسیار دارند منظورشان ازاین‌کارداشتن اولاد زیاد است .

بعضی‌ها معتقدندکه نکاح بااقارب درجه اول‌ودوم نزدهخامنشی‌ها مشروع بوده است چنین نسبتی را هردت به کمبوجیه وپلوتارك باردشیر دوم هخامنشی داده‌اند[1]

مرحوم پیرنیا درباره زنان غیرعقدی توضیحاتی میدهد ومیگوید: «هخامنشیان علاوه برزنان عقدی زنانی همخوابه داشته‌اندکه باید آنهارا زنان غیرعقدی نامید ومقصود ازهمخوابه هرجاگفته شود زن غیرعقدی است مثل‌جاریه وامثال آن زیرا اصطلاح‌متعه وغیرشامل آن‌عهد نمی‌شود.»

بنظرنگارنده هرچند بقول مرحوم پیرنیا اصطلاحات فعلی شامل آن زمان نیست ولی زنان غیرعقدی پادشاهان‌که پسران آنها از رسیدن بمقام سلطنت محروم بوده‌اند قطعاً یك رابطه مشروعی باصطلاح آن‌زمان با همسران خود داشته‌اند که بواسطه ازبین رفتن مدارك واسناد آن عهد ازچگونگی آن بی‌اطلاع مانده‌ایم وبدون یك رابطه مشروع حقوقی ، این کار با اصول ومقررات قانونی معقول ومحکمی‌که درآن عصر در سایر

---

(۱) درتاریخ هردت چنین آمده است : «رسم ایرانیان قبل ازآن این نبود که باخواهران خود ازدواج‌کنند ولی کمبوجیه‌که عاشق یکی ازخواهران خود شده‌بود و میخواست او را بزنی بگیرد و میدانست‌که آن‌کار برخلاف رسم وعادتست تمام قضاة شاهی را احضارکرد وازآنها پرسیدکه :

«آیا قانونی وجود داردکه برادری را مجازکرده باشدکه درصورت اشتیاق خواهر خودرا بگیرد ؟»

قضاة شاهی‌که البته ازنخبه‌های ایرانیان بودند و مادام‌العمر آن شغل‌راداشتند ودرصورت عمل خلاف قانون ازآن‌کار میافتادند و ایشان مأمور دادگستری در ایران هستند قوانین‌را تفسیر میکنند و تمام مرافعات برأی ایشان احاله میشود . بنابراین وقتی که کمبوجیه این مطلب‌را ازآنها پرسید جوابی دادندکه هم راست و هم خالی ازخطر بود و گفتند :

«قانونی نیافته بودندکه به‌برادری اختیار داده باشدکه خواهرش‌را بزنی بگیرد ولی قانونی پیداکردندکه شاه ایران هرچه میخواست میتوانست بکند» .

بنابراین ایشان نه ازترس کمبوجیه زیر قانون زدند ونه با قانونداری خشك باعث فنای خود شدند» .

بنا بهمین روایت‌که ذکر شد بنظر نگارنده عقیده هردت درموضوع ازدواج با خواهر بهیچ‌وجه درست نیست وازنوشته خود او برمیآیدکه اینکار ممنوع بوده‌است والاّ کمبوجیه درصدد پیداکردن مجوّز قانونی وگرفتن فتوی ازقضاة برنمیآمد .

شئون معمول بوده درست درنمیآید. بخصوص که بقول امستد این همخوابه‌ها مخصوص پادشاه یا طبقه ممتاز نبوده وسایر مردم هم علاوه برزنان عقدی همخوابه‌هائی داشته‌اند وچون این امرعمومیت داشته بعقیده من بدون‌رابطه مشروع نبوده‌است . بنابراین میتوان گفت این‌همخوابه‌ها درحقیقت درحکم زنان موقت (باصطلاح امروز زنان صیغه) بوده‌اندکه قوانین بعد عناوین دیگری بآنها داده‌است شاید تفاوت این قبیل زنان با زنهای‌عقدی دراستفاده بعضی از حقوق بوده است .

نامزدی وجهیزیه :

از بررسی تاریخ معلوم میشود که دوره نامزدی قبل‌ازازدواج بین پارسیان معمول بوده وطرفین ازدواج مدتی را باهم بعنوان نامزدی میگذرانده‌اند . درآن دوره دادن جهیزیه هم بدختر مرسوم بوده است‌شاید حواله یکصد رأس گوسفندی که داریوش بدختر خود داده وامستد مضمون حواله را بشرح زیر نقل‌کرده است برای جهیزیه دخترش بوده است :

«به ارینا مرد آزاده بزرگ بگو فارناسس میگوید : داریوش شاه مرا فرمان داده وگفته است یکصدگوسفند ازدارائی من بـه ارتیستون دخترم بده» .

ازاین حواله معلوم میشودکه داریوش بطورشفاهی به فارناسس گفته‌که فرمان اورا به ارینا راجع بدادن‌گوسفند بدخترش ابلاغ‌کند - نکته دیگر دراین حواله شفاهی که بعد بصورت‌کتبی درآمده اینست‌کـه داریوش این بخشش را ازدارائی شخصی خود کرده‌است نه ازخزانه دولت.

طلاق :

درخلال وقایعی‌که امستد درکتاب خود ذکرمیکند استنباط میشود که طلاق زن جائز بوده است زیرا نویسنده نامبرده درباره یکی‌از استانداران که داماد شاه بوده یعنی دختر شاه را درقید زوجیت خود داشته میگوید :

(چون زنی با آن مقامی که داشت نمی‌شد طلاق داد او یعنی استاندار درصددکشتن زن خود برآمد تا بتواند با زن دیگری‌که دل باو باخته بود ازدواج‌کند) .

مالکیّت :

سوابق تاریخی دلالت داردکه اصول مالکیت در دورهٔ هخامنشی محترم بوده‌است وآنچه ازمدارك موجود مستفاد میشود اینست‌که قسمتی‌از اراضی مزروعی متعلق بدولت بوده وعوائدآن به‌حساب خزانه میرفته است – این‌معنی ازلوحه‌گلی شماره۴۷ که ترجمه‌آن بشرح زیراست استنباط میشود :

«ارتخما به وهوش خزانه‌دارگزارش میدهد سه‌کارشا وشش‌شکل ودوثلث شکل نقره معادل نصف دستمزد پسرهائی‌که دراملاك شاهی وپیپاکا مسئول کارشان است باید بایشان داده شود .

این پرداخت مربوط بماه (ویخن) یعنی‌ماه دوازدهم ازسال نوزدهم سلطنت (خشایارشا) بوده – تعداد پسرها ۱۱نفر ومبلغی‌که هرکدام دریافت میکنند سه‌شکل وثلث شکل نقره میباشد .

درماه ویخن سال ۱۹ این دستور ممهور داده شد واز مکابیزوس درپارسه رسید دریافت گردید.»

در ترجمه لوحه شماره ۶۳ و ۷۲ نیز دیده میشودکه حواله بنام پسرانی‌که دراملاك شاهی به نگهداری دواب اشتغال‌داشته‌اند صادرشده‌است .

اموال غیرمنقول :

بهرحال نتائجی‌که از مطالعه تاریخ هخامنشیان بدست میآید اینست که مردم علاوه‌برخانه‌های مسکونی خود مالك اراضی مزروعی وباغات یعنی اموال غیرمنقول بوده‌اند . مؤیّد این موضوع عمل ممیّزی است‌که نسبت باراضی مزروعی وغیره در زمان داریوش انجام‌گرفت وباتوجه بنوشته دکتر گیرشمن‌که میگوید «عهد هخامنشی نخستین قدمها را درتنظیم اقتصاد ملی برداشت – دولت مالیاتی وضع‌کردکه از املاك – مزارع – باغها – احشام ومعادن‌گرفته میشد – نوعی مالیات متعلق به‌زمین وجود داشت‌که کاملاً شبیه به مالیات برمصنوعات صنعتی بود . عوارض برصیفهای[۱] بنادرکاملاً مانند مالیات و عوارض تجارت درکشور و عشریه بازارها وضع‌کرده بودند. »

موضوع بقدری روشن‌است‌که تصوّر میرود راجع بمالکیت اموال غیرمنقول دیگر احتیاج باقامه دلیل دیگر نداشته باشد – زیرا مالیات‌راکسی میپردازد که مالك مزرعه یا باغ یامعدن یا زمین وغیره باشد .

درکتاب امستد هم موارد زیادی راجع بمالکیت افراد نسبت باموال غیرمنقول ذکر شده‌است .

---

(۱) کالای تحویل بمقصد C. I. F

اموال منقول :

اقدام بامور بازرگانی وداشتن احشام وپرداخت مالیاتهای نقدی وجنسی وپرداخت عوارض وگرفتن دستمزد بشرحی که درالواح گلی منعکس است نیز دلیل مالکیت اموال منقول است .

بنابراین در دوره هخامنشی چون مالکیت منقول و غیرمنقول محترم بوده قهراً مقررات مدّون وغیرمدّونی هم راجع بآنها وجود داشته که متأسفانه همه آنها بدست ما نرسیده است .

خرید وفروش :

ازبررسی‌تاریخ معلوم میشودکه معاملات قطعی روی املاك مزروعی واراضی وباغات وخانه‌های مسکونی بین مردم‌آن دوره انجام میگرفته است.

دکترگیرشمن دراین باب مینویسد : «ملك بزرگ مبنای محصول فلاحتی درعصر هخامنشی بوده است وآن توسط رعایای وابسته بزمین‌که با خود زمین خرید وفروش میشدند و همچنین بوسیله غلامانی‌که براثر فتوحات همراه میآوردندکاشت میشد . »

امستد مینویسد: «درسند زمینی‌که از دبیرآرامی شاه خریداری شد بود فروشنده با اقرار باینکه زمین مورد معامله زمین خریداری شده‌است وملك شاهانه نیست آنرا فروخته بود.»

از نوشته امستد علاوه برموضوع خرید وفروش اموال غیرمنقول این‌نکته استنباط میشودکه درموقع انجام معامله شروط یاتعهداتی‌هم ضمن‌آن پیش‌بینی میشده است .

خرید وفروش اموال منقول :

باتوجه به ترجمه الواح‌گلی تخت‌جمشیدکه در حواله‌های صندوق معادل پولی همه محصولاتی راکه بمنزله مزد جنسی تأدیه میشده ذکر کرده‌اند وما از روی آن الواح میدانیم‌که یك خمره شراب معادل یك‌شکل ویك‌گوسفند معادل سه‌شکل ارزش داشته است برما معلوم میگرددکه این تسعیر برای سهولت خریدوفروش اموال واشیاء منقول بوده‌است .

بعلاوه اقدام داریوش درتعیین‌اوزان ومقادیربرای تسهیل درفروش اشیاء منقول بهمین منظور بوده است چه اگر خرید وفروش دراشیاء منقول

صورت نمیگرفت احتیاجی به تعیین اوزان ومقادیر نبود[1] .

احوالات شخصیّه :

بطوریکه قبلاً گذشت در دوره هخامنشی در اثر آزادی مذهب ورعایت حقوق داخلی ملل تابعه احوالات شخصیّه هرملتی تابع قوانین‌خاص واحکام مذهبی خود آن ملت بوده است - بعضی از محقّقین معتقدند حتی قوم پارس هم تابع یك نوع مقررات یکنواختی دراینمورد نبوده‌اند زیرا هنوز مذهب زردشت درمیان همه ایرانیان نفوذ کامل نیافته بود . عده‌ای عقیده دارند که قوانین مربوط بارث ووصیّت ونکاح وطلاق وغیره درمیان قوم پارس شبیه بهمین قوانینی بوده که بعداً دراحکام زردشت ظاهرشده‌است.

---

(۱) درمیان آثار عهد هخامنشی که درموزه ایران‌باستان بمعرض نمایش گذارده شده سنگ وزنه‌ایست که درسال ۱۳۱۶ ضمن خاکبرداری یکی ازاطاقهای تابعه قسمت خزانه تخت جمشید درجنوب غربی صفه تخت جمشید بدست آورده‌اند . سنگ وزنه مزبور ازسنگ تیره سبز ومحکم بشکل زیبا و جالبی تراشیده وصیقل گردیده روی آن بسه زبان معمول کتیبه‌ها یعنی فارسی قدیم ، بابلی ، وعیلامی نوشته میخی نقر گردیده وترجمه متن فارسی قدیم آن بدینقرار است : « ۱۲۰ کارشا - من (هستم) داریوش‌شاه بزرگ شاه شاهان شاه کشورها شاه این سرزمین فرزند ویشتاسب هخامنشی» سنگ وزنه مزبورکه صریحاً وزن آن یکصدوبیست کارشا تعیین شده بطورتقریب نزدیك به یقین ۸۳ گرم یا قریب ۱۸ مثقال میشود .

(ازمجلد اول باستان‌شناسی)

فصل پنجم

کتیبه‌های هخامنشی[1]

چون ضمن سازمانهای قضائی گاهی به بعض ازجملات کتیبه‌ها اشاره شده ، اینك برای اثبات توجه کامل شاهنشاهان هخامنشی باجرای عدالت و وجود قوانین درآن دوره و همچنین توجه پادشاهان بقدرت وتوانائی خداوند و تأثیر مشیّت او درکلیه امور مناسب میداند برای مزید اطلاع خوانندگان کتاب بعض ازجملات کتیبه‌ها را عیناً نقل نماید :

نکته‌ای که تذکرش لازم بنظرمیرسد اینست که شاهنشاهان هخامنشی دراغلب کتیبه‌ها از اهورمزدا (خدا) نام میبرند وبا اعتقاد بقدرت کامله الهی تمام موفقیت‌های خود را از قبیل تسخیر ممالك - سرکوبی شورشیان - پیروزی درجنگ وبالاخره توفیق درهرکاری که انجام داده‌اند دراثر مشیت وحمایت او (یعنی اهورامزدا) میدانند وبهمین جهت است که عبارات زیر

---

(۱) کتیبه‌های مربوط بزمان هخامنشی عبارت ازخطوطی است که بزبانهای مختلف یا درسینه‌کوهها یا برروی الواح سیمین وزرین یا الواح سنگی ویا ظروف نقر شده است .

دراکثر کتیبه‌ها بچشم میخورد :

اهورامزدا بمن شاهی داده است .

اهورامزدا مرا این پادشاهی داد .

اهورامزدا مرا یاری کرد .

بیاری اهورامزدا (فلان کار را انجام داد) .

بیاری اهورامزدا (چنین وچنان شد) .

هر کاری که بدیده زیباست - بیاری خدا کرده‌ایم .

بطور خلاصه پادشاهان هخامنشی مقام سلطنت - بر کت - نعمت - سعادت - بقاء مملکت - زندگی وهست‌ونیست ملك ملت‌را همه از اهورامزدا میدانستند .

بنظر من همین اعتقاد راسخ وقاطع وهمین ایمان کامل باآفریدگار توانای جهان موجب بیداری وجدان وحس عدالتخواهی دراغلب شاهنشاهان هخامنشی وتوجه خاص آنان باجرای قانون وعدالت بوده‌است .

الف - از کتیبه بیستون :

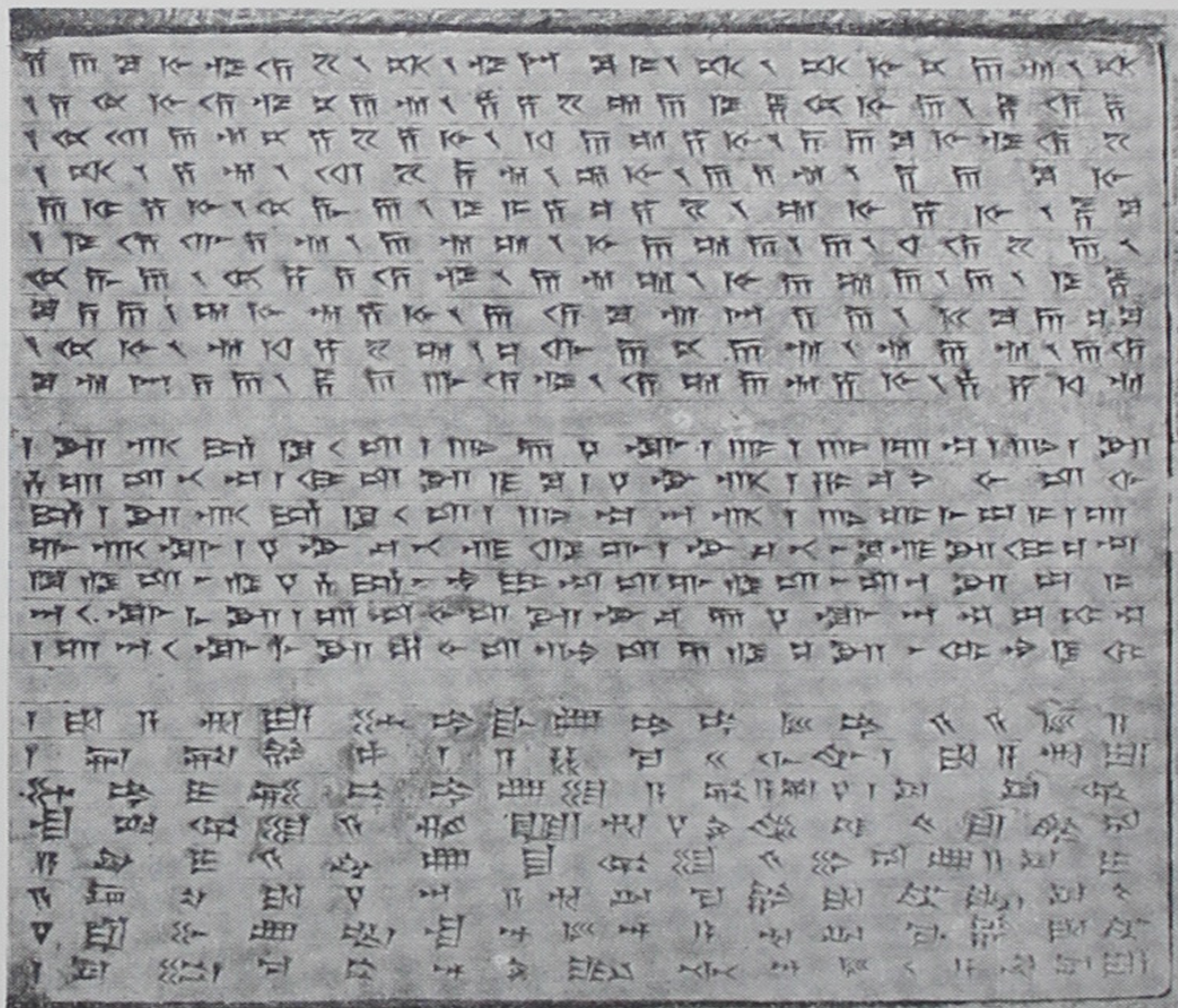
بند ۸ - ازستون اول - «داریوش شاه گوید : دراین کشور هر کسی که درست‌کردار بود نواختم وآنکه بدکردار بود سخت مورد بازخواست قراردادم . بیاری خدا این کشورها قانون مرا احترام گذاشتند وچنانکه ازمن گفته شد همان کرده شد .»

دراین بند داریوش موضوع پاداش و مجازات و قانونی که وضع کرده بوده ومورد احترام قرارگرفته اشاره‌کرده است .

بند ۱۳ - ازستون دوم - «داریوش شاه گوید : پس‌ازآن فرورتیش با سپاهیان خود بطرف ری که در ماد واقع است فرارکرد پس من سپاهی به تعقیب او روانه‌کردم فرورتیش دستگیر شد و اورا نزد من آوردند من گوش وبینی وزبان اورا بریدم ویك چشمش‌را کندم واو را در دربار خود دربندکردم مردم اورا دیدند بعد اورا درهمدان دار زدم وبرجسته‌ترین همدستان اورا نیز درهمدان زندانی‌کردم ودردرون دژ پوست آنهارا کندم وپر ازکاه کرده آویزان نمودم.»

دراین بند مجازات فرار ونحوه مجازات وشدّت‌آن معلوم میشود .

بند۱۴ - ازستون دوم - داریوش شاه‌گوید : «مردی چیترتخم نام ساگارتی بمن یاغی شد وبمن‌گفت من شاه ساگارت واز دودمان هووخشتر



داریوش شاه بزرگ شاه شاهان شاه کشورها پسر ویشتاسب هخامنشی . داریوش شاه گوید اینست کشوری که من دارم از سکستان آن‌طرف سغد تا کوشا (حبشه) از هند تا سارد (شام و بیروت) که آنرا اهورامزدا بزرگترین خدایان بمن داده است اهورامزدا مرا و خاندانم را پاس دارد (حفظ کند)

هستم - من سپاهیانی ازماد وپارس بسوی او فرستادم وتخمپاد نام مادی را که تبعه من است فرمانده آنها کردم وبآنها گفتم پیش روید وشورشیان که خودرا ازآن من نمیدانند درهم شکنید .

پس ازآن تخمپاد با سپاه رفت وبا چیترتخم جنگید اهورمزدا یاری کرد بخواست اهورمزدا سپاهیان من برسپاهیان یاغی غلبه‌کرد وچیترتخم را

فرمان داریوش کبیر شاهنشاه هخامنشی در بارهٔ حفر ترعهٔ سوئز

داریوش شاه گوید : من پارسی هستم ، از پارس مصر راگرفتم من فرمان حفر این ترعه را دادم از رودخانه‌ای بنام نیل که در مصر جاری است تا دریائی که به پارس میرود پس از آن این ترعه حفر شد چنانکه فرمان دادم وکشتیها از مصر از وسط این ترعه بسوی پارس روانه شدند ، چنانکه میل من بود .

اسیر وپیش من‌آورد. می گوشها وبینی اورا بریدم ویك چشم اورا درآوردم ودم درکاخ خود اورا زنجیر کردم تاهمه مردم اورا به‌ببینند – سپس در اربل اورا دار زدم . »

بند ۵ ازستون سوم – «داریوش شاه‌گوید : ای آنکه ازاین پس‌شاه باشی خودرا قویاً از دروغ نگاهدار . اگر فکر کنی چکنم تاکشورم درامان باشد دروغزن را سخت بازخواست‌کن.»

این دستور ظاهراً یك پند اخلاقی است وازآن استنباط میشودکه داریوش معتقد بمجازات دروغگو بوده است .

بند۱۳ – از ستون چهارم – « داریوش شاه‌گوید : ازآن جهت اهورمزدا وایزدان دیگر مرا یاری‌کردندکه نه من و نه دودمانم دروغگو

وبی‌انصاف نبودیم – من موافق **حقّ وعدالت** رفتار کردم نه ناتوان ونه توانا را نیازردم . مردیکه با دودمان من همکاری کرد نیك اورا نواختم – آنراکه بدی کرد سخت کیفر دادم . »

دراین پند داریوش ازحق **وعدالت** وعدم تبعیض بین توانا وناتوان وسجیه اخلاقی خود ودودمانش وپاداش ومجازات سخن گفته است.

بند ۱۴ – ازستون چهاردهم – «داریوش شاه گوید : توکه پس‌از من شاه‌باشی مردیکه دروغ‌گو باشد وآنکوکه بیدادگر باشد دوست مباش وبسختی پرسش کن .

در این‌جا داریوش احتراز از دوستی دروغگو و ظالم را تأکید کرده است .

ازکتیبه نقش رستم : – [۱]

«خدای بزرگی‌است اهورمزداکه خوبیهائی‌که دیده میشود آفریده که شادی را برای مردم آفریده که خرد وجنبش را بداریوش ارزانی داشته.

داریوش شاه میگوید : « بیاری اهورمزدا من دوست و خواهان راستی هستم ودوست نادرستی نیستم من خوش ندارم‌که ازطرف زورمندی بناتوانی بدی‌کرده شود وهمچنین خوش ندارم‌که زورمندی ازطرف ناتوانی بدی بیند .

آنچه راست است آرزوی من‌است . من دوست مرد دروغگو نیستم . من تندخو نیستم . آنچه سبب خشم من شود بامتانت آنرا تحت عقل خود درمیآورم . من برنفس خود بشدّت (باتمام قوا) مسلّطم . کسی‌که همکاری میکند برابر همکاریش پاداش میدهم وکسی‌که زیان میرساند برابر زیانش **کیفر** میدهم . مرا خوش نیست‌که‌کسی زیان برساند واگربرساند کیفرنبیند. آنچه‌کسی برعلیه دیگری میگوید مرا متقاعد نمیسازد مگراینکه با **مقررات وآئین نیك** وفق دهد .»

دراینجا داریوش پس از اینکه همه چیز را از خدا دانسته تنفر خودرا از نادرستی اظهار داشته وصریحاً بیان نموده نه زورمند ونه ناتوان

---

(۱) نقش رستم آرامگاه داریوش و سه نفر دیگر ازپادشاهان هخامنشی‌است. کتیبه‌های داریوش درنقش رستم برفراز آرامگاه او وطرفین آن قرارگرفته است .

دعای داریوش کبیر در تخت جمشید

خداوند این کشور را از دشمن ، از خشکسالی ، از دروغ محفوظ دارد

از فرمایشات داریوش کبیر که در بیستون منقور است

آنکه خدا را بپرستد در حیات و ممات برکت از آن او خواهد بود

هیچیك نباید نسبت بیکدیگر بدی نمایند و این توجه کامل او را بعدالت میرساند وبا ذکر سجیه اخلاقی‌خود باز قاعده کلی پاداش و کیفر را درمقابل عمل خوب وبد وهمچنین اصل کلی اینکه هیچ عملی که زیان‌آور باشد بدون مجازات نمی‌ماند بیان نموده و گواهی را وقتی مؤثر دانسته که برابر مقررات

وآئین نیک یعنی **مجموعه قوانین** خود او باشد .

«داریوش شاه‌بزرگ میگوید: اینست بخواست اهورمزدا کشورهائی که علاوه از پارس گرفته‌ام برآنها فرمانروائی دارم بمن باج میدهند . آنچه ازطرف من بآنها گفته میشود اجرا میکنند . **قانون وآئین من** درآنجاها روا ومحفوظ است . . . »

در اینجا داریوش صریحاً از قانون و آئین خودکه امستد آنرا «کتاب قانون» نامیده و من اصطلاح (مجموعه قوانین داریوش) بآن نام داده‌ام نامبرده است .

«داریوش‌شاه میگوید: ای بشرآنچه اهورمزدا فرموده بتومیگویم : راه راست مگذار - بد میندیش - گناه مکن . »

دراینجا داریوش‌فرمان خودرا برای‌جلوگیری ازانحراف واحتراز از لغزش وخطا بصورت پند وراهنمائی صادرکرده است .

این‌بود چندنمونه مختصر که از متن‌کتیبه‌ها استخراج گردید وتصور میکنم برای اثبات توجه شاهنشاه بزرگ هخامنشی باجرای قانون وعدالت کافی باشد[1] .

---

(۱) مضمون کتیبه‌ها ازکتاب تمدن هخامنشی تألیف دانشمند ارجمند علی سامی‌که خود ازباستان‌شناسان بنام‌کشور هستند نقل شده‌است .

فصل ششم

دادگستری در زمان اشکانیان

دولت آریائی پارت (یکی از اقوام ایرانی) که تقریباً درمدت پنج قرن (ازسال ۲٤۷ قبل از میلاد تاسال ۲۲٤ بعداز میلاد) برایران حکومت کرد یکی از دولتهای بزرگی است که درایران تشکیل شده ودرمدت طولانی که حکومت داشته نسبتاً کارهای مهمی انجام داده است.

تشکیل این دولت دربیرون راندن سلوکیها وکوتاه کردن دست آنها ازایران وپایان دادن بفتوحات رومیها ، درشرق وجلوگیری از مردمان شمالشرقی که بطرف خراسان سرازیر شده بودند بسیار مؤثربود ولی باوجود اینکه قریب پنج قرن سلسله اشکانی یعنی پارتها[1] بر ایران حکومت کردند

---

(۱) نام پارتها ازناحیه (پارتی) یا (پرثو) و بمعنی همان خاور ایران که یکی ازساتراپهای قدیم ایرانست آمده و ایالت «هیرکانی» یعنی گرگان آنرا ازدریای خزر جدا میسازد. (تاریخ تمدن ایرانی ترجمه دکتر عیسی بهنیا).

پارتها پس از تشکیل حکومت چون اکثر نام سالاران آنها اشك بوده بنام اشکانیان معروف شدند.

درموقع تشکیل حکومت توفیق وحدت و بوجود آوردن قدرت مرکزی پیدا نکردند .

گذشته ازاین ازوضع سازمان دولت آنها هنوز اطلاع زیادی بدست ما نرسیده ومنابع مربوط باین سلسله بسیار ناچیز واندك است . متأسفانه از نویسندگان رومی ویونانی هم که از مخالفان ومعاندان شاهنشاهی اشکانی بوده‌اند مطالب قابل‌توجهی دراین باب که حقائق را آنطورکه بوده روشن سازد باقی نمانده است .

کشوری را که شاهان اشکانی بر آن سلطنت میکردند عبارت از سرزمین‌هائی بودکه درامور داخلی خود استقلال داشتند بدین‌توضیح که این سرزمین‌ها از خودشان پادشاهانی داشتندکه فقط درموقع جنگ بنا بتقاضای شاهنشاه پارت تعدادی قشون دراختیاردولت مرکزی میگذاشتند . ودرعرض سال‌هم هدایائی‌که تقریباً عنوان مالیات را داشته بمرکز میفرستادند . این‌امر گذشته از شواهد تاریخی بواسطه تعدّد سکه‌های آندوره هم ثابت شده‌است.

باتوجه باین جهات آنچه درنظر محققین تاریخ راجع بدوره‌اشکانی روشن واز خصائص آن دوره بشمار میرود اصل عدم تمرکز درامور سیاسی و اصل آزادی مذهب درامور دینی است (یعنی دولت درامور مذهبی اتباع خود مداخله نمیکرد) بنابراین در دوره اشکانیان بواسطهٔ ملوك‌الطوائفی از لحاظ اینکه حکومت مرکزی قوی درمیان نبوده وحکومت نواحی بطور ارث بخانواده‌ها میرسیده اصول قضائی واحد وثابتی هم وجود پیدا نکرده و اجرای حق و عدالت آنطورکه مورد نظر هخامنشیان (سلسله قبل آنها) وساسانیان (سلسله بعدآنها) بوده مورد نظر وتوجه آنان واقع نشده است.

بعبارت دیگر باوجود استقلال داخلی در سرزمین‌های تابع امکان نداشته که یك اصول قضائی واحدی بوجود آید و روی همین اصل اهالی هرناحیه وخطّه‌ای آداب ورسوم ومقررات داخلی خودرا اجراء میکرده‌اند وتابع‌قضاة محلی‌خود بوده‌اند ومیتوان گفت که‌اصول‌قضائی‌حوزه هرشهریاری مخلوطی از اصول حکومتهای پیش‌از آنها وآداب وسنن وعادات ورسوم محلی بوده است وبدون تردید اقلّیتهای مذهبی‌هم درقسمت احوالات شخصی ودرقسمت عمده حقوق خصوصی تابع قوانین مذهبی خود بوده‌اند .

شاید آنهائی‌که معتقدند در آن دوره توجه بعدالت ضعیف بوده همین جهات را درنظر داشته‌اند بعلاوه از وقایع تاریخی معلوم میشودکه اگر اتفاقاً حاکم یا شهریاری بفطرت دادگر بوده پایداری آن عدالت بطول

عمر ومدّت حکومت او بستگی داشته وبا از بین رفتن او ، دوران عدالت‌هم سپری میشده است چنانکه مورخین مهرداد اول راکه دارای سجایا وصفات نیك بوده باکورش مقایسه میکنند زیرا در تشکیل شاهنشاهی پارت نقش کورش را ایفاکرده وگذشته ازاین معتدل ، پارسا ، شجاع ، موقع‌شناس ، وقانونگزار ، بوده است[1] .

آزادی مذهب هم‌که از خصائص دوره اشکانی است خود یکی از دلائل عدم تعصّب درباره آئین زرتشتی و عدم تسلط روحانیان و مؤبدان حکومت مرکزی‌بوده‌است زیرا درآن عصرسایرمسائل‌درجنب مذهب دردرجهٔ دوم قرار میگرفته است . بنابراین مسلّم است‌که درسایر مسائل مانند امور قضائی تشکیلات منظّم ومعیّنی‌که امور قضائی را یکسان ویك نواخت نماید وبراساس صحیح ومشخّصی مانند دوره هخامنشی قرار دهد وجود نداشته است . این معنی از مجموع مطالب نامه تنسر استنباط میشود که در زمان اشکانیان بواسطه ضعف حکومت مرکزی مردم از عدالت زیاد برخوردار نبوده‌اند چنانکه بعدکه اردشیر تشکیل حکومت مرکزی قوی داد وشروع باصلاحات‌کرد ومفسدین ومخالفین حق وعدالت را به‌کیفر رسانید مردمی که به بی‌لجامی وبی‌اصولی خوگرفته بودند درنظرشان اجراء عدالت سفك دماً وبی‌عدالتی جلوه میکرده است زیرا قبلاکسی نبوده‌که دست متجاوزین بحقوق عمومی را قطع‌کند وریشه ظلم را ازبیخ برکند و درصیانت اصول وحقوق عمومی‌کوشش واهتمام نماید .

اگرچه‌تاریخ‌اشکانیان باتمام زحمات محقّقین‌مخصوصاً خاورشناسان هنوز تاریك است ولی باتحقیقاتی‌که انجام یافته در زمینه امور حقوقی‌کم وبیش مطالبی بدست آمده‌است واز جمله آن مطالب اینستکه درآن دوره یك‌نوع قواعد اساسی وجود داشته‌که لازم‌الرّعایه بوده است . این قواعد اساسی باصطلاح امروز حکم قانون اساسی را داشته است . طبق این قواعد

---

(۱) مهردادکه تجدیدکننده شاهنشاهی هخامنشی میتوان او را حساب‌کرد وقتی پادشاه سلوکی درجنگ مغلوب او شد و در دست پادشاه پارت گرفتارگردید این پادشاه با علوّ همت و انسانیت با وی رفتارنمود او را درگرگان مستقر ساخت و دختر خویش را بزنی بدو داد .

خدمت مهرداد را در احیای دولتی ، ایرانی با خدمت کورش بزرگ که مهرداد خود بعض صفات او را دارا بود میتوان تطبیق کرد .

(ص ۲۴۵ از آغاز تا اسلام)

اختیارات شاه محدودبوده وتکلیف سلطنت‌درهرموردمعیّن‌روشن میشده‌است.

ازاصول دیگر قواعد اساسی آن‌دوره وجود دومجلس که بتقلید از رومیان طرف مشورت شاه قرار میگرفته ووظائف مهم دیگری را درموقع خود انجام میداده است میباشد .

هرچند درست روشن نیست‌که این قواعد اساسی مدّون بوده یا (طبق سنّت ورسوم وارتباط بایونانیان ورومیان) پدید آمده ولی این نکته مسلم است‌که اصول وقواعد اشاره شده در زمان اشکانیان کاملاً لازم‌الرّعایه بوده است .

ازنوشته‌های ژوستن استنباط میشودکه این قواعد اساسی دردوران تیرداد اشکانی برقرار شده‌است و رالین‌سن عقیده داردکه مؤسس این قواعد مهرداد اول است ولی مرحوم پیرنیا معتقداست چنین قواعد اساسی ازعادات واخلاق قوم پارس ریشه‌گرفته است .

برای اینکه علاقمندان بهتر باصول مذکور آشنا شوند شرحی‌راکه استرابون ودیگر نویسندگان دراین باب نوشته‌اند بطور اختصار ذکرمیکنم .

استرابون[۱] مینویسد : «حکومت شاه پارت محدود بود وشاه موظّف بودکه همیشه با دومجلس مشورة‌کند درصورتیکه او درانتخاب اعضاء آن دومجلس مداخله‌ای نداشت و اعضاء برحسب مقام و نسب بعضویت یکی از دومجلس درمیآمدند .

یکی ازاین دومجلس ازاعضاء ذکورخانواده سلطنت «شاهزادگان» که به‌حدّ رشد وبلوغ رسیده‌بودند تشکیل می‌یافت ودیگری ازسالخوردگان ومردان مجرّب وآزموده (شیوخ قوم) وعدّه‌ای‌افراد روحانی وغیرروحانی مرکّب بود.»

مجلس‌اول‌را رومی‌ها بعلت عضویت شاهزادگان شورای خانوادگی یا (شورای سلطنت) عنوان داده‌اند. ومجلس‌دوم‌را بعلت وجود سالخوردگان ومردان مجرّب درآن مجلس سنا یا مجلس شیوخ نامیده‌اند .

اعضاء این‌دومجلس گاهی باهم دریکجا جمع میشدند وجلسه مشترك تشکیل میدادند واین‌همانست‌که باصطلاح امروز آن‌را کنگره مینامیم ودر اغلب ممالك درمواقع مهم از اجتماع نمایندگان مجلسین شورایملی و سنا

---

(۱) استرابون (Strabon) که چهل یا بقولی شصت سال قبل از میلاد تولد یافته جغرافیای معروفی نوشته است‌که ضمن آن اطلاعاتی هم نسبت بپارسیها درج‌کرده است .

تشکیل‌می‌یابد – درحقیقت درآن‌زمان هم برای شوروانخاذ تصمیم درمسائل مهم مملکتی جلسه مشترك یاکنگره تشکیل میشده است ویکی‌ازآن مورد مهم تعیین جانشین شاه بوده است .

باید دانست‌که دردوره اشکانیان یکی ازقواعد اساسی این بودکه بعداز پدر پسر ارشد شاه بسلطنت میرسید ولی اگرشاه پسر نداشت یا پسری که داشت بحدّ رشدکامل نرسیده‌بود یا بجهاتی‌شایستگی برای سلطنت نداشت انتخاب جانشین شاه متوفی از وظایف‌کنگره یعنی اجتماع نمایندگان هردو مجلس بود .

پروفسورگیرشمن دراین باره مینویسد : «سلطنت پارت‌ها لزوماً از پدر به‌پسرمنتقل نمیشد . رأی اشراف‌که توسط شوری وسنا اظهارمیشد بسیار ارزش داشت .

« دراغلب قوانین اساسی امروز دنیاکه دارای حکومت مشروطه سلطنتی هستند همین ترتیب با مختصر تفاوتی پیش‌بینی شده‌است.»

پروفسورکریستن‌سن ضمن تشریح مجالس مزبور متذکر شده است که سرداران وحکام ازمیان اعضاء این مجالس انتخاب میشدند ونتیجه‌گرفته که حکومت وسرداری شغل موروثی نبوده است .

راجع بمجلس اول هم که کریستن‌سن آنرا مجمع (ریش‌سفیدان ومغان) نامیده میگوید : هرگز شنیده نشده‌که این مجمع درسرنوشت دولت اشکانی تأثیری‌کرده باشد وقدرت‌آن فقط جنبه مشورتی آن است برخلاف مجلس سناکه درکشور قوّه حقیقی محسوب میشده است.

کریستن‌سن درجای دیگرکتاب‌خود مینویسد: عدّه قلیلی ازاشراف که عضو مجلس سنا بودند حق اشتغال همه مقامات مهمه مثل مشاغل درباری وسایرکارهای عمومی‌را بخود اختصاص داده‌بودند . ازاین‌نظر معلوم میشود که نجباء وملوك‌الطوائف در عین‌حال حائز مقامات درباری وقضائی نیز بوده‌اند . »

درتاریخ‌اشکانیان دیده میشودکه این‌کنگره چنددفعه شاه‌را ازجهت رفتاری‌که پسندیده نبوده از سلطنت خلع‌کرده است همچنین دیده میشودکه این مجلس‌گاهی برادرشاه وزمانی هم عموی شاه را بسلطنت انتخاب‌کرده است ولی درهرحال این‌مجلس مکلف بودکسی‌راکه برای تصدی مقام سلطنت انتخاب میکند از خانواده اشکانی (پارت) باشد ویکی از اصول هم این‌بود که وقتی سلطنت از شاخه‌ای از دودمان خـارج میشد دیگر به آن شاخه

برنمی‌گشت ودرهمان شاخه‌که با رأی مجلس سلطنت مستقر شده بود باقی می‌ماند مگر اینکه شاخه‌ای راکه ترجیح داده بودند عقیم میگردید یاکسی‌را نداشت‌که لایق وواجد شرائط سلطنت باشد.

بعداز آنکه مجلس شاه را انتخاب میکرد تاجگذاری بعمل میآمد وتاج را می‌بایست شخصی‌که رئیس خانواده سورن بود برسرشاه میگذاشت — این‌مقام درخانواده سورن ارثی‌بود وهمین شخصی‌که تاج برسرشاه میگذاشت شغل سپهسالاری‌کل قوای مملکتی را نیز برعهده داشت.

مرحوم مشیرالدوله برعنوانی‌که نویسندگان خارجی به تشکیل هردومجلس با هم داده‌اند وآن‌را مغستان نامیده‌اند ایرادگرفته است — بنظر ایشان نام‌کنگره‌ای‌که تشکیل میشده مهستان بوده واین‌کلمه از مه که بمعنی بزرگ است آمده ومقصود مجلس بزرگان (مهستان) بوده نه مجلس مغ‌ها[1] واین‌کلمه را خارجی‌ها تحریف‌کرده‌اند.

دلیل دیگر ایشان هم اینست‌که اعضاء غیرروحانی این‌مجلس بیشتر بوده وتنها ازمغ‌ها تشکیل نمیشده‌که آنرا مغستان بنامند.

(بنظرنگارنده‌نظرمرحوم پیرنیاکاملاً صحیح‌است وقطعاً نویسندگان خارجی دربرگرداندن این‌کلمه بزبان خود اشتباه‌کرده‌اند).

نکته قابل توجه اینست‌که عضویت مجلس مهستان چیزی نبودکه برحسب میل شاه اعطاء شده باشد بلکه مبنی‌برحقی بودکه طبقه اعیان داشت وممکن نبود آنرا ازاین طبقه سلب‌کرد وچون این مجلس رأی بانتخاب شاه میداد یا درمواردی شاه را ازسلطنت خلع میکرد همواره مورد ملاحظه واحترام شاهان اشکانی‌بود. هرچندگاهی پادشاهان‌اشکانی درمقابل‌تصمیمات این مجلس مقاومت میکردند وبمبارزه برمیخاستند ولی درهرحال طبقه اعیان نفوذ فوق‌العاده‌ای درامورکشور داشتند.

ازبررسی تحقیقاتی‌که نویسندگان خارجی راجع بدولت اشکانی بعمل آورده‌اند معلوم میشودکه‌گاهی پادشاهان (اعم ازپادشاه دولت مرکزی وشاهان محلی) شخصاً بشکایات وجرائم رسیدگی‌کرده وحکم میداده‌اند

---

(۱) در زمان اشکانیان و ساسانیان کسانی‌راکه متصدی امور مذهبی بودند مغ مینامیدند.

مرحوم پیرنیا میگوید مغها لباس سفید در بر میکردند و بسه درجه تقسیم میشدندآنهائیکه ازدرجه اولی بودند جانداری‌را نمی‌کشتند وغذای حیوانی نمیخوردند.

درمیان مغها فرقه‌ای هم بودندکه تزویج را ممنوع میدانستند.

وآنان درحقیقت مانند دوران هخامنشی عالی‌ترین مرجع قضائی بوده‌اندکه میتوانسته‌اند بدواً بهردعوائی رسیدگی نمایند واحکام قضات دیگررا مورد رسیدگی مجدد قرار دهند بعلاوه شهریاران محلی هم درحوزه خود حق رسیدگی باموور مردم وقضاوت درباره آنها داشته‌اند.

شادروان پیرنیا مینویسد: «شاه اشکانی سمت ریاست روحانیان را داشته وقاضی‌القضاة بوده».

درآنموقع قاضی‌القضاة درحکم وزیر دادگستری امروزه بوده‌است بعلاوه کریستن‌سن مینویسدکه دردوره پارت رئیس جماعت یهودیان مأمور نصب قضاة یهودیان‌بوده‌است واین دوموضوع میرساندکه اولاً قضاة متعددی وجود داشته‌که پادشاه قاضی‌القضاة بوده است. ثانیاً وقتی برای یهودیان قاضی تعیین میشده قطعاً برای طبقات دیگرنیزقضاتی تعیین میکرده‌اند.

محلی‌که پادشاه برمسند قضاء می‌نشسته سالن مخصوصی بوده‌که درسقف آن علائم وتصاویری برای توجه باصول عدالت نقش میشده است – این معنی ازنوشته فیلسترات‌که یکی ازکاخهای زمان اشکانی را بشرح زیر توصیف میکند معلوم میگردد:

«طالاری است‌که بوسیله طاقی پوشانیده شده‌است وزیرآن طاق دانه‌هائی ازلعل‌کبود نشانده‌اند بطوریکه بصورت آسمان درآمده است – روی زمینه آبی سنگهای قیمتی تصویر خدایان از زر مانند ستارگانی‌که درآسمان باشند میدرخشیدند – **دراین طالار پادشاه می‌نشست واجرای عدالت مینمود**»[1].

(باید دانست توجه بعدالت همانطورکه قبلاً هم‌گذشت اتفاقی‌وبسته بنظر پادشاه وقت بوده است والا شاه میتوانست هرکسی را بی‌محاکمه بقتل رساند).

ولی ازتوصیف طالار بالا بخوبی استنباط میشودکه بعضی پادشاهان برای مفهوم عدالت اهمیتی قائل بوده‌اندکه درچنین طالار مخصوصی برای اجرای آن می‌نشسته‌اند تا حالتی روحانی پیداکنند وبا توجه بخدایان حکم بحق صادر نمایند.

دلیل‌دیگری‌که میتوان برای‌توجه بعضی‌ازپادشاهان اشکانی بعدالت

---

(۱) ص ۱۵۸ تمدن ایرانی تألیف چندتن ازخاورشناسان ترجمه دکتر بهنام.

وقانون ذکرنمود نوشته دیودور است[1] که حکایت دارد مهرداد پس‌ازتسخیر ممالك بهترین قوانین ملل تابعه خودرا جمع‌کرد ودرپارت بموقع اجراء گذاشت .

بعلاوه پادشاهان اشکانی مأمورینی‌بنام **چشمها** و **گوشهای شاه** برای رسیدگی بشکایات وجلوگیری ازتجاوز وتعدی ازطرف خودگمارده بودند .

بی‌مناسبت نیست شرحی راکه موسی خورنی[2] مینویسد ودلیل توجه بعدالت است عیناً ازتاریخ ایران درزمان ساسانیان نقل نمایم[3].

«چون ارمنستان ازسنه ٦٦ بعدازمیلاد مسیح تحت تسلط شاخه‌ای ازشجره سلاطین اشکانی قرارگرفت ازاینرو تشکیلات حکومت پارت درآنجا استقراریافت موسی خورنی مورخ ونویسنده معروف‌که تاریخ ارمنستان را نوشته این تغییرات راکه بفرمان اولین پادشاه اشکانی ارمنستان موسوم به والارشاك رخ داده بطریق‌جالب‌توجهی‌نقل نموده‌است . ازجمله مینویسد: دیگر ازکارهای والارشاك تعیین ساعات بار وتشکیل شوراها ومواقع تفریح بود واو دوخبرگزار نصب‌کرد یکی مأموریت داشت‌که شاه را ازکارهای نیکی‌که باید انجام دهد آگاه سازد و **دیگری مواظبت‌کندکه مبادا شاه درحال غضب فرمانی خارج ازعدالت صادر نماید «ودرهروقت اورا بعدالت ونوع‌دوستی رهبری نماید – والارشاك قضاتی درشهرها ودهات برای انجام امور قضائی برگماشت»** .

---

(۱) دیودور .

(۲) موسی خورن یکی از نویسندگان ارمنی است که در نیمهٔ قرن چهارم میلادی میزیسته وکتب زیادی ازجمله تاریخ ارمنستان‌را تألیف کرده‌است .

(۳) ص ٥ ایران درزمان ساسانیان .

حقوق خصوصی واحوال شخصی در دوره اشکانیان

درموضوع احوال شخصی دوره اشکانی ازنوشته‌های نویسندگان بیگانه‌که معاصر با آنان بوده‌اند نتایج زیربدست می‌آید :

تعدّد زوجات درنزد پارتها معمول بوده ولیکن بیش ازیك زن عقدی نمیتوانستند داشته باشند . شاه پارت همسران متعدد داشته وعده زنانش زیاد بوده ولی یکی اززنان ملکه بشمار میرفته وسایرین زنان غیرعقدی او بوده‌اند . زنان غیرعقدی شاه ازملکه جدا بودند . زن عقدی شاه‌که عنوان ملکه را داشته درقصرشاه زندگی میکرده است .

تعدد زنان غیرعقدی درمیان پارتها وبخصوص درخانواده سلطنتی اززمانی متداول شده بودکه قوم پارت بثروت رسیده وشهرنشین شده‌بودند.

شاهان اشکانی زن غیرعقدی خودرا ازشاهزاده خانمها یا ازطوایف پارت انتخاب میکردند ولی بیشترزنان غیرعقدی شاهان اشکانی‌یونانی‌بودند.

(همانطورکه قبلاً متذکرشده‌ام بنظرمن این‌زنان غیرعقدی یکنوع روابط مشروعی طبق سنّت آنروز داشته‌اند النّهایه زنان عقدی دارای حقوق وسیعتری بوده‌اند) .

زن قبل‌ازفوت شوهرش نمیتوانسته شوهر اختیارکند یعنی طلاق جائزنبود ولیکن زن محترمه درصورت عدم رضایت ازشوهر خود بآسانی طلاق میگرفته است .

مرد فقط درچهار مورد میتوانسته زن خودرا طلاق دهد :

۱ – وقتی‌که زن عقیمه بود .

۲ – زمانی‌که بجادوگری می‌پرداخت .

۳ – هرگاه اخلاقش فاسد بود .

٤ – اگر ایام قاعده را ازشوهرپنهان میکرد[۱].

---

(۱) بطوریکه بعداً شرح خواهیم داد درقوانین زردشت نزدیکی با زنیکه درحالت حیض بوده کفّارهٔ بسیار سنگینی داشته است و شاید قانون مزبورکه در بند ۶۹ باب ۱۸ وندیداد انعکاس یافته ریشهٔ بسیار قدیمی داشته است .

کیفرهای روزگار اشکانی

یکی ازمختصات قوانین کیفری دوره اشکانی این بوده‌که وقتی یکی ازافراد خانواده مرتکب جرمی میشد همه افراد آن خانواده مسئولیت جزائی پیدا میکردند. رعایت چنین اصل جزائی بـدون تردید مربوط باجتماعات اولیه بشری است‌که درغالب اقوام وجود داشته است.

درآن دوره جنایاتی‌که درخانواده‌ها واقع میشد مثل قتل زن‌بدست شوهر یا پسر ودختر بدست پدر ویا خواهر بدست برادر یا جنایاتی مابین پسران وبرادران به دادگاه (مقام صلاحیتدار) رجوع نمی‌شد وبایستی خود خانواده قراری درمورد این‌گونه جنایات میدادند زیرا بعقیده پارتها این نوع جنایات بحقوق عمومی ارتباطی نداشته وفقط بحقوق خانواده خلل‌وارد می‌آورده است واین معنی میرساندکه جنبه عشایری درحکومت اشکانیان غلبه داشته است وبرخلاف دوران هخامنشی وساسانی بزندگانی اولیه نزدیکتر بوده‌اند ولیکن اگر دختر یا خواهر شوهردار موضوع چنین جنایتی واقع میشد امربدادگاه (مقام صلاحیتدار) محول می‌گشت زیرا وقتی دختری شوهرمیکرد جزو خانواده شوهرمحسوب میشد[1].

ازتفکیك موضوع جرم معلوم میشودکه حقوق عمومی نیز وجود داشته ولی قواعد آن بدست ما نرسیده است.

درموضوع کیفرها دردوره اشکانی بطورکلی‌اطلاعاتی دردست‌نیست همینقدرمعلوم است‌که کیفرخیانت زن‌بشوهرخیلی سخت‌بوده ومرد (شوهر) حق‌کشتن زن را طبق آدابی‌که معمول بوده داشته است.

دیگرآنکه اگرکسی مرتکب عمل شنیعی برضد طبیعت میشد بایستی خودکشی‌کند ودراین باب پارتیها باندازهٔ سخت بودندکه هیچ استثنائی روا نمیداشتند. علت این سخت‌گیری درنتیجه اعتقادی بوده‌که نسبت به تکثیر

---

(۱) بنظر میرسد وقتی قضیه بمرجع صلاحیتدار محول میشده‌که دختر یا خواهر درقید زوجیت دیگری ازخانوادهٔ دیگربوده‌است و الا باز اگر باکسی‌که بااو درتحت یك نام بوده‌اند یعنی ازیك خاندان بوده‌اند ازدواج میکرده قضیه بمرجع صالح رجوع نمیشده وخود خانواده طبق رسوم و سنن درآن باب قراری میداده‌است.

نسل برای مقاصد جنگی داشته‌اند وتعدد زوجات هم درمیان آنها بهمین دلیل رواج داشته است .

درآن عصر عمل شنیع برضد طبیعت درمیان ترکها ویونانیان سخت رواج داشته ولی اقوام ایرانی این عمل را بسیار قبیح میدانستند بطوریکه مورخ رومی (آمین مارسلین) اخلاق ایرانیان را دراین باره ستوده است .

بعضی ازعادات درمیان پارتها معمول بوده‌که دلالت برخوی خشن صحرانشینی آنها میکند مثلاً زجر درمواقع بازجوئی ازمتهم برای اینکه اورا باقرار وادارسازند . ناقص‌کردن بدن دشمنان‌خونی برای اینکه با زجر جان‌بسپارند - بکاربردن شلاق‌برای‌تنبیه درموقع تقصیرات جزئی‌وبی‌اهمیت (خلافهای‌کوچك) .

حکم اعدام را بهمان ترتیبی‌که قبلاً گذشت وبا زجر بیشتر اجراء میکرده‌اند - وآنچه ازمجموع نوشته‌های مربوط باین سلسله استنباط میشود اینست‌که اجرای مجازاتها سخت‌تر وشدیدتر ازدوره هخامنشیان بوده‌است[1].

---

(۱) مطالب مربوط باشکانیان بیشتر ازکتب زیر اقتباس شده‌است :

۱ - دررالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان

۲ - تاریخ ایران باستان

۳ - کتاب دویودر

٤ - تمدّن ایرانی

٥ - نوشته‌های ژوستن .

٦ - کتاب پلوتارك

۷ - استرابون

۸ - نوشته‌های رالین‌سن .

۹ - ازآغاز تا اسلام .

فصل هفتم

دادگستری در روزگار ساسانیان

دولت ساسانی پس ازانقراض دولت اشکانی تشکیل وبیش‌ازچهار قرن (ازسال ۲۲۶ تا ۶۵۲ میلادی) کشور شاهنشاهی ایران بدست شاهان این دودمان اداره میشد .

این دودمان موفق به پدیدآوردن تمدن نوینی گردیدندکه موجب حیرت جهان‌همروز (معاصر) گردید ونتایج درخشانش‌درتمدن‌عالی ونورانی اسلام پدیدارگشت .

یکی ازمظاهرتمدن عالی دوره ساسانی سازمان قضائی آن دوره یعنی موضوع بحث این فصل است .

قضاء درایران‌باستان‌ودرایران‌زمان ساسانی‌اهمیتی‌فراوان‌داشته‌است.

از بیست ویك نسك (کتاب) اوستا یك ثلث آن مربوط به قضاء وقانون است .

درزمان ساسانی دین و دولت چنان بهم پیوسته بوده‌که آندو را

همزاد می‌نامیده‌اند ، نامه تنسر دراین زمینه مطالبی داردکه ازواقعیت الهام گرفته ویکی ازآن مطالب همین وابستگی دین ودولت است .

حقوق وقضاء هم در اوستا ودرزمان ساسانی با دین رابطه‌ای بسیار نزدیك داشته است .

فرّخ مرت مؤلف‌کتاب ماتیکان هزار داتستان نشان داده است‌که به‌یاری قانون ودادگستری بشرمیتواند انوار دین را درجهان بپراکند وبراهریمن فائق آید .

حقوق ایران‌باستان ازنظرمفاهیم اخلاقی وانسانی واجتماعی‌ازهمه حقوق هم‌زمان خود برتر است . هرچند علماء باختر برآنندکه قدیمترین قانون همان قانون حمورابی‌است‌که ما قبلاً توضیحی راجع بآن داده‌ایم .

خوشبختانه اسناد زیادی‌که وضع دادگستری ورسیدگی بدعاوی واصول قوانین دوره ساسانی را تااندازه‌ای روشن سازد برای ما باقیمانده وددرست است .

بطورکلی راجع باوضاع وتمدن ایران دردوره ساسانیان اطلاعات ما بمراتب بیشتر ازدوره هخامنشیان است زیراکتب پهلوی ونوشته‌های مورخین‌یونانی ورومی وارمنی وچینی ونیز نوشته‌های نویسندگان دوره‌های اسلامی وتحقیقات خاورشناسان متضمن اطلاعاتی است‌که مارا بهتروبیشتر باوضاع آن دوره آشنا میکند .

تألیفات وتحقیقات وتتبعات نویسندگان اروپائی راجع باین دوره متعدد است . مجموع آثار این نویسندگان مبیّن این حقیقت است‌که دوره ساسانیان ازدوران بسیار درخشان تاریخ ایران‌باستان است .

ولی نکته‌ای‌که باید یادآورشود ، اینست‌که مذهب ساسانیان ارتباط کاملی با وضع حقوقی آن دوره داشته وبیشتر حقوق آندوره از اوستا ودستورهای دینی اقتباس شده‌است زیرا اوستاکتاب مذهبی زردشت علاوه بر اذکار وادعیّه شامل مسائل حقوق مدنی وجزائی است . مهمترین نسك حقوقی اوستا نسك داتیك است‌که ملخّصی ازآن درکتاب دینکرت برای ما باقی‌مانده است . این نسك ونسکهای دیگر اوستا مقرراتی راجع باصول قضائی وروابط حقوقی‌وجرائم ومقرراتی مربوط به بزهکاران (قاتل ، دزد ، راهزن وغیره) وایراد جرح‌وضرب وجرائم صغاروبردگان وعقود وتعهدات

وانواع مختلف دعاوی وطریق رسیدگی وغیره دربر دارد[۱] .

---

(۱) **اوستا** – قدیمیترین‌کتاب مذهبی ایرانیان اوستا است . این مجموعه اصول شریعت زردشت‌را دربر دارد . بعضی معتقدند درزمان زرتشت کتاب اوستا بطور کامل تنظیم نیافته‌بود ولی اصول آن کلاً مورد نظر وعمل بوده‌است . موضوعی‌که درنظر اکثر محققین مسلم شده اینستکه دراواخر هخامنشیان قسمت اساسی‌کتاب اوستا مرتب ومدوّن شده است . اوستائی‌که حالا در دست‌است حاوی همان اصول ومطالبی است‌که در زمان بلاش اول و اوائل دوره ساسانی تدوین‌گردیده و میتوان کاملاً اطمینان داشت‌که این همان اصولی‌است‌که زردشت آورده بود و در زمان هخامنشیان بین پیروان این دین مورد عمل بوده‌است . اوستا مهمترین منبع حقوقی دوره ساسانی است ولی باید این نکته‌را یادآور شدکه این‌کتاب همهٔ اوستای قدیم نیست زیرا موقع هجوم اسکندر و همچنین پس ازحملهٔ اعراب قسمت اعظم اوستا ازمیان رفته است . اوستای زمان هخامنشی ۸۱۵ فصل و مشتمل ۲۱ نسك (کتاب) بوده است و بطوریکه مسعودی درکتاب مروج‌الذهب نوشته آن اوستا در دوازده هزار پوست گاو بآب طلا نوشته شده بود .

تنسر ضمن نامه خود بپادشاه طبرستان این معنی را متذکرشده ونوشته : میدانی که اسکندرکتاب دینی مارا دوازده هزارپوست باستخربسوخت . درآرداویرافنامه مذکور است «زند و اوستاکه در روی پوستهای گاو بخط زر نوشته شده بود . . . » اهریمن پتیاره شوم اسکندر بدکنش را برآن داشت‌که آنرا بسوزاند .

درتاریخ طبری هم مسطور است‌که اوستا در ۱۲ هزار جلد تحریر یافته بود .

فردوسی شاعر نامدار طوسی درکتاب شاهنامه خود به‌دوازده هزار فصل اوستاکه روی تخته زرین نوشته شده بود اشاره میکند . اجمالا باید متذکر شدکه جمهور محققین معتقدندکه اوستا دارای هزار فصل بوده ودرعهد ساسانی تنها ۳۴۸ فصل آن بدست آمده‌که روی سابقه به ۲۱ نسك تقسیم شده است .

وست (West) دانشمند انگلیسی درتحقیقاتی‌که بعمل آورده باین نتیجه رسیده که مجموع کلمات ۲۱ نسك اوستای قدیم ۳۴۵٫۷۰۰ کلمه بوده‌که ازاین مقدار فقط ۸۳٫۰۰۰ کلمهٔ آن باقی‌مانده و دراوستای کنونی موجود است . طبق تحقیقات وست میتوان نتیجه‌گرفت‌که از اوستای قدیم قریب یك ربع آن باقیمانده است . اوستای موجود مشتمل برپنج جزء است :

(۱) یسنا – که درآن سرودها و پرستش‌ها است – گاتهاکه حاوی سرودها و مناجات زردشت است جزء همین یسنا است .

(۲) ویسپرد – که درآن ادعیه وعبادات است .

(۳) وندیداد – (وی دیوداذ یعنی قانون ضد دیوان) مشتمل یکقسمت از احکام شریعت زرتشت (از قبیل نجاسات و طهارت و بعضی قواعد جزائی‌است) .

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

ولی باید دانست اصول ومقررات اوستاکه درنسکهای مختلف آن منعکس است چه ازلحاظ مدنی وچه ازلحاظ جزائی کامل ورافع احتیاجات جامعه ایرانی آنروز نبوده وبرای تکمیل آن وضع قوانین عرفی واجتماعی دیگری ضرورت داشته است واین نقیصه را پادشاهان وقت با صدور فرامین ووضع پاره‌ای مقررات مرتفع کرده‌اند. ضمناً این نکته را هم باید تذکر دادکه فرمانهای پادشاهان هم خود یك جنبه الهی داشته است زیرا آنها بنام خدا حکومت میکردند ومدعی بودندکه خدا آنهارا برگزیده وهمواره درانجام کارها ووظائف سلطنت راهنمائی وپشتیبانی میکند. شاید بهمین‌دلیل بوده‌که دردستورهای دینی زردشت به پیروان آن مذهب توصیه شده‌است‌که ازپادشاهان اطاعت کنند **وارزش فرامین آنان را با ارزش قوانین مذهب مساوی بدانند.**

دین زردشت‌که براساس علاقه خانواده ونژاد قرارگرفته تأثیر زیادی بخصوص درحقوق خصوصی دوره ساسانیان داشته‌است بنابراین‌قوانین آن دوره تحت تأثیر اصول قوانین مذهبی قرارگرفته واصل کلی‌که دراین جمله خلاصه شده:

«درحقوق خصوصی یك ملت مذهب‌آنها تأثیرکامل‌وفراوان‌دارد» مصداق پیداکرده است. وبهمین جهت است‌که دراین دوره قدرت قضائی دردست روحانیون بوده ودردعاوی حقوقی آراء آنان نافذ ولازم‌الاجرا بوده است.

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

(٤) یشتها – که درآن ستایش وسپاس وپرستش خدا وفرشتگان است.

(٥) خرده اوستا – یا اوستای‌کوچك‌که درآن از ادعیه وعبادات وبعضی مراسم گفتگو شده است.

لغت اوستا را بعضی بمعنی قانون دانسته‌اند – مهمترین قسمتهای اوستاکه ما ازآن برای این‌کتاب استفاده‌کرده‌ایم نسك داتیك وقسمت سوم اوستا (وندیداد) است. داتیك در واقع مهمترین نسك حقوقی اوستا است‌که ملخصی ازآن درکتاب دینکرد برای ما باقی مانده است. خود کلمه داتیك را بعضی عدل و داد معنی‌کرده‌اند. بطور کلی اوستا علاوه بر قسمتهای مربوط بستایش خداوند و فرشتگان و قسمت ادعیه و اذکار و بحث در آفرینش و احکام مذهبی قسمنهای مهمتری راجع بحقوق مدنی‌وجرائم و مجازاتها دربر داردکه ازنظر حقوقی حائز اهمیت بسیاراست و نگارنده نکات زیادی را ازآن استفاده‌کرده است.

بطوریکه دربالا اشاره شد دراین دوره گذشته ازقوانین دینی یك سلسله قواعد عرفی واجتماعی نیز وجود داشته است چنانکه اردشیر که سرسلسله خاندان ساسانیان‌بوده قواعد واصولی دربنیان سازمان عدل‌وسیاست واساس سلطنت بوجود آورد که تا پایان تباهی ونابودی خاندان ساسانی بمنزله قانون اساسی بشمارمیرفته وتخلف ازآن روانبوده است فقط دریکی دومورد بطوریکه جاحظ ودیگرمورخین نوشته‌اند بهرام پنجم ویکی دیگر ازپادشاهان ساسانی درباب طبقه خنیاگران درباری (مغنّیان) ازآن اصول تخلفی کرده‌اند واین تخلف هم فقط درموضوع مراتب طبقات بوده که مربوط به بحث فعلی ما نیست .

ابن‌بلخی درفارسنامه خود درخصوص قواعد موضوعه اردشیر ذیل احوال او مینویسد :

«وقاعده‌هائی نهاد درعدل وسیاست وحفظ نظام ملك که پیش‌ازآن کس ننهاده بود وشرح آن چندانست که کتابی بسرخویش است وپادشاهان ازخواندن آن استفادت کنند وتبرّك افزایند واورا عهود ووصایا است که نسختهای آن موجود است . . .»

ابن‌بلخی باز درجای دیگر مینویسد :

«وچون پادشاهی برکسری انوشیروان قرارگرفت عهود اردشیربن بابك پیش نهاد ووصیّت‌های اوراکه درآن عهود است بکاربست وهرکجا کتابی بود ازحکمتها وسیاست میخواند وآنچه اورا اختیار آمد ازآن برمیگزید وکار می‌بست وقاعده‌ای نهاد درآئین پادشاهی‌ولشگرداری وعدل میان جهانیان‌که مانند آن هیچکس ازملوك فرس ننهاده بود وشرح مناقب ومناصب او دراز است . . .»

همانطورکه ابن‌بلخی نوشته وقبلاً یادآورشده‌ایم ما ازاصولی‌که اردشیر معین نموده است ازکتب شرقی تا جای امکان بهره گرفته ومخصوصاً درکسب اصول ازنامه تنسر[1] فائدتی‌کافی برده‌ایم .

---

(۱) یکی ازمهمترین اسنادی‌که راجع بتشکیلات عهد ساسانی باقی مانده (نامه تنسر به پادشاه طبرستان) است .

– متن این نامه را نخست دارمستتر (Darmesteter) طبع کرد و بعد هم آقای مجتبی مینوی آنرا در تهران درسال ۱۹۳۳ میلادی تجدید چاپ نمود .

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

ابن‌بلخی درضمن احوال انوشیروان درباب قاضی‌القضاة یا بعبارت دیگر وزیردادگستری آنروزمینویسد : «ودرهمه معانی تربیت نیکو فرمود ومؤبد مؤبدان را برقضاء ومظالم (منظور امورحقوقی‌وجزائی است) گماشت. وی مردی بودکه درعصر او اصیل‌تر وعالم‌تر ومتدین‌تر ازوی نبود وگذشته ازوزیر هیچکس مانند او حرمت نداشت» .

نوشته‌های ابن‌بلخی وجاحظ ودیگرمورخین همه مؤید وضع قواعد جدید زمان اردشیر وانوشیروان وبعض دیگر از پادشاهان ساسانی است ومتذکرشده‌اندکه آن قواعد بمنزله قانون اساسی بوده‌که بسهولت نمیشد آنهارا تغییرداد . ومیگویند ضرب‌المثل (مگر قانون پارس است‌که نمیتوان آنرا تغییرداد) دراین دوره نیزمصداق داشته است .

گذشته از اردشیر دیگر پادشاهان ساسانی هم باصدورفرمان بوضع اصول وقواعدی‌که برای نظام مملکت لازم بوده مبادرت ورزیده‌اند .

درکتاب (مقام ایران درتاریخ اسلام) تألیف پروفسور مارگولیوث مسطور است‌که ابوحیّان‌گوید : خداوند تبارك وتعالی صفات ومزایای فطری را درمیان طوائف واقوام دنیا تقسیم وتوزیع‌کرده است : ایرانیان درتمشیت امورکشور **ووضع قوانین وصدورفرامین** (برملل دیگر) مقدمند.

ازبررسی تاریخ معلوم میگردد : فرامینی‌که شاه صادرمیکرد درحضور او بوسیله دبیرمخصوص شاهی نوشته میشد ودبیر دیگری این فرمانها را دردفتر روزنامه ثبت میکرد .

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

– بعقیده اهل تتبّع و تحقیق نسخه‌ای‌راکه آقای مینوی در دست داشته‌اند کاملتر بوده است .

– این نامه‌که درتاریخ طبرستان ابن اسفندیار مندرج است ترجمهٔ فارسی است ازنسخه عربی‌که ابن مقفّع از اصل پهلوی ترجمه کرده‌بود و اکنون اصل پهلوی وعین ترجمه عربی آن مفقودالاثر است .

– نامه تنسر گذشته ازمطالب تاریخی و سیاسی و اخلاقی حاوی بعضی اصول و قواعد حقوقی است‌که ازطرف پادشاهان وضع وتدوین شده است – این مجموعه‌صورت مکاتبه‌ایست‌که بین هیربد بزرگ (تنسر) و پادشاه طبرستان شده است .

– تنسر ازطرفی پادشاه طبرستان‌راکه معلوم‌است در اطاعت از اردشیر تردید داشته به اطاعت از اردشیر دعوت‌کرده و ازطرفی مردم زمان را پند و تعلیم داده‌است .

بعضی ازمحققین معتقدند چون مضمون اندرزهای آن شبیه اندرزهائی است‌که در عهد خسرو نگارش یافته تاریخ نگارش آن‌را مربوط به زمان خسرو اول میدانند .

فرمان ازاین دفتر وارد دفتر ماهیانه میشد . دفتر اخیر که هرماه جداگانه تنظیم می‌یافت درآخرهرماه بمهر شاه میرسید وسپس دردفترراکد وارد میشد . نسخه اصلی فرمان را بمهردار سلطنتی تسلیم میکردند واوآنرا مهر زده برای مأموری که متصدی اجرای فرمان‌بود میفرستاد ومأمور مزبور همان فرمان را بسبك مخصوص اداری مینوشت واین نوشته را نزد مهردار میفرستاد واو آنرا به شاه عرضه میکرد ودرحضور شاه با دفتر روزنامه مقابله میشد واگر با این دفتر کاملاً مطابقت داشت نسخه تحریرشده درحضور شاه یا درحضور کسی که بیش ازدیگران مورد اعتماد شاه بود بمهرمیرسید وازاین موقع فرمان مزبور قوت قانونی پیدا میکرد ولازم‌الاجرا شمرده میشد» .

ازنوشته‌های بعض ازمورخین استنباط میشودکه جریان تصویب ولازم‌الاجراء بودن قوانین عرفی بترتیب مذکور بوده ودقت‌های زیادی بعمل میآمده که قواعد موضوعه سیر منظم خودرا طی کند وتحریف وتغییری درآن داده نشود تا بمرحله عمل واجراء درآید .

حکام ولایات علاوه‌بروظائف دیگرمکلف‌بودندکه فرامین پادشاهان را بدون تغییروتحریف اجراء نمایند .

ثعالبی نه‌فقط دولت‌ایران را قدیمترین دول عالم ورژیم سلطنتش‌را با دوامترین سلطنت‌ها میشمارد بلکه وضع **اصول داوری‌وعدالت راپادشاهان ایران نسبت میدهد** – بدیهی‌است وضع اصول داوری وعدالت‌که موردنظر ثعالبی واقع شده بوسیله صدور این فرمانها بعمل می‌آمده است .

عدالت و پادشاهی

ایرانیان قدیم مردمی آزاده بودند وپادشاه باآنکه قدرتی بزرگ وامتیازاتی فراوان داشت نمیتوانست این قدرت را درراه تباهی ملك وملت بکاربرد . شورای بزرگ که درآن مؤبدان مؤبد وایران سپهبد وبزرگان ونجباء شرکت میکردند شورائی‌بود که شاه آنرا محترم میداشت ودرکارهای بزرگ باآن شورا رایزنی میکرد .

مهستان که شورای اشکانی بود دردوران ساسانی نیزبصورتی دیگر وجود داشته است چه غیرازشورای بزرگ ازشورای عامه نیز دربسیاری ازوقایع شاهنامه نامی به میان می‌آید واین شورای عامه درکاخ «گلشن شادگان» تشکیل می‌یافته است .

حل وفصل دعاوی سلطنت با شورای بزرگ بود وهمین شوری به عزل خسروا پرویز رأی داد . شورای بزرگ با پادشاهی بهرام پنجم مخالفت کرد ولی شورای عامه با او موافق بود وبراثرهمین موافقت بهرام پنجم به پادشاهی رسید هم‌چنین هنگامی که قباد به سعایت بدخواهان قهرمان بزرگ سوفرا (Sofra) راکشت که ملت را ازحمله هون‌های سفید رهانیده بود ارتش ومردم براو شوریدند وبه عزل وی رأی دادند وآن رأی فوری بمرحله اجراء درآمد .

پادشاه نه‌تنها برای پادشاهی خود به رأی شورای بزرگ وتأیید شورای عـامه نیاز داشت بلکه دربرابر دو شورا مسئول اعمال ناشی‌از شهریاری خود بود واگرقصوری میکردکارش به محاکمه وخلع می‌کشید ازهمین‌رو هنگامی که پاپك بازرس نیروهای امپراطوری ایران درزمان انوشیروان فرمان سان میدهد خود شهریار جامه سربازی می‌پوشد ومانند سربازان دراین سان بزرگ شرکت میکند .

آنچه بیشتر شگفت‌آور است اینست که هنگامی که درجشن نوروز ومهرگان پادشاه بارعام میداد ساده‌ترین فردکشور می‌توانست شکایت خودرا ازبزرگان‌کشور وحتی ازخود شهریار به وی تقدیم کند وشهریار هم بموجب قانون وهم بموجب عرف وعادت‌کاملاً دقیق بودکه دست دادخواهی براثر

مخالفت اطرافیان ازدامان وی کوتاه نشود اگر درمیان این شکایات شکایتی ازخود او شده بود دردم ازتخت فرود می‌آمد وتاج شاهی را برسرتخت می‌نهاد ودربرابر مؤبد مؤبدان زانو به زمین می‌زد وشکایت را به وی میداد تا او بدان رسیدگی کند واگر رأی مؤبدان مؤبد علیه پادشاه بود پادشاه پیش ازآنکه تاج شاهی را برسر گذارد حق شاکی را اداء میکرد وبدیهی است که این رفتار پادشاه درسی بسیار عبرت‌انگیز برای بزرگان وصاحبان قدرت ونفوذ درکشوربود ونمونه این عدالت همان داستان پیرزنی است که کلبه‌ای درجوارقصرشاهی داشت وبا هیچ بهائی حاضرنمیشد آنرا بفروشد وکسی را هم یارای آن‌نبودکه آن پیره‌زن رامجبور به فروش‌آن کلبه نماید.

شاه گاهی طبق اطلاع قبلی‌که وسیله جارچی اعـلام شده بود درصحرای وسیعی بربالای بلندی سواره می‌ایستاد وبشکایات وتظلمات مردم رسیدگی میکرد واین ترتیب برای این‌بودکه عمّال دولت ومتنفذین نتوانند مانع دادخواهی مردم‌گردند ومردم بی‌واسطه بتوانند عرایض خودرا بسمع پادشاه برسانند .

بطوریکه مورخین‌نوشته‌اند شاهنشاهان ساسانی سالی دومرتبه بارعام میدادند (یکی درنوروز ودیگری درمهرگان) درآن دوروز داد ازبیدادگر می‌ستدند وانصاف میدادند وسخن ازرعیّت بیواسطه می‌شنیدند . قاعده‌براین جاری بودکه پیش‌ازنوروز ومهرگان برای اطلاع مردم جارچی‌ها خبر میدادندکه هرکس شکایتی ازشاه یا ازافراد مردم دارد روز معین‌که بارعام است حاضرشود وعرضه بدارد .

بفرمانداران نیز ابلاغ میشدکه هرکس مانع آمدن متظلّمی شود یا ازشکایت آنها جلوگیری نماید خونش ریخته خواهد شد .

درکتاب‌التّاج منسوب به جاحظ مذکور است : «انوشیروان سالی دومرتبه یکی نوروز ودیگر مهرگان بارعام میداد وبتظلم مردم رسیدگی میکرد همه مردم میتوانستند دراین دوروزعرایض خودرا حضوراً بسمع شاه برسانند وهیچکس حق نداشت دیگری را ازتظلم بازدارد والا به خداوند عصیان‌کرده وبسنّت شاهنشاه مخالفت نموده . . . .

بعد شاکی‌ها را ازهم تفکیك میکردند ورسیدگی بشکایت‌کسانی‌که ازشاهنشاه شکایت مینمودند برهمه چیزمقدم بود دراینصورت شاهنشاه‌ازتخت پائین آمده واین دادرسی‌که فقط مخصوص شاهنشاهان ساسانی است درحضور

مؤبدان مؤبد ودبیر بذ آغاز میگردید یعنی مدعی ومدعی علیه (شاهنشاه) جلوی مؤبد مؤبدان می‌نشستند .

قبلاً شاهنشاه مؤبد را مخاطب ساخته ومیگفت :

خداوند رعایا را بدست ما سپرده است که درحق آنان عدالت‌کنیم وظلم و جور را از حوزه‌کشور دور نمائیم و بزرگتر ازگناه شاهنشاهان گناهی‌نیست وباید درین مورد به دقت رسیدگی کنی وقضیه را درست‌وعادلانه معلوم داری ، مؤبدان مؤبد بعدازتحقیق درصورت حقانیت متظلم داد اورا ازپادشاه میگرفت والا اگر برخلاف‌گفتارش ثابت میشد وی را زندانی میکردند وبجرم اینکه بیجا وبیمورد شکایت‌کرده مجازاتش مینمودند .

شاهنشاه پس‌ازپایان دادرسی برمیخاست وتاج شاهی راکه ازسر برداشته بود بسرمی‌نهاد وبرسریرسلطنت جلوس میکرد وبرسیدگی دیگر دعاوی مشغول میشد . دراین مورد بین طبقات افراد فرقی‌گذارده نمیشد»[1]

گویندکه درزمان یزدگرد دوم بارعام سالیانه منسوخ وموقوف شد ولیکن باید دانست‌که شاهنشاهان ساسانی عادت داشتندکه شخصاً بعرایض مردم رسیدگی‌کنند زیرا به عدالت فوق‌العاده اهمیت میدادند وبنای سلطنت وتمدن خودرا برروی پایه‌های اخلاقی واصول خانوادگی وعدالت حقیقی قرار داده بودند .

حکایت بالاکه درکتاب‌التّاج جاحظ بنام انوشیروان ذکرشده‌است درسیاستنامه خواجه نظام‌الملک بترتیب زیرمنقولست :

«چنین‌گویندکه رسم ملوك عجم (ساسانیان) چنان بوده است‌که روز مهرگان وروز نوروز پادشاه مرعامه را باردادی وکس را بازداشت نبودی وپیش بچند روز منادی فرمودی بسازند مرفلان روز را تا هرکسی مرکسی را بازدارد حاجت برداشتن درین روز ملك ازخون وی بیزار است. پس ملك قصّه (یعنی عریضه) مردمان بستدی وهمه پیش وی بنهادی ویك یك نگریدی اگر درآن جا قصهٔ بودی‌که ازملك نالیده بودی ملك برخاستی وازتخت بزیرآمدی وپیش مؤبد مؤبدان‌که قاضی‌القضاة بزبان ایشان باشد بداوری بدو زانو بنشستی وگفتی نخست ازهمه داوریها داد این مرد ازمن بده وهیچ میل ومحابا مکن آنگاه منادی‌کردی‌که هرکرا با ملك خصومتی هست همه بیك سو بنشینند تا نخست‌کار شما بگذارد پس ملك مؤبد راگفتی

---

(۱) ترجمه بمعنی ازکتاب‌التّاج جاحظ .

هیچ گناهی نیست نزدیك خدای‌تعالی بزرگتر ازگناه پادشاهان وحق گذاردن ایشان نعمت ایزد تعالی را نگاه داشتن رعیت است وداد ایشان دادن ودست ستمکاران ازایشان‌کوتاه‌کردن پس چون شاه بیدادگر باشد لشگر همه بیدادگر شوند وخدای را فراموش‌کنند وکفران نعمت آرند هرآینه خذلان وخشم خدای درایشان رسد وبس روزگار برنیایدکه جهان ویران شود وایشان بسبب شومی‌گناهان همه‌کشته شوند وملك ازآن خانه تحویل‌کند ای مؤبد خدای‌شناس نگر تا مرا برخویشتن نگزینی زیراکه هرچند خدای تعالی ازمن طلب‌کند من ازتو پرسم واندرگردن توکردم پس مؤبد بنگرستی اگر درمیان خود ومیان خصم وی حق درست شدی داد آنکس بدادی واگر کسی برملك دعوی باطل‌کردی وحجت نداشتی عقوبتی بزرگ فرمودی که این سزای آنکس است‌که برملك ومملکت عیب جوید واین دلیری‌کند چون ملك ازداوری بپرداختی باز برتخت آمدی وتاج برسرنهادی وروی سوی بزرگان وکسان خودکردی وگفتی من ازآغاز ازخویشتن بدان‌کردم تا شمارا طمع بریده شود ازستم‌کردن برکسی اکنون هرکه ازشما خصمی دارد خشنودکنید وهرکه بوی نزدیك بودی آن روز دورتر بودی وهرکه قوی‌تر ضعیف‌تر ازوقت اردشیر تا بروزگار یزدجرد هم برین جمله بود ویزدجرد رسمهای پدران را بگردانید واندرجهان بیدادکردن آئین آورد وسنتهای بد نهاد ومردمان دررنج افتادند ونفرین ودعاء بد متواتر شد اسبی برهنه ناگاه اندر سراپرده وی آمد برصفتی چنانك هرکه ازبزرگان حاضر بودند بخوبی آن اسب مقرآمدند وهمه‌کوشیدند تا ویرا بگیرند هیچکس نتوانست‌گرفتن تا پیش یزدجرد آمد وخاموش ایستاد بردر سراپرده پس یزدجردگفت شما دور بایستیدکه این هدیه است‌که ایزد تعالی مرا فرستاده است برخاست نرم نرم تا پیش اسب آمد وبرش اسب بگرفت ودست رابروی اسب فروماليد وهم‌چنان بپشت وی فرود آورد اسب هیچ نجنبید وخاموش همی بود یزدجرد زین ولگام بخواست برسرش‌کرد وزین براو نهاد وتنگش استوارکرد وآنگه خواست‌که پاردم اندر افکند اسب ناگاه جفتهٔ بزد اورا برسردل آمد وبرجای بکشت وسر از در بیرون نهاد وهیچکس وی رانیافت وکس ندانست‌که ازکجا آمد وکجا شد . مردمان متفق‌گشتندکه آن فرشتهٔ بود فرستادهٔ خدای تعالی‌که مارا ازاین ستم برهانید»[1] .

---

(۱) سیاستنامهٔ خواجه نظام‌الملك ص ٤٤ چاپ تهران .

بهرحال شاهنشاهان ساسانی عموماً علاقه مخصوصی باجرای عدالت داشتند وبهروسیله میتوانستند موجب نشر دادگستری را فراهم مینمودند **چنانکه معروف است که پیغمبر اسلام (ص)** فخر میکرد که در عهد سلطان دادگستری چون انوشیروان تولد یافته است همچنین حکایت جرس انوشیروان وپوشیدن متظلمان جامه سرخ وامثال آن که درسیاستنامه خواجه نظام‌الملك مسطور است همه گفتار بالا را تأیید میکند .

نظر به عدالتخواهی بوده که انوشیروان دستور داده بود ازمیزان انواع مالیاتها نسخه‌های متعددی تهیه وبعمال وصول بدهند که طبق آن رفتار نمایند وبعلاوه برای قضاة شهرستانها نیز نسخه‌ای ازآن ارسال دارند تاآنها مواظبت نمایند که مأمورین وصول زائد برآنچه قانون تعیین کرده ازمردم چیزی نگیرند وبآنان که محصولشان دچار آفت شده تخفیف بدهند ویا ازاشخاصی که سنین عمرشان ازپنجاه سال بالا رفته یاکسانیکه به بیست سال نرسیده‌اند مالیات مطالبه نکنند[1] .

ازپیغمبر اسلام (ص) پرسیدند که چرا همه اقوام چون عاد وثمود ومانند ایشان زود هلاك شدند وملك پارسیان باآنکه آتش‌پرست بودند بدرازا کشید درپاسخ فرمودند . . . . لانّهم عمروافی‌البلاد وعد لوافی‌العباد . . . . وقاعده ملك پارسیان برعدل نهاده بوده‌است وسیرت ایشان دادودهش بوده وهرکسی ازایشان ولیعهد کردی اورا وصیت براین جملت کردی . . . . . لاملك الا بالمال ولا مال الا بالعمارة ولا عمارة الا بالعدل .

(ازفارسنامه ابن‌بلخی)

درکتاب تاریخ سلاطین ساسانی تألیف وترجمه مرحوم محمدحسین ادیب اصفهانی متخلص به فروغی وملقب بذکاءالملك چنین مسطوراست که اردشیر وقتی به تخت پادشاهی جلوس کرد وتاج برسرگذاشت خطابه‌ای خواند وگفت :

سپاس آن خدایراکه مارا بنعم شامله خود مزیّت اختصاص کرامت

---

(۱) درزمان انوشروان درسیستم مالیاتی تغییراتی داده شد واصلاحاتی که متضمن رفاه مردم بود در میزان آن بعمل آورد و برای اجرای مقررات جدید بقضاة ولایات امر شده بود که در امور مالیاتی مراقبت و نظارت نمایند بهمین جهت دستور داد نسخه‌ای ازمقررات جدید را درخزانه ضبط نمایند ونسخه‌ای هم برای قضاة ولایات بفرستند تا دراجرای آن نظارت کنند .

فرمود . . . . وبرماست که سعی کنیم تا ابنیه عدلیه ساخته شود وامکنه فضل وکرم پرداخته گردد ومبانی آبادانی ممالك استحکام یابد ودعایم رأفت وعاطفت مشیّد ومستدام باشد - خرابیها روی مواظبت بیند وصلاح بجای فساد نشیند - نیکی بدی را دور نماید . . . .

ای اهل مملکت وگروه راعی ورعیت بدانید وبریقین باشید که عدل من شامل حال خاص وعام است وحارس وحافظ عموم انام خرد وبزرگ وضعیف وقوی درشمول این نصفت یکسانند . ودور ونزدیك ووضیع وشریف با بهره ازآن - سیره ستوده من **عدل** است وسنت مرضیه فضل . . . .»

ونیز درهمان کتاب مینویسد :

«اردشیر گوید واجب است که **عدل** پادشاه همه را شامل باشد چه هر خیری درعدل است وحصن حصین ملك وحافظ وجود پادشاه همانست وبس» .

وجای دیگر مینویسد :

«مسعودی فرماید انوشیروان را با ملوك خزرکارها بوده تا امر منجرومنتهی بکشیدن سدّی شد وپس ازساختن این دیوار محکم بعراق مراجعت نمود سفرا با هدایاً ازهرطرف بدرگاه او آمدند وازجمله فرستادگان رسول (سفیر) قیصرروم بود واو ایوان انوشیروان ومیدان یعنی حیاط یا صحن آنرا دید ونیك پسندید وچون درگوشهٔ ازآن اعوجاجی مشاهده نمود گفت با این ظرافت بنا وقدرت پادشاه این کجی دراین زاویه ازچیست حق این صحن آنست که مربع باشد درجواب رسول قیصر گفتند درمحل اعوجاج پیرزنی منزل دارد وقت بنای صحن انوشیروان خواست کلبه عجوز را بخرد تا بنا مستوی گردد عجوز تن در نداد وبفروش کلبه رضا نشد انوشیروان مخصوصاً سفارش نمود که پیرزن را مجبور بفروش نکنند صحن را بهمان حالت کجی گذارند . سفیرروم گفت حالا این اعوجاج درنظرمن از استوا خوشترمیآید یعنی اعوجاج با عدل به از استوا با ظلم است»[1].

درتاریخ وزارت ایران خواجه نظام الملك وزیرنخستین کسی است که وی را بنام (خواجه بزرگ) یادکرده‌اند .

این وزیرعالیقدرکه ازرجال کم نظیر ایرانست دراحکام السلطانیّه که درفارسی بنام سیاستنامه نامیده شده است وهوبرت دارك (Hubert Darke) آنرا بانگلیسی ترجمه نموده فصلی درباب (اندرمظالم نشستن پادشاه وسیرت

---

(۱) ص ۳۰ - ۳۱ - ۷۲ تاریخ ساسانیان .

نیکو ورزیدن) درآن اثر نفیس آورده است که ما چند حکایت آنـــراکه مربوط به شاهان ساسانی است برای حسن ختام این فصل نقل می کنیم :
خود خواجه بزرگ میگوید چاره نیست پادشاه را ازآنك درهفته دوروز بمظالم نشیند وداد ازبیدادگر بستاند وانصاف بدهد وسخن رعیت بگوش خویش بیواسطه بشنود . وچند قصّه (یعنی عریضه) که مهمتر بود بایدکه عرض کنند ودر هریکی مثالی (فرمانی) دهدکه چون این خبر درمملکت پراکنده شودکه خداوند عالم (مانند قبله عالم) متظلمان را هفته دوروز پیش خویش میخواند وسخن ایشان می‌شنود . همه ظالمان بشکواهند ودست ظلم کوتاه کنند وکس نیارد (جرأت نکند) ظلم ودست درازی کردن ازبیم عقوبت .

حکایت :

چنین‌خواندم درکتب پیشینگان که بیشترملوك عجم دکانی (سکوی) بلند ساختندی وبرپشت اسب برآنجا بایستادندی تا متظلمان راکه درآن صحراگرد شده بودندی همه را بدیدندی و داد هریك بدادندی . وسبب این چنان بودکه چون پادشاه جای نشیندکه آن جایگاه را درگاه ودربند ودهلیز وپرده (پرده‌دار؟ حاجب؟) باشد صاحب غرضان وستمگران‌آن‌کس‌را بازدارند ونزد پادشاه نگذارند .

حکایت :

شنیدم که یکی ازملوك بگوش‌گران بوده است . چنان اندیشیدکه کسانی‌که ترجمانی میکنند سخن متظلمان با او راست نگویند واو چون حال نداند فرمانی فرمایدکه موافق آن‌کار نباشد فرمودکه متظلمان بایدکه جامه سرخ پوشند وهیچکس دیگرنپوشد تا من ایشان را شناسم وآن ملك برپیلی نشستی وبصحرا بایستادی وهرکه را با جامه سرخ دیدی فرمودی تاگردکردندی پس بجای خالی (خلوت) نشستی وایشان را یك‌یك بخواندی تا به‌آواز بلند حال خویش‌گفتندی واو انصاف ایشان را میدادی . آنهمه احتیاط ازبهرجواب آن جهان راکرده‌اند تا چیزی برایشان پوشیده نگردد.
بهرام‌گور ساسانی چون ازخرابی احوال مملکت آگاهی یافت ودانست‌که همه خرابی‌ها ازوزیرش راست‌روشن است وی‌را ازوزارت خلع

کرد . دیگرروز چندان متظلم به درگاه آمدندکه آنرا حد واندازه نبود
بهرام‌گور : احوال خلق وبی‌رسمی‌ها وبیدادها وستم وزیر برآن جمله شنید
سخت دراندیشه شد وبا خویشتن گفت فساد این مرد بیش‌آن می‌بینم درمملکت
که نتوان گفت . آن دلیری‌که او با خدای وخلق خدای وبرمن‌کرده است
بیش ازآنست‌که اندیشه درو رسد . آنگاه بفرمود تا بخانهای وی رفتند
وهرچه نامه‌ها درآنها یافتند بیاوردند وفروهمی نگریستند درآن میان نامهٔ
ازپادشاهی‌که بقصد مملکت‌بهرام خروج‌کرده وبوزیرنوشته ونامه‌ای‌که وزیر
بآن پادشاه نوشته‌که این چه تأنّی وتأخیری است‌که می‌نمائید . دانایان
گفته‌اندکه **غفلت دولت را ببرد** : — آنگاه بودکه بهرام دریافت‌که خیانت
مرز ندارد وحدود نمی‌شناسد آنکه به رعیت شاه ستم روا میدارد ازخیانت
به ولینعمت هم نمیگذرد . پس‌ازآن اموال وزیرراکه بظلم ورشوت ازمردم
ستده بود بفرمود تا ملکها وضیاع او همی فروختند وبمردمان همی دادند
وخانهای او با زمین راست‌کردند . بعد وزیر وموافقان وکسانیکه درمعیت
وی بودند همه را بردارکردند وهفت روز منادی‌کردندکه این سزای‌آنکس
است‌که باشاهنشاه بداندیشد ومخالفان اورا موافقت‌کند وخیانت را به راستی
گزیند وبرخلق ستم‌کند وبرخدا وخدایگان دلیری‌کند سپس تمام‌کسانی را
که وزیر شغل داده بود همه را معزول‌کردند وچون قضایا بگوش ملکی‌که
قصد مملکت بهرام‌نموده‌بود برسید ازکرده پشیمان‌گشت وبازگشت‌وپیشکشیها
برای بهرام بفرستاد وعذرخواست واین عمل موجب شدکه مفسدان داخلی
وخارجی ازَبهرام میترسیدند .

فصل ششم

سازمان قضائی زمان ساسانی وطرز رسیدگی بدعاوی

دردوره ساسانی سازمان قضائی نسبتاً مرتبی وجود داشته وغیراز قضاة پایتخت برای هرشهرستان ودهستان دادرس مخصوصی تعیین میشده است که دعاوی ودادخواهی مظلومان را مورد رسیدگی قرارداده وبقطع وفصل آنها بپردازند .

دراغلب دهستانها ریاست محکمه با یکنفرقاضی روحانی بودکه او چند قاضی دیگر برای ارجاع امور دراختیار داشت . گاهی هم خود دهبان را بسمت امین‌صلح برمیگزیدند .

دادرسان قراء تقریباً کار امنای صلح را انجام میدادند وازمطالعه مقدمه‌ای که دارمستتر برجلد دوم اوستا نوشته معلوم میشودکه درآن زمان قضاة پائین دودرجه بوده‌اند : دسته مفتیان ودسته ردها .

دسته اخیر فتوای قضاة دسته اول را بدون ورود بماهیت دعوی (مثل کار امروز دیوان کشور) با قوانین وفرامین منطبق میکرده‌اند .

دردوره ساسانی دعاوی به دونوع خاتمه پیدا میکرد :

۱ – بوسیله قضاء (رسیدگی قضائی) .
۲ – بوسیله داوری (طریق حکمیّت) .
وقتی بنابود بدعوی ازطریق داوری خاتمه داده شود داورها ازبین نجباء ومردان شریف انتخاب میشدند . دادرس دهستان نیزممکن بود بعنوان داور منفرد (حکم طرفین) انتخاب شود .
ازمندرجات ماتیکان هزار داتستان[1] معلوم میشودکه دونوع محاکم قضائی وجود داشته است :
محاکم مذهبی یا شرعی ومحاکم عرفی .
محاکم شرعی بدعاوی مدنی وجرائم طبق قوانین مذهبی رسیدگی میکرده‌اند مثلاً دعاوی‌راجع به ازدواج . فرزندخواندگی . ارث . وصیت . نکاح . طلاق . جهیزیه واموال منقول وغیرمنقول واموال مربوط بمعابد واختلافات مربوط به بردگان بمراجع مذهبی مراجعه میشده‌است .
ظاهراً محاکم شرع (روحانیون) نسبت بدعاوی نامبرده یك‌نوع صلاحیت ذاتی داشته‌اند وبه جنبه مذهبی این‌امورمیپرداخته‌اند وجنبه دنیوی آن با محاکم عرفی بوده است ولی ازفصل دیگر ماتیکان استنباط میشودکه طرفین دعوی میتوانسته‌اند دعاوی دیگرخودرا (اعم ازمالی وغیرمالی) درمراجع شرع مطرح نمایند . دراینمورد محکوم علیه حق داشته است‌که ازمحاکم عرفی بخواهدکه نسبت باحکام محاکم شرع‌که درصلاحیت ذاتی آن مرجع نبوده رسیدگی مجدد نماید .
همچنین مراجع شرع میتوانسته‌اند ازرسیدگی نسبت بدعاوی‌که درصلاحیت ذاتی آنها نبوده امتناع ورزند .
ریاست‌کل محاکم شرعی بامؤبدان مؤبد بوده واداره محاکم شرعی را درشهرها وپایتخت ردان ودستوبران وهیربدان بعهده داشتند .
ازبررسی قسمت‌های دیگر ماتیکان معلوم است‌که مراجع عرفی‌که ریاست‌آن با دستوبر یا مگوبد بوده نسبت بمالکیت وغصب صلاحیت ذاتی داشته‌اند .
درماتیکان قضاة عرفی را داتوبر(داور) وقضات شرعی را دستوبر (دستور) نامیده است .

---

(۱) راجع به‌کتاب ماتیکان هزار داستان درآخر فصل دادگستری مربوط بساسانیان توضیحات مفصلی داده شده‌است .

بعضی محققین معتقدندکه قضاة روحانی بخصوص مؤبد بزرگ بجرائم برعلیه مذهب وبدعاوی‌که ازجهتی مربوط بامور مذهبی وامورمدنی بوده رسیدگی میکرده‌اند ومحاکمات سیاسی ونظامی وقسمتی ازمحاکمات جنائی وجزائی‌که با نظم وامنیت واداره عمومی‌کشور ارتباط داشته ازحوزه صلاحیت آنان وحوزه حکومت قوانین مذهبی خارج بوده ودرصلاحیت دادگاههای دولتی یا قضاة عرفی قرار میگرفته است. ولی برخلاف بعضی دیگر ازمحققین عقیده دارندکه اکثریت قضاة ازپیشوایان مذهبی انتخاب میشده‌اند وقدرت قضائی بیشتر دردست روحانیون بوده وحدود صلاحیت روحانیون بسیار وسیع بوده وحتی قسمتی ازقوانین مدنی نیزبوسیله آنان تدوین میشده ودراغلب دعاوی قضاوت بعهده مغها یعنی پیشوایان مذهبی وعلمای شریعت زردشت بوده است.

دسته اخیر اینطور استدلال میکنندکه چون قانون عبارت ازشریعت است ودانایان وبینایان بامور ورموز ناموس وقانون وشریعت دسته وصنف مؤبدان (روحانیون) بوده‌اند بنابراین همانطوری‌که تا عصر اخیر علماء وروحانیون مصدر ومرجع حل‌وفصل امورقضائی بوده‌اند دردوره ساسانی هم دادرسی وقضاء دردست طبقه مؤبدان بوده است ودرعین حال‌که مؤبد پایداری امورشریعت وجنبه معنوی مذهب وحفظ ونظارت اصول‌آن را درجامعه بعهده داشت دعاوی واختلافات مردم نیز با نظر او قطع وفصل میشد بدین جهت قاضی همان عالم دینی وعالم دینی هم همان قاضی بوده است بخصوص‌که‌کسی جز روحانیون ازعلوم دینی اطلاع نداشته ومیتوان گفت علم اصولاً منحصر ومختص آنها بوده است.

بقول یکی ازنویسندگان غرب (درزمان ساسانیان‌که یک‌نوع تجدید حیات ملی بوجود آمد) روحانیت یکمرتبه قدرت زیاد بدست‌آورد وبمذهب تشکیلاتی داد. کتب مذهبی تدوین یافت ومذهب وروحانیت پشتیبان تخت وتاج وموجب تقویت آن شد.

کریستن سن راجع به روحانیون مینویسد:

درزمان ساسانیان مردم روحانیون را احترام مینمودند وبا نظر تکریم بآنها مینگریستند وکارهای عمومی مطابق دستورآنها تنظیم میشد ومخصوصاً روحانیون باموركسانیکه دعوائی‌داشتند بادقت ومطالعه رسیدگی نموده وتصمیم میگرفتند وهیچ چیز نزد ایرانیان قانونی وصحیح نبود مگر

آنچه مورد تصدیق یکی ازروحانیون واقع میشد .

این معنی را آگاثیاس هم بیان کرده است[1].

آگاثیاس میگوید : «همه کس مغان را تجلیل میکنند وبا احترامی زائدالوصف بایشان مینگرد وانجام امور کسانی که معامله یا محاکمه‌ای دارند بدست ایشانست وهیچ امر بعقیده ایرانیان صورت شرعی ندارد مگراینکه بتصدیق وتأیید یکی ازمغان برسد» .

ازتحقیقاتی که بعمل آمده معلوم شده روحانیون علاوه برانجام وظائف مذهبی وقضائی وظائف دیگریهم بعهده داشته‌اند ازقبیل نظارت درامور مالیاتی وانجام معاملات وقبول قیمومت وامور مربوط باحوال شخصیه مانند اجرای عقد ازدواج وامور مربوط بارث ووصیت .

خلاصه آنچه مسلم است دردوره ساسانی روحانیون مورد اعتماد مردم بوده‌اند واحترام زیادی داشته‌اند وقضاوت ومعاملات وانجام امور مربوط باحوال شخصیه بعهده آنها بوده است وبطورخلاصه باید گفت آنها درحقیقت هم پیشوای مذهبی بوده‌اند وهم قاضی وقیم ووصی وهم کار سردفتران امروزی را انجام میداده‌اند وعلت این امرهم شاید این بوده که درمذهب زردشت اصول اخلاقی وحقوقی کاملاً بهم پیوسته بوده وازاین جهت قدرت قضائی عملاً دردست روحانیون قرارداشته که ضمناً حافظ علوم دینیه باشند .

موضوع دیگری که ازماتیکان مستفاد میشود اینست که بعضی محاکم اختصاصی برای طبقات خاصی ازقبیل عشائر (شبیه محاکم عشائری امروزی) وجود داشته که وجود این نوع محاکم ازآثار حکومت ملوك‌الطوائفی دوره اشکانی بوده است .

دراین دوره دادرسی متهمین نظامی وافسران با تشریفات خاصی درپیشگاه دادرس مخصوص موسوم به سپاه دادور (قاضی‌عسگر) انجام میگرفته است .

ازشرحی که لابورت (Labourt) درکتاب «عیسویت درامپراطوری

---

(۱) اگاثیاس (Agathias) مورخ یونانی است که تا سال ۵۸۳ میلادی میزیسته است و با اینکه ازمخالفین انوشیروان بوده درنوشته‌های خود او را ستوده‌است. این مورخ چون دسترسی به آرشیوهای زمان ساسانی داشته بعضی مطالب جالب را درتاریخ خود گنجانده است .

ایران» درقسمت مربوط بشهداء مسیحی نوشته معلوم میشود دربعضی ازدادرسی‌ها یکنفر بیان ادعا مینموده ودرحقیقت وظیفه دادستان دادگاه رابعهده میگرفته است چنانکه لابورت راجع بمحاکمه یکنفر کشیش عیسوی موسوم به مارابا که متهم به‌تبلیغ ودعوت زردشتیان به عیسویت بوده مینویسد: «متهم بحضور مؤبدان احضارشد – ریاست محکمه برعهده مؤبد بزرگ موسوم به دادهرمزد بود ودونفر ازنجباء یکی شهرداد ودیگری رادبران بیان ادعا نمودند وبعداز تحقیقات مؤبد بزرگ اورا محکوم کرد وبا اجازه پادشاه متهم را برئیس زندان تسلیم نمود» .

اجمالاً باید گفت که دراین دوره نظم وترتیب قضاء وحجم قوانین ومقررات کاملتر وبیشتر ازدوره هخامنشیان بوده است ودراجرای عدالت واحقاق حق دقت زیادتری مبذول میشده است بهمین جهت دردعاوی مهم برای جلوگیری ازاشتباه وبمنظور صدور رأی بحق غالباً دادگاه ازچند نفر دادرس تشکیل میشده است .

هنگامیکه عده قضاة ازدوتن بیشتر بودند رأی اکثریت مناط اعتبار بود – بعلاوه معلوم میشود قضاة دارای معاون هم بوده‌اند .

همواره قضاة محکمه بعد ازصدور رأی مکلف بودند که حکم صادره را برای ثبت پیش رئیس قضاة بفرستند .

دردینکرد مسطور است که برای قدرت اجرای حکم دونفر قاضی باید آنرا امضاء نمایند .

دارمستتر هم درمقدمه‌ای که بر اوستا نوشته باین موضوع اشاره کرده است .

دربعضی اوقات بمنظور دقت بیشتری هیئتی ازقضاة که درجات آنها مختلف بود بموضوع رسیدگی میکردند .

دردعاوی طبق رویه‌ای که معمول بود دادرس قبلاً پیشنهاد صلح وسازش مینمود هرگاه سازش انجام نمیشد ازهریك جداگانه میخواست که با درنظرگرفتن اصول مذهب حقیقت قضیه را بیان کنند وآنان را متذکر مینمود که هرگاه کذب اظهاراتشان ثابت شود باید کسی که دروغ گفته چهار برابر مورد ادعای طرف را بعنوان خسارت بپردازد .

مقام دادرس آشتی (داورصلح وسازش) وداور عادی یکی ازهفت

منصبی بود که درمیان خانواده‌های هفتگانه واگذار شده بود[1] .

درمواقع لزوم گواهان طرفین احضار میشدند زیرا تا جزئیات دعوی کاملاً درنظر دادرسان روشن نمی‌شد حکم دادگاه درآن موضوع صادر نمی‌گشت .

طبق اصول وسنّت ، دادرس مجبوربود که مطابق قانون محاکمه را جریان دهد ومواظب اجرای عدالت باشد ومستدلاً حکم صادرنماید .

این معانی ازجملات دینکرد که میگوید :

«برخلاف قضاة آن دنیاکه عالم بهمه چیز هستند وازروی علم خود قضاوت مینمایند قضات این دنیا باید پس‌ازشنیدن گواهی گواهان وبیانات شاکی ومتهم حکم صادر نمایند زیرا چون قاضی این دنیا عالم بهمه امور نیست باید بادّله طرفین توجه نماید» .

ازماتیکان هزارداتستان استنباط میشود که دردعاوی حقوقی طرفین میتوانسته‌اند مشاور داشته باشند یـا نماینده (وکیل) تعیین کنند . وکلا نمیتوانستند بیش‌ازاجرت مقرر ازموکل خود چیزی مطالبه کنند زیرا اجرت وکلا به نسبت مدعی به بموجب مقرراتی معین شده بود .

دردعاوی جزائی بخصوص محاکمات جنائی حضور شاکی (برای توضیحات) ومتهم (برای تحقیقات واستماع دفاع او) الزامی بوده است .

درقانون برای دادرسان مهلتی برای دعوت گواه پیش‌بینی شده‌بود ومدت جریان دعوی بموجب قواعد معینی محدود بود وقضاة ملزم بودند که پس‌ازاستماع بیانات طرفین رأی خودرا صادرنمایند .

اگر احیاناً یکی ازدادرسان حکمی برخلاف حقانیت صادر وبنا بمنفعتی حقی را باطل یا باطلی را بصورت حق جلوه میداد ممکن بود فوری برعلیه او اقامه دعوی نمود .

دریکی ازنسکهای اوستا (نیکاتوم) طرز رسیدگی واحضار شهود

---

(۱) درزمان ساسانیان نیز آئین قدیم‌که بعضی ازاعمال و مناصب بمیراث برؤسای خانواده‌های هفتگانه تعلق داشتداست دیده میشود : مثلا خاندان «ارتیبدس» صاحب رتبه شاهی است و نهادن تاج برسر شاه نیز خدمت آنست – دیگری موکل امور نظامی است سومی امور کشوری را اداره میکند دیگری محاکمات بین متداعیین را فیصله میدهد پنجمی فرمانده سوارانست ششمی متعهد وصول خراج رعایا و هفتمی مأمور تهیهٔ مهمّات نظامی است .

وطرح شکایت وموضوع حضور وعدم حضور طرفین معین شده بود .
دادگاه وحکمی که ازآن صادرمیشد بسیار محترم بود وهیچکس حق نداشت که خود مستقیماً داد خودرا ازظالم بستاند ، واگر دادگاه حکمی میداد اصحاب دعوی ناگزیر ازاطاعت آن بودند .
دادگاه میتوانست ازمدعی قبل ازرسیدگی به دعوی وی وثیقه‌ای بخواهد (یعنی مثل امروز بعنوان خسارات احتمالی قرار تأمین صادرنماید) واگر مدعی مخالف رأی محکمه رفتار میکرد محکمه به ضبط وثیقه دستور میداد واگر بازهم مدعی درمخالفت اصرارمیکرد حق وی برمدعی به (اگر حقی داشت) ساقط میشد ویا به مجازاتی دیگر اورا محکوم میکردند .
رویهمرفته درهرموردی که تخلفی ازحکم محکمه مشهود میافتاد متخلف بمجازاتی نظیرآنچه ذکرشد محکوم میشد .
مقررات وسنت دادرسی طوری بوده که ازکُندی جریان محاکمات جلوگیری میکرده است وقاضی نمیتوانسته بمیل خود جریان دعوی را طولانی نماید زیرا دربیان ادعا ودفاع هیچیك ازطرفین حق نداشته‌اند مطالبی خارج ازموضوع بیان کنند . وقاضی نیزمکلف بوده ازگفتگوهائی که ارتباط با دعوی نداشته جلوگیری کند .
یکی ازوظائف سنگینی که اجرای آن عهده شاهنشاه میبود مواظبت دقیق ازرفتار وکردار دادرسان بوده است .
احکامی که دادرسان نواحی صادرمیکردند ممکن بود مورد رسیدگی مجدد دادرسان مرکز قرارگیرد ومحکوم علیه میتوانست ازحکم قضاة مرکز به پیشگاه شاهنشاه که درحکم محکمه یا دیوانعالی آنزمان بوده شکایت کند واین آخرین مرحله یعنی مرحله (فرجامی) احکام بوده وهرحکمی صادر میگشت فوری اجراء میشد .
ولی مطابق قاعده وآئینی که معمول ومرسوم بود بعضی اوقات امکان داشت ازفرمان شاهنشاه یکبار دیگرهم ازخود او استدعای تجدیدنظر ویا باصطلاح امروز اعاده محاکمه نمود .
هرچند شاه آخرین مرجع قوه قضائی بشمارمیرفت وبا اینوصف نباید حکمی که ازطرف او صادر شده‌بود قابل تجدیدنظر یا اعاده محاکمه باشد ولی چون پادشاهان خودرا درمقابل خدا وقانون مسئول میدانستند وباجرای عدالت مقیّد بودند وازنظراحتیاط که مبادا خدای‌نخواسته حکمی‌را

که صادر کرده‌اند خلاف حق وعدالت باشد اجازه داده بودند که هر کس میتواند درصورت عدم رضایت ازحکم صادره دوباره بخود او شکایت کند .

اگرچنین تقاضائی پذیرفته میشد شاه ازتخت خود بزیرآمده موضوع دعوی را پیش مؤبدان مؤبد طرح میکرد وهرگونه تصمیمی اعم ازفسخ یا تأیید حکم ازطرف مؤبدان مؤبد اتخاذ میشد آن تصمیم قطعی ولازم‌الاجراء بود وبا توجه باین مطالب است که نگارنده این تجدید رسیدگی را بمنزله اعاده محاکمه که امروز درقوانین غالب ملل پیش‌بینی شده میداند .

ازتوضیحات بالا میتوان نتیجه گرفت که دردوره ساسانی دادرسیها یك درجه‌ای نبوده ومراحل مختلفی را بنا بطبع وسنخ واهمیت دعاوی می‌پیموده است .

همه مورخین ومحققین معتقدند که بعضی از شاهنشاهان ساسانی خودرا درمقابل قانون مسئول میدانستند وباجرای عدالت علاقمند بودند ونمیخواستند ازلحاظ اجرای قوانین تفاوتی بین آنها وسایر مردم باشد ازاین جهت برای تظلم ازشخص پادشاه وبردن شکایت ازاو بمحضر قضاة منعی وجود نداشت . بعلاوه خود پادشاهان برای اینکه تحت تأثیر هوا وهوس واقع نشوند اغلب امورمربوط بخود وخویشان‌نزدیك خودرا به رأی دادرسان ودادگاههای قضائی واگذار میکردند چنانکه میگویند وقتی زن اردشیر به تحریك برادرانش درصدد مسموم کردن اردشیر (قاتل پدر خود) برآمد وتوفیق انجام کاررا پیدا نکرد اردشیر با وجود یقینی که بعمل زن خود داشت شخصاً درصدد انتقام ومجازات او برنیامد وقضاوت را بمؤبدان مؤبد رجوع نمود . اوهم حکم قتل زن راکه قصد مسموم کردن شاه را داشته وموضوع هم به ثبوت رسیده بود صادر کرد . لیکن چون زن حامله بود وجنین هفت ماهه گناهی‌نداشت مؤبد درخواست عفو اورانمود ولی‌نتیجه‌ای نبخشید وبرای اجرای عدالت ، قاضی آن زن را درخانه خود پنهان کرد تا وضع حمل نماید بعد روزیکه اردشیر ازنداشتن اولاد شکوه میکرد مؤبد موضوع پنهان کردن زن ووضع حمل ونتیجه آنراکه پسری بود افشاء کرد . اردشیر بعد ازآزمایش شاپور ازداشتن چنین پسری خشنود شد واورا ولیعهد کرد . (ازکارنامه اردشیر بابکان وشاهنامه وروایات ایرانی) .

نکته‌ای که درخاتمه این‌بحث باید اضافه شود اینست که خود سلاطین هم‌گاهی بخصوص درامورجزائی عهده‌دار قطع وفصل دعاوی میشدند ودر

قسمت‌های جزائی حکم صادرکرده وبموقع اجراء میگذاشتند ونکته جالب توجه‌اینکه دعاوی که زائد برچهل سال ازآن گذشته‌بود مورد رسیدگی واقع نمی‌شد ومردود بود وازین معنی استفاده میشودکه مانند مقررات امروزه مرور زمان نسبت بدعاوی رعایت میشده است .

قدرت قضائی پادشاهان هرچند محدود نبود ومردم آنها را صاحب روح وجسم خود میدانستند ولی آنان کمتر ازاین قدرت استفاده میکردند وامور قضائی را بدادرسان وروحانیون واگذار میکردند ومراقب بودندکه که عدالت واقعی میان رعایای آنها اجرا شود .

درامورقضائی پادشاهان وقتی خود بقطع‌وفصل دعاوی میپرداختند وامور قضاء را بعهده میگرفتند همواره با رئیس قضاة ومؤبد بزرگ که به قانون ومقررات کشورآشنائی کامل داشتند مشورت میکردند .

فصل نهم

ادلّه اثبات دعوی[1]

مستفاد ازمجموعه واتیکان هزار داتستان اینست که طرز رسیدگی درمراجع شرع وعرف شبیه هم بوده‌است .

وقتی شکایت (اعم ازمدنی یا جزائی) درمحضر قاضی طرح میشد قاعده این بودکه بدواً شاکی یا مدعی باید دراطراف شکایت یا ادعای خود توضیحاتی بدهد ودلائل صحت اظهارات خودرا ابراز دارد .

ادلّه اثبات دعوی عبارت بود از دلیل کتبی یا شفاهی (اقرار) . گواهی گواه وآزمایش جسمی (ور) که بعضی آنرا بقضاء الهی تعبیر کرده‌اند.

درسوره نیکادوم که یکی از هفت سوره داتیك است، راجع بطرق رسیدگی قضائی وانواع دادرسی‌ها و استماع گواهی و قسمتی ازآن راجع بموضوعات جزائی جرح و ضرب وتأثیر اراده درجرائم وهمچنین جرائم

---

(۱) راجع باینقسمت علاوه بر منابع مذهبی و تاریخی دیگر قسمت‌های عمده مخصوصاً از ماتیکان و مجموعه‌های غیرچاپی آقای دکتر حسن امامی (امام جمعه) و آقای دکتر محمد حسین علی‌آبادی استفاده شده است .

صغار وبرده وآزمایش جسمی (قضاء الهی) بحث مینماید وبین دلیل کتبی وشفاهی فرق میگذارد .

از تلموذ استنباط میشودکه ایرانیان روابط مهم حقوقی خود را بصورت اسنادکتبی‌تنظیم میکردند. دلیل‌شفاهی یعنی اقرار درمحکمه قدرتش از دلیل کتبی کمتر نبوده است ولی بعضی معتقدندکه اقرار در امور جزائی (درست مانند امروز) دربعضی موارد به‌تنهائی کافی نبوده وباید با دلیل یا اقلاً قرینه واماره توأم میشد .

امروزهم عقیده براین‌است که دربعضی‌موارد اقرار به‌تنهائی درامور جزائی کاشف حقیقت نیست مگراینکه با دلیل یا قرائن دیگر همراه باشد.

گواهی گواهان بخصوص درمحاکم شرعی ارزش زیادی داشته است زیرا تصوّرنمیرفته کسی که پیروآئین زردشت ومقید براستگوئی‌است مبادرت بادای‌گواهی دروغ نماید . روی همین اعتماد و اطمینان بوده‌که گواهی برادر را درمورد برادر وگواهی زن را درمورد شوهر می‌پذیرفته‌اند .

قاعده‌کلی این بوده‌که سه‌نفر برای اثبات قضیه شهادت بدهند ولی ازماتیکان هزارداتستان استنباط میشودکه درجنحه‌های غیرمهم گواهی دونفر کفایت میکرده است.

از بررسیهائی‌که بعمل آمده معلوم‌گردیده اثبات دعوی یا شکایت بوسیله اقامه شهود نوعاً از نظرسنخ دعاوی واز حیث وضعیت و شرائط آن و تعدادگواه تفاوت داشته و حتّی موقعیت اجتماعی‌گواه یا محل واقعه درینخصوص مؤثر بوده است.

مثلاً برای استرداد مال مسروقه اگر مالك دوگواه اقامه میکرد برای صحّت ادعایش که او مالك آن مال‌است کافی بوده است.

درمورد اتفاقاتی‌که دربیابان واقع میشدگاهی بگواهی یکنفرقناعت میکردند وگواهی یك‌نفر روحانی یاکسی‌که درموضوع دعوی تخصّص‌داشته برای اطمینان قاضی بصحّت دعوی‌کفایت می‌نموده است .

برعکس‌گاهی هم اقامه عده زیادی‌گواه برای اثبات امر لازم بوده است ودربعضی دعاوی‌گواهی‌گواه با اقامه دلیل یا قرینه دیگرتکمیل میشد .

بهرحال موقعی‌که برای اثبات دعوی بگواهی‌گواهان استناد میشده یا بعبارت دیگر تنها وسیله اثبات دعوی‌گواهی‌گواهان بوده است برحسب اهمیت دعوی ومقام وموقعیت شهود ممکن بوده عدّه شهودکم وزیاد شود وگاهی تا ۱۲نفرگواه برای اثبات موضوع لازم باشد .

قاعده براین جاری بودکه در هنگام حضور خواهان قاضی از او پرسش میکرده آیا بگفته‌گواهان تسلیم است یا خیر ؟ درصورتیکه خواهان اظهارمیداشت که‌بگفته‌گواهان تسلیم‌است قاضی برطبق‌گواهی‌آنان درموضوع دعوی حکم خودرا صادر ودستور اجراء میداد .

مراسم بازجوئی در دوره ساسانیان مانند امروز معمول بوده وقاضی برای روشن‌شدن موضوع ازطرفین پرسشهائی مینموده است ولی باید متوجه بودکه دربازجوئی از بیدینان دادگاههای عادی عموماً مداخله نمیکردند وبازجوئی آنها یا بعهده مرزبانان یا صاحب قدرتان شهرستان بوده ویا اکثر برعهده انجمن‌های خاصی بوده‌که دربار تعیین میکرد وعموماً مؤبدان درآن انجمن حائز مقام اول بودند .

راجع ببازجوئی درآن دوره لابور (Labourt) درکتاب (مسیحیّت درایران) مینویسد :

«شاه وسرهنگان ومؤبدان‌گروههای محبوسین را دنبال خویش میبردند تا هروقت‌که بنظرشان مناسب‌آید ایشان را استنطاق‌کنند . »

در امور جزائی درحین بازجوئی اگر لازم بود بازپرس بوعده و وعید وحتی تهدید متوسل میشد تا متّهم را باقرار درآورد .

قرائن وامارات :

عدم حضور طرف دعوی با اطلاع از وقت وبی‌اعتنائی او بدعوت محکمه قرینه صحّت دعوی بشمار میرفت وهرروزی‌که میگذشت مثل این بودکه یکنفرگواه بنفع مدعی‌گواهی داده باشد معمولاً دراینگونه مواقع مدعی سه روز متوالی از بام تا شام درمحضر قاضی یا قضاة محکمه بانتظار آمدن طرف دعوی‌که دعوت شده بود می‌نشست اگر طرف حاضر نمی‌شد وپاسخی هم نمیداد هرروز مساوی یك‌گواه محسوب وقاضی ملزم بود برطبق ادعای مدعی حکم بدهد .

بنظر نگارنده برای اینکه تکلیف دعوی معلوم شود قاضی مکلف بوده‌که طبق ادعای او حکم صادر نماید ولی تردید نیست‌که این حکم قطعی نبوده و درصورت تقاضای خوانده مورد رسیدگی مجدد واقع میشده است زیرا اصول رسیدگی‌ها برمبنای عدالت‌بوده واعتقاد بآن‌اصول اجازه نمیداده که فقط دراثر عدم حضور طرف‌که شاید عذر موجّهی داشته‌کسی را قطعاً محکوم کنند .

سوگند :

یکی از وسائل اثبات دعوی هم سوگند بوده است . طبق دستور اوستا سوگند باتشریفات مخصوصی وبطرق مختلف بعمل میآمده است.

مانند گذشتن ازروی آتش ، گذاشتن آهن گداخته روی زبان . . .

کسی‌که میخواست سوگند یادکند اول سر تن خودرا درآب فرو میبرد یعنی غسل میکرد بعد لباس تمیزی می‌پوشید وموبد در دائره‌ای‌که گرد او میکشیدند می‌نشست آنوقت شمشیری درمقابل صورت او میگرفتند ویکی از اوراد مذهبی میخواند درینموقع مجمری میآوردند و درآن عود میسوزانیدند وطشتی پاك پر ازآب میکردند ومقداری نان درآن میانداختند آنگاه مراسم سوگند بعمل میآمد وکسی‌که باید سوگند یادکند پس‌از ستایش خداوند ومعرّفی خود باکمال ادب باهورامزدا سوگند یاد میکردکه مثلاً چنین جرمی‌را مرتکب نشده یا چنین‌مالی‌را ازشاکی نربوده‌است وامثال‌این.

درکتاب روایات زردشتی‌که توسط داراب هرمزد جمع‌آوری شده راجع به چگونگی سوگند چنین ذکرشده است :

«مؤبدان آذرباد مهراسپندگفت : اگر شما را براستی ودرستی دین پاك نیك مزدیسنا شکّی است – من سوگند راجع بدرستی آن یاد میکنم تا تردید برطرف شود – کسانی‌که تردید داشتند گفتند شما چگونه سوگند یاد میکنی؟ او درپاسخ‌گفت ۹ من روی بگذاریدگداخته شود آنگاه من سر وتن را میشویم (غسل‌میکنم) شما روی‌گداخته را برروی سینه من بریزید اگر سوختم شما راست میگوئید واگر نسوختم من راست‌کردارم وشما باید دست ازکج‌روی بردارید وبدین مزدیسنا پایدار بمانید . پس‌گمراهان این شرط را پذیرفتند وآذرآباد درپیش هفتادهزار مرد سر وتن شست و ۹ من روی‌گداخته بر سینه او ریخته واو را هیچ رنجی نرسید پس‌از همه شبهه برخاست وبدین پاك ایمان آوردند.»

هرچند بنظرنگارنده این‌نوع سوگند خوردن بافسانه شبیه است ولی باحتمال قوی از اثر روحی آن قاضی حقیقت را درك میکرده است زیرا کسی‌که حاضر میشده روی‌گداخته روی سینه او بریزندکسی بوده‌که یقین براستگوئی خود داشته است برعکس دروغگو بوحشت میافتاده ودراین‌حالات روحی حقیقت را قاضی درك میکرده است .

آزمایش جسمی یا قضاء الهی : که درکتاب ماتیکان تحت عنوان ور (Ver) آمده وبعضی‌ها هم آنرا اردالی (Ordalie) نوشته‌اند عبارت

بوده ازاینکه مثلاً درموقع انکار وام بشقاب داغی را روی دست بگیرد – اگر کسی تن باینکار نمیداد باید دینی راکه ادعا شده بود می‌پرداخت .

یك‌نوع آزمایش جسمی چرخیدن روی پا ونوع دیگر فروبردن سر درآب وراه رفتن درآتش وامثال‌آن بوده است .

بعبارت دیگر این عمل‌که درایران قدیم ور (Ver) گفته میشده ویکی از ادلّه اثبات دعوی بشمار میرفته عبارت از آزمایشهای سخت جسمی بوده‌که خواهان یا خوانده برای اثبات ادعای خود بآن استناد میکرده‌اند واین‌کار وقتی بودکه آنها نمیتوانستند بطریق دیگر ادعای خودرا ثابت‌نمایند دراینگونه مواقع‌که‌کشف حقیقت مشگل بنظر میرسید قاضی ناچار بوده‌که انکارکننده را امتحان‌کند وباین‌وسیله حق را از باطل تشخیص دهد .

بعضی‌محققین آزمایش جسمی‌را بدونوع سرد (برسموکوریه) وگرم (گرموکوریه) تقسیم‌کرده‌اند .

آزمایش جسمی‌گرم عبارت بوده ازهمان راه‌رفتن درآتش – داخل نمودن دست درروغن داغ یاآب‌جوش وریختن‌آهن‌گداخته برقسمتی‌ازبدن.

آزمایش جسمی سرد عبارت بوده ازخوردن مقدار زیادی غذاکه معمولاً یك شخص عادی نمیتوانسته تحمل‌کند یا آشامیدن مقدار زیادی آشامیدنی زائد ازحدّ معمول ومتعارف . مواد خوردنی یاآشامیدنی را با مقدار معیّن حتماً یکی از رؤسای مذهبی باید تهیه میدید ونوع ومقدارآنرا او تعیین میکرد .

قسم دیگر آزمایش جسمانی سرد بریدن قسمتی از بدن بود و نیز گاهی بوسیله شاخه‌های مبارك هوم انجام میگرفت[1] بهرحال درمراسم‌آزمایش جسمی نیز مثل سوگند تشریفات خاص انجام میشد .

درکتاب ماتیکان (تألیف بولساراکه بزبان انگلیسی ترجمه شده‌است (ص۱۱٤ تا۱۲۵) راجع باین موضوع بحث شده‌است‌که برای مزید اطلاع خوانندگان چند نمونه آنرا ذکرمینمایم :

اگرکسی ادعائی برفرزند متوفّی داشته باشد و مدعی‌علیه (یعنی فرزندی‌که پدرش مرده است) اطلاعی راجع باین ادعا نداشته باشد مدعی میتواند از قاضی درخواست آزمایش جسمی نماید .

درینمورد مدعی‌علیه باید باتشریفات خاصی پا را بچرخاندکه ثابت

---

(۱) هومه همان گیاهی است‌که هندیهای قدیم آن را سومه مینامیدند و در میان پیروان زردشت درموقع عبادت بکار میرفت .

کند چیزی راجع بادعای مدعی نمیداند . بااینحال بمدعی اجازه داده شده که ادعای خودرا به‌نحو دیگری ثابت نماید .

درموقع اجرای آزمایش جسمی وصیّ و زن متوفیّ دیگر مجبور نیستندکه پرداختی از بابت ادعای مدعی بنمایند .

یك‌نوع دیگر ازآزمایش جسمی بنام (عذاب بشقاب) معروف است.

عذاب بشقاب اینست :

کسی‌که منکر بوده باید بشقاب داغی را برای مدت معینی روی دست میگرفته واگر حاضر نمی‌شد چنین‌کاری بکند باید فوری مورد ادعا را میپرداخت .

نکته‌ای‌که درآخر این بحث باید یادآور شود اینست‌که بعضی‌از محققّین سوگند وآزمایش جسمی‌را مخلوط‌کرده‌اند. هرچند هردو بامراسم مذهبی بعمل میآمده ودربعض موارد شبیه بهم بوده ولی تشریفات آن تفاوت داشته است .

درسوگند بطوری‌که‌گذشت پس‌از شست‌وشو وپوشیدن لباس تمیز (که بمنزله غسل وتطهیر) بوده است‌کسی‌که باید سوگند یاد میکرد نخست به تمجید ومدح آفتاب میپرداخت وسپس سوگند یاد میکرد .

دربرخی از نوشته‌ها آداب سوگند را چنین یادکرده‌اند :

کسی‌که باید سوگند یادکند نخست باید تطهیرنماید وبرسم در دست بگیرد وشیر یا آب مقدس بنوشد وازنان مقدس بخورد وسرود مهر[1] بخواند آنوقت بدین‌ترتیب ادای سوگندکند :

« من . . . . پسر . . . . درمقابل اهورمزدا بحقیقت سوگند یاد میکنم‌که مرتکب چنین . . . . یا مال فلان را نبرده‌ام یا به فلان بدهکار نیستم وقس علیهذا . . . . »

---

(۱) سرود مهر بدین مضمون بوده است : مهری‌که اطراف و بالا و پائین کشور است ستایش میکنم . مهری‌که تواناست و بنواحی ما حقیقت و صلح عطا فرموده و به هموطنان ما جان و مال بخشیده . مهری‌که مسلط بردشتهای پهناور است می‌ستایم تا او بیاری ما وگشایش کارهای ما توجه فرماید و به‌پیروزی و حیات لذت‌بخش هدایت نماید .

فصل دهم

شرائط قضات و مسئولیت کسانیکه برمسند قضاء می‌نشستند

قوّه مقننه امپراطوری قانون وضع میکرد. آنرا بتوشیح شهریار بزرگ می‌رسانید. باآنکه هیچکس مجاز نبودکه اصول عدالت را نادیده بگیرد کیفری شدید برای کسانی پیش‌بینی شده بودکه برمسند قضاء می‌نشستند واصول عدالت را پایمال اغراض خود میکردند.

این قاعده از دوران هخامنشی تا سراسر دوران ساسانی در ایران رواج داشت – نه‌تنها قاضی مکلّف بودکه دراحکام خود از غرض‌ورزی دوری جوید بلکه ملزم بودکه قواعد بیطرفی و عدالت را نسبت باصحاب دعوی دقیقاً رعایت کند – قاضی هنگامی‌که برمسند قضاء می‌نشست باید ازقالب خود بیرون آید وجز حق وقانون وجودی نشناسد واگر دلائلی قوی وکیفیّاتی نامتعارف اورا برآن داشت‌که‌کینه‌ای از متّهم در دل‌گیرد بایست از دادن رأی خودداری‌کند وقضاء را بدیگری بسپارد.

دراثر تعلیمات مذهبی و ایمان بخدا درآن عصر بقضاء اهمیت زیاد میدادند لذا اکثر قضاة را ازمیان علماء ودانشمندان وروحانیون انتخاب

مینمودند و کوشش میکردند که برای قضاء مردانی آزموده ، متّقی ، درست ، بی‌نظر ، بی‌طمع وعادل انتخاب نمایند واین شغل را هیچوقت بنادان وناپاك ونادرست نمیدادند .

درآئین زردشت داور دادگر ودرستکار وراست‌کردار مورد ستایش قرارگرفته وبیطرفی در دادرسی وقضاء از دستورهای اکید مزدیسنا است . عدل وانصاف در اوستا دارای مقامی بلند است ودر اغلب‌کتب مذهبی ازآن ستایش شده است چنانکه درمینوخرد حکمران دادگر وقاضی درستکار را بخداوند وفرشتگان تشبیه‌کرده است .

مطابق مندرجات دینکرد[1] داوری‌که در رسیدگی عمداً اشتباه‌کند یا درقضاء غرض بکار برد گناهی بزرگ مرتکب شده‌است وبمجازات سخت خواهد رسید .

درکتاب ارتا ویرافنامك تصریح شده‌که : «روان قاضی نادرست وظالم بعداز مرگش در دوزخ واژگون وبا یك‌پا آویخته وچشمان وزبانش بیرون‌کشیده شده و بدنش‌با سیخهای آهنین مورد شکنجه و عذاب قرار میگیرد وبربدنش سیخهای آهنین‌کوبیده میشود . »

برعکس دینکرد قاضی عادل را ستوده ومیگوید :

«روان داور دادگر و امین را فرشتگان در روز واپسین بمنزل فرح‌بخش (خلد برین) جای میدهند . »

دراین دوره درانتخاب قضاة بخصوص قاضی‌القضاة‌که بمنزله وزیر دادگستری بوده است دقّت زیاد بعمل میآمده ودادرسان تا واجد صلاحیت کامل نبوده‌اند بدان‌سمت برگزیده نمیشده‌اند .

---

(۱) دینکرد یا دینکرت کتابی است از آداب و رسوم و سنن و تاریخ‌وقواعد و مسائل دین زردشتی‌که درقرن سوم هجری وسیله یکی از پیشوایان بزرگ زردشتی بنام (آذر فرنبغ پسر فرّخزاد) در نه مجلد نوشته شده است .

– این کتاب جامع‌ترین و بزرگترین مجموعه‌ایست‌که دربارهٔ اصول مذهب زردشتی بزبان پهلوی تحریر یافته و نویسندگانش مدعی هستندکه کتاب مزبور را ازروی بیانات خود زردشت نوشته‌اند ولی بعضی محققین معتقدندکه این‌کتاب از روی اسناد دوره ساسانی تنظیم شده است .

– اهمیت دینکرت بعلت آنست‌که خلاصه نسکهای اوستائی اصلی در آن منعکس است .

– بیشتر اطلاعات ما از اصول حقوقی اوستا یعنی نسکهای داتیك آن کتاب ازتلخیصی است‌که ازآن نسکها در دینکرد منعکس شده است .

درکتاب التّاج جاحظ مسطور است که درزمان شاپور ذوالاکتاف مؤبد مؤبدان درگذشت برای اینکه مملکت بدون قاضی القضاة نباشد ازاطرافیان وی مردی را نشان دادند که برای این کار صلاحیت داشت روزی شاپور قاضی مزبور را دعوت کرد که با وی طعام صرف کند وغذا را نصف کرده بقاضی توصیه نمود که همان نصف را خورده وبغذای دیگر دست دراز ننماید قاضی بعداز اینکه قسمت خودرا خورد از غذاهای دیگر نیز مقداری تناول کرد شاپورهم نگاه میکرد وبعد از غذا گفت :

«من شره بین یدی الملك الی الطعام کان الی اموال الرّعیه والوضعا اشدّ شرها» واو را بدان سمت انتخاب نکرد .

چون امور دادگستری در زمان ساسانیان از اهمّ امور بشمارمیرفته ومورد توجه خاص شاهنشاهان بوده است درانتخاب قضاة مراقبت کامل میشده و سعی داشته اند که قاضی حتماً عادل پرهیزکار و آشنا بحقوق وعلاقمند باجرای عدالت باشد .

آمین مارسلین (Ammien Marcellin) مینویسد : رومیها اشخاص بی اطلاع را برمسند قضاء می نشاندند وبرای مشورة پشت سر آنها ناطقین وعلماء حقوق قرار میگرفتند ولی ایرانیها این ترتیب را مسخره میدانستند ومعتقدبودند که خود قاضی باید بقدری عالم ومجرّب باشد که بمشورة محتاج نباشد .

از ماتیکان هزار داتستان مستفاد میشود که از شرائط رسیدگی بدعوائی که یك طرف آن زن بوده متأهل بودن قاضی بوده است یعنی قاضی مجرد نمیتوانسته بدعوائی که یکطرف آن زن بوده رسیدگی نماید .

فصل یازدهم

بزهها در دوران ساسانی

بطوریکه درفصل مربوط به هخامنشیان بیان شد درآن‌زمان بزهها مانند امروز در جائی طبقه‌بندی واحصاء نشده است ولی ازتحقیقات محققین و بررسی‌هائی‌که روی وقایع تاریخی بعمل آمده بخصوص از تقسیم‌بندی اوستا معلوم میشودکلیه بزهها دارای یکی ازسه عنوان زیر بوده‌است :

۱ – تقصیر نسبت بخداوند (کفر . ارتداد وبدعت در دین) .
۲ – تقصیر نسبت به پادشاه (طغیان . نافرمانی . سوءقصد وغیره) .
۳ – تقصیر نسبت بافراد (قتل . ضرب وجرح وغیره) .

درآن‌دوره قسمت اول بجرائم مذهبی انحصار پیدا میکرده وکسانی مورد تعقیب قرار میگرفته‌اندکه نسبت بخداوند ودین زردشت‌که دین رسمی عصر ساسانی بوده مرتکب‌کفر یا ارتداد یا بدعت شده باشند .

قسمت دوم جرائم مربوط بپادشاه وکشور را شامل میشده است . بعضی از بزههای عرفی از قبیل بزههای نظامی وسیاسی را باید جزء این قسمت بشمار آورد ولی قسمت سوم بقیه جرائم را اعم از مذهبی وغیرمذهبی

ازقبیل قتل – ایراد ضرب وجرح[1] . دزدی . غارتگری . راهزنی . زنا . لواط . سوزاندن نعش . جادوگری وامثال آنرا دربرمی‌گرفته است .

---

(۱) درمورد جرح و ضرب در اوستا تقسیم‌بندی منظمی مشاهده میشود . این تقسیم‌بندی برمبنای شدت و ضعف ضرب وجرح برمحل ورود آنست و بهمین‌جهت اوستا برحسب اهمیت عضو مجروح و اثر آن درفعالیت انسانی مجازاتی خفیف یا شدید تعیین کرده است . اوستا بدن انسانی‌را به هفتاد و شش قسمت تقسیم‌کرده و برای جرح و ضرب بهرقسمت حکمی مقرر داشته است . دراین احکام مجازات ضرب یا جرح ساده تا نقص عضو و جرح منتهی بفوت پیش‌بینی شده است .

فصل دوازدهم

کیفرها در روزگار ساسانیان

بعضی از کیفرها در روزگار ساسانیان مانند دوره هخامنشی بسیار شدید بوده‌است ولی باید دانست که کیفرهای شدید فقط درباره فراریان ارتش وخیانت‌کاران نسبت بکشور وراهزنان اجرا میشده است .

اگر کسی مرتکب تقصیر نسبت بخدا و دین و پادشاه و کشور میشد مستحق مجازات اعدام[1] بود ولی مجازات تقصیر نسبت بافراد تفاوت داشته وتقریباً مجازاتی که در اوستا پیش‌بینی شده شبیه بقواعد ومقرراتی است که دراسلام مقررشده یا باصطلاح طبق اصل تالیون Taleion مثلاً مجازات

---

(۱) مجازات اعدام با دارزدن - تخماق‌کردن - گردن‌زدن - سنگسارکردن - پوست‌کندن و بستن مجرم باسب سرکش یا انداختن او زیر پای پیل و امثال آن بعمل میآمده است .

- درتاریخ مختصر مشیرالدوله درمورد مجازات دختر پادشاه حرّان که به‌پدر خود خیانت کرده وشهر را به شاپور اول تسلیم کرده بود مینویسد : مورخین خارجی نوشته‌اند دختر را بامر شاه بجلاد سپرد - جلاد گیسوان دختر را بدم اسب سرکش بست و اسب را رها کرد .

زدن سیلی یا ایراد جرح زدن سیلی یا مجروح کردن مرتکب بوده است . اگر کسی مرتکب عمل نامشروعی میشد مجازات آن قطع آلت تناسلی و مجازات سارق قطع دست بوده است . ولی نکته قابل ذکر اینست که ناقص کردن مقصّر مثل بریدن گوش وبینی وامثال آن در جزو جزاهای اوستائی ذکر نشده واین نوع مجازاتها درزمره مجازاتهائی عرفی بوده است چیزیکه قابل توجه ودقت بنظر میرسد اینست که بیشتر کیفرهای معیّنه در اوستا تناسب با بزههائی که آن کیفرها برای آنها تعیین شده است نداشته وبعلاوه شامل کلیه جرائم آن زمان نبوده است .

از تحقیقاتی که بعمل آمده معلوم شده که چون مجازاتهای اوستا با جرائم ارتکابی تناسب نداشته ودربعض مورد بسیار شدید ودرموارد دیگر بسیار خفیف و بی‌تناسب بوده کم کم سلاطین ساسانی برای تعدیل و تناسب مجازات قوانینی وضع واز اجرای مجازاتهای اوستائی صرف‌نظر وطبق آن مقررات حکم بمجازات میداده‌اند . بهرحال قوانین عرفی موضوعه ازطرف پادشاهان قوانین اوستائی را تکمیل یا جای‌نشین بعض ازآنها میشده است.

برخی از نویسندگان مدعی هستند (مانند امانیوس) که درآنموقع دربعضی ازکیفرها تعاون منفی وجود داشته است باین معنی که گناه یکنفر گردن‌گیر خویشان او میشده وجرم ناشی از فرد را ناشی از خانواده او میگرفتند . بعبارة دیگر تمام افراد خانواده درمقابل جرم ارتکابی يك نوع مسئولیت اجتماعی داشته‌اند واین مسئولیت ناشی از وحدت وپیوستگی تمام اعضاء خانواده بوده است - احتمال میرودکه این نوع مسئولیت مربوط بدوره پارتها بوده و الا زمان ساسانیان آثار زیادی از تعاون منفی دیده نمی‌شود وتنها درمورد مسئولیت جزائی ابوین‌وقیّم نسبت بجرمهای ارتکابی صغیر بیشتر ظهور داردکه علت آنهم شاید مربوط به‌تسلط آنها برصغیر ووظائفی است‌که نسبت به‌تربیت او دارند .

بدیهی است تعاون منفی در حقوق اولیه کلیه ملل موجود بوده وتدریجاً روی اصول عدالت اخلاقی ازمیان رفته است .

بطوریکه ازنامه تنسرکه بحاکم طبرستان مینویسد برمیآید در دوره ساسانیان بخصوص زمان اردشیر وانوشیروان تغییرات‌اساسی ومهمی درقسمت تعدیل کیفرها رخ داده واز شدّت بعضی ازکیفرها کاسته شده ودرحقیقت رفورم کاملی درقسمت مجازاتها بعمل آمده است .

رفورم انوشیروان از شدّت و خشونت قانون اوستاکاست و فکر

اقتصادی ونفع اجتماع را دربر داشت بعلاوه در اجرای مجازات سن مجرم و زن ومرد بودن اورا هم درنظر گرفت .

قسمتی ازنامه نامبرده که مربوط به‌قسمت‌های کیفری دوره ساسانیان است عیناً نقل ونکاتی چند از آنرا تشریح مینماید زیرا این‌نامه که قدیمترین سند تاریخی دوره ساسانی است برای مطالعه بزهها وکیفرهای روزگارآنان معتبرترین مستند بشمار است .

تنسر می‌نویسد : « . . . . عقوبات بر سه‌گناه است : یکی میان بنده وخدای عزّاسمه که ازدین برگردد وبدعتی احداث‌کند در شریعت ویکی میان برادران دنیاکه یکی بردیگری ظلم‌کند ویکی میان رعیت وپادشاه‌که مرتکب عصیان یا خیانت یا غش شود .

دراین هرسه شهنشاه سنتی پدید آورد بهتر ازآن پیشینگان چه در روزگار پیشین هرکه از دین برگشتی حالا و عاجلاً قتل و سیاست فرمودندی[1] شهنشاه فرمودکه چنین‌کسی را بحبس بازدارند وعلماء مدت یکسال بهروقت او را خوانند ونصیحت‌کنند و ادلّه وبراهین بر او عرض دارند وشبه را زایل‌گردانند اگر به توبه وانابت واستغفار بازآید خلاصش دهند واگر اصرار واستکبار اورا براستدبار دارد بعداز آن قتل فرمایند .

دوم – هرکه در ملوك عصیان‌کردی یا از زحف (هجوم وحمله درصف قتال) هیچ را امان بجان نبودی شهنشاه سنّت پدیدکردکه از آن طایفه بعضی را برای رهبت بکشند تا دیگران عبرت‌گیرند وبعضی را زنده گذارند تا امیدوار باشند بعفو میان خوف ورجاء قرارگیرند واین رأی را شاملتر است اصلاح جهانداری را .

سوم – آنکه بروزگار سابق سنّت آن بود که زننده را باز زنند وخسته‌کننده را خسته کنند (اجرای اصل تالیون) وغاصب وسارق را مثله کنند و زانی را همچنین سنّت فرمود نهادن‌که جراحت وغرامت (هردو صدور یابد) .

---

(۱) قبلا مجازات ازدین‌برگشتگان اعدام فوری بود و درینمورد هیچگونه تخفیفی قائل نبودند حتی اگر مقصر ازخویشان شاه یا درباریان یا مؤبدان بود .

– در تاریخ موارد متعددی ذکرشده‌که این نوع مجازات درباره خویشان شاه و حتی مؤبدوقت اجرا شده‌است اما باید متوجه بودکه این‌نوع بزهکاران در دادگاههای عادی محاکمه نمیشدند محاکمهٔ آنان باحضورمؤبدان وقضاة دیگرمذهبی‌انجام میگرفت .

مثله چنانکه ظالم از آن برنج آید ومظلوم را منفعت وآسایش رسد نه چنانکه دزد را چون دست ببرند هیچکس را منفعت نباشد ونقصانی فاحش درمیان خلق ظاهر آید (ضرر اجتماعی آن) وغاصب را غرامت چهار چندان که دزد را و زانی را بینی ببرند دیگر هیچ عضو که قوت ناقص شود جدا نکنند تا هم انسان را عار وهم بکار شاد باشند وعمل نقصان نیفتد واین احکام در کتاب وسنن بفرمود نبشت وبعداز آن گفت که: «بدانید ما مردم را سه صنف یافتیم واز ایشان راضی‌ایم به سه سیاسات صنفی ازایشان که اندك‌اند خاصه ونیکی کاران‌اند وسیاست ایشان مودّت محض وصنف دوم بدکار و شریر وفتّان سیاست ایشان مخافت صرف – وصنف سوم که بسیار عددند عامه مختلط سیاست ایشان جمع میان رعیّت ورهبت نه امنی که دلیر شوند ونه رعبی که آواره گردند وقت‌ها بگناهی که بعفو نزدیك ولایق باشد بباید کشت وبگناهی که قتل واجب آید عفو فرمود وچون ما دیدیم که دراحکام وسنت پیشینگان مظلوم را فائده نبود وعامه را مضرّتی ونقصانی درعدد وقوّه ظاهر میشد این حکم وسنّت وضع فرمودیم تا بعهد ما وبعد ما بدین کار کنند وقضاة را فرمودیم که اگر این جماعت مجرمان که غرامات ایشان معیّن است پس‌از این غرامات نوبنی دیگر باگناه‌هائی معاودت کنند (جرم تکرارشود) گوش وبینی ببرند ودیگر عضو را تعرض نرسانند.»

(ص ١٦ و١٧ و١٨ نامه تنسر)

ازمطالب نامه نامبرده استنباط میشودکه در دوره ساسانیان مطالعات دقیق وکاملی درقسمت کیفرها بعمل آمده ونفع اجتماعی وارعاب بزهکار وعبرت دیگران را درتعیین مجازات‌ها درنظر گرفته‌اند واین مسئله وفلسفه حقیقی مجازات راکه درقرن ١٨ موردنظر علماء حقوق جزای اروپا واقع شده درآن دوره مورد نظر قرار داده‌اند.

بنا بهمین نظر بوده که درسرقت وراهزنی بجای قطع دست مجازات غرامت مقرر گردیده زیرا قطع‌دست خلاف منافع جامعه تشخیص گردیده است همچنین درعمل غیرمشروع (زنا ولواط) بجای قطع آلت تناسلی قطع‌بینی مقرر گردیده که هم بزهکار بسزای عمل‌خود برسد وهم درفعالیت وقوّه کار ونیروی تولید نسل او خللی وارد نشود.

این واقع‌بینی واین فلسفه که همه جهات مجازات را اعمّ از نفع اجتماعی واصلاح مجرم وارعاب دیگران دربر داشته ودلیل تکامل قوانین مجازاتی آن دوره است درقوانین مجازاتی هیچیك از ملل آن عصر دیده

نمی‌شود . ونیز معلوم میگرددکه بعضی کیفرها جنبه ترذیلی داشته وبرای رسوائی بزهکار اجراء میشده است . مانند بریدن گوش وبینی وغیره .

کیفرهای ترذیلی از نظر علماء حقوق جزا مبحث بزرگی‌را تشکیل داده ودرآن گفتگوهای زیاد شده است . اگر دزد را حین دزدی میگرفتند مال مسروقه را بگردن او می‌بستند (درصورتیکه قابل حمل بود) واو را گردش میدادند وسپس اورا درزندان بزنجیر میکشیدند .

ادوار شادان Chadane باستناد کتب چینی مینویسد که برای بعضی از جرمهای کوچك تراشیدن موی سر ونصب یك قطعه چوب بگردن مجرم برای مدتی معیّن جزء مجازاتها بوده است .

دیگر آنکه تکرار جرم موجب شدّت مجازات بوده است . مثلاً اگر کسی در دفعه اول ارتکاب جرم محکوم بجزای نقدی شده بود در دفعه ثانی که مرتکب جرم میشد بقطع عضو (بینی یاگوش) محکوم میگردید . جزای مالی عبارت از پرداخت غرامت نقدی یا اجرای بعضی کارها بنفع دولت مثل ساختن پل یا دادن افزارکار به روحانیون وزارعین ونظامیان بوده است . بعلاوه غرامت نقدی برمجازات مجرم افزوده شده واین بنفع مجنی‌علیه وبرای تشویق او درتعقیب جرم بوده است این مسئله امروز نیز موردنظر علمای حقوق کیفری است .

مسئله مهمتری که استنباط میشود اینست که ازمفاد نامه‌تنسر برمیآید که در بعض موارد منظو از اجرای مجازات درباره بزهکار اصلاح اخلاقی او بوده است ونظر انتقام که مخصوص قوانین کیفری آن روزگار است دربین نبوده است زیرا بازداشتن بزهکار واندرزدادن او درعرض یکسال جز ازنظر اصلاح اخلاقی بچیز دیگر تعبیر نمیتوان‌کرد این موضوع از مسائل مهم حقوق کیفری جدید است که امروز مورد بحث وگفتگوی زیاد دانشمندان این حقوق قرارگرفته است ودر آمریکا بعضی زندانها را بنام سازمان اصلاح یا سازمان تربیتی نام نهاده‌اند وبا متدهای معیّنی در اصلاح اخلاق مجرم میکوشند .

درآن زمان درمورد (تقصیر نسبت بخدا ومذهب) مجرم را مدت یکسال در زندان نگاه‌داشته علمای دین با نصیحت وخواندن قواعد مذهبی واستدلال اورا براه‌راست دلالت میکردند پس‌ازانقضای‌آن مدت درصورتیکه بعقیده اولی خود برنمی‌گشت مجازاتش اعدام بود .

بطوریکه ازمستندات دیگراستنباط میشود مجازات درزمان ساسانیان

از لحاظ جرم به دونوع تقسیم می‌شده است :

۱ – مجازات دنیوی .

۲ – مجازات اخروی (دینی) .

جرائم دینی جرائمی بوده است که آن جرائم صرفاً جرائم دینی شناخته میشده مانند ارتکاب اموری که جلوگیری از تزکیه نفس بنماید وتقصیراتی که انسان نسبت بحیوانات مرتکب میشود و اعمالی که برخلاف امور مقدس از انسان سرزند[1] این‌جرائم صرفاً بدستور اوستا کیفر داده میشد وکیفرهای آنها عبارت بوده : از توبه وتزکیه .

توبه یعنی پشیمانی مجرم ازعمل ارتکابی وتزکیه عبارت از دادن کفّاره وانجام بعضی‌مراسم مذهبی‌بود ولی‌هیچیك ازتوبه وتزکیه جلوگیری از مجازاتهای عرفی یا باصطلاح دنیوی نمی‌نمود ودر رفع مسئولیت حقوقی اثری نداشت اهمیت آن فقط از این حیث بود که روح مقصّر را موافق معتقدات مذهبی پاك میکرد وموجب تخفیف عقوبات اخروی میشد .

شخصی که توبه میکرد بایستی نه‌فقط ازکارهای بد احتراز جوید بلکه درمقابل کار بدی که کرده بود یك سلسله‌کارهای خوب انجام دهد.

تزکیه این بودکه بواسطه اجرای بعضی اعمال مذهبی ارواح بد از او دور میشدند طبق آئین مذهب زردشت قاضی حکم مجازاتهای بدنی‌را برای رنج دادن بدن مجرم دراین دنیا صادر میکند لیکن روح مجرم درآن دنیا عذابهای اخروی را خواهدکشید ولی یك وسیله برای خلاصی روح ازعذاب اخروی هست وآن‌تصفیه روح وتوبه وپشیمانی وتعهّد بعدم‌ارتکاب جرم است . بالعکس درمقابل جرائم مذهبی جرائم سیاسی ونظامی وجود داشته‌که در اوستای موجود چیزی ازآن بدست نیامده است وهمچنین از جرائمی که مضرّ بحال اجتماع است در قوانین مذهبی تا آنجائی که اطلاع در دست است دیده نشده‌است .

در دوره ساسانیان مجازاتهای دنیوی (عرفی) در بعضی موارد مورد عفو پادشاه واقع میگردیده‌است ولی‌گویند که بعضی‌ازمجازاتها ازقبیل راهزنی اصولاً قابل عفو نبوده است .

---

(۱) کشتن یا مجروح‌کردن بعض ازحیوانات‌که خادم اهورمزدا محسوب میشدند خاصّه سگها وهمچنین آلوده‌کردن آب یا آتش وچیزهای مقدّس دیگر طبق مقررات اوستا دارای مجازاتهای شدید بوده‌است .

از لحاظ مذهبی خوردن لاش وارتکاب عمل شنیع (لواط) نیز قابل عفو نبوده است .

جرائم غیرمذهبی بوسیله دادرسان عرفی رسیدگی وکیفرهای مقتضی داده میشده است .

جرائم برضدّ اشخاص واموال مانند سرقت . قتل . قطع عضو نیز در دادگاه‌های مذهبی مطابق اصول اوستائی رسیدگی ومجازات میشده‌است.

اگر کسی شخصی‌را هنگام خوردن لاش یا ارتکاب عمل لواط میدید حق داشت شخصاً او را بقتل برساند ولی باید اثبات‌کندکه او را در حین ارتکاب عمل بقتل رسانده است .

در دوره ساسانی کیفرها عبارت بوده از :

اعدام – حبس (موقّت یا ابد)– مثله – تنبیه‌بدنی – جزای‌نقدی – کورکردن – شلّاق زدن .

کسی‌که درمرتبه اول جرمی را مرتکب میگشت درصورتیکه جرم ارتکابی زیاد اهمیت نداشت ممکن بود مجازاتش بجزای نقدی تبدیل‌گردد ولی هرگاه مجرم مشمول عنوان تعدّد جرم میشد به مجازات شدید میرسید اما معلوم نیست این شدّت مجازات از روی چه تناسبی معیّن میشده است .

در زمان انوشیروان‌که مجازاتها تعدیل شده بود مجرمین عادی را بجزای نقدی یا قطع یکی از اعضاء بدن محکوم میکردند – اگر دفعه اول بود غالباً بمجازات نقدی محکوم میکردند و الا عضوی را میبریدندکه مانع کارکردن او نباشد .

بهرحال در دوره ساسانیان سبق تصمیم تهیه آلت جرم ونوع آن تعدّد وتکرار جرم و حتی مذهب درشدّت وضعف مجازاتها تأثیر بسزائی داشته ومورد نظر بوده است .

طبق قانون اوستا قاضی مکلّف بود درموقع رسیدگی این نکات را روشن نماید وسپس حکم مجازات صادرکند :

۱ – جرم از روی قصد ووجدان ارتکاب شده‌است یا نه ؟

۲ – از روی اجبار این جرم مرتکب شده یا باختیار ؟

۳ – اولین دفعه است‌که مجرم مرتکب جرم شده یا سابقه تکرار جرم دارد ؟

اعدام درمورد اشخاصی که‌نسبت‌بمذهب وشاه وکشورخیانت میکردند و همچنین نسبت به راهزنان و مرتکبین قتل و اعمال شنیع (زنا ولواط)

شورش‌کنندگان وفراریان جنگ ودرباره کسانی که نعش انسانی را بسوزانند ویا درآب اندازند اجرا می‌گشت .

مطابق مندرجات دینکرد حکم اعدام وهرگونه مجازاتهای سخت تا باجازه وامضای پادشاه نمی‌رسیده اجراء نمی‌شده است واین نکته بسیار جالب است .

توقیف اموال مقصرین گاهی ضمن اجرای مجازات اصلی بعمل میآمده است .

درمورد جنایت افراد نسبت به‌یکدیگر غیراز قتل وتقصیرات سیاسی که مستلزم اعدام نبود حکم مثله از قبیل قطع دست ، بریدن گوش وبینی ، بیرون آوردن چشم جاری میگشت[1] . در روزگار انوشیروان این نوع مجازات موقوف گردید .

چون سقط جنین درمذهب زردشت درحکم قتل عمدی بوده است درباره مرتکب چنین عملی مجازات قتل عمد صادر میشده است . باید دانست که برحسب مندرجات اوستا نطفه چهارماه و یك روز بعد از انعقاد عنوان جنین پیدا میکند اگرکسی چنین جنینی‌را سقط میکرد گناهکار شمرده میشد ومجازاتش مجازات قتل عمد بود .

چون دزدی درآن روزگار فراوان اتفاق میافتاده قوانین جزای دوره ساسانیان درآن باب زیاد توجه داشته است .

دزدی که موقع ارتکاب گناه گرفتار شده بود مال مسروقه را (اگر قابل حمل بود) بگردنش بسته پیش‌قاضی میبردند وپس‌از محکومیت بر وی زنجیر نهاده بزندان میسپردند .

البته عده زنجیرها برحسب بزرگی گناه فرق میکرد و اعضائی که مصدر جرم بود محکمتر یا سست‌تر بسته میشد. درمورد جرائمی که مجازاتش اعدام بود همینکه ارتکاب جرم بثبوت میرسید مجرم را بمیدان مجازات‌برده ریسمان می‌انداختند (باصطلاح امروز او دار میزدند) .

هرکس مال دزدی‌را پنهان میکرد مجازات او همان مجازات سارق بود . بعبارت دیگر بمعاون جرم سرقت ، مجازاتی مساوی سارق داده میشد . ولی باید دانست با دزدهای داخلی وخارجی‌مذهب یکسان رفتار

---

(۱) در اوستا داغ‌کردن مجرم هم با آهن سرخ تجویز شده‌است ولی موارد اجرای آن به تحقیق معلوم نیست .

نمیکردند وتفاوتی بین آنها قائل بودند .

کور کردن درآن دوره از مجازاتهائی بوده که درباره شاهزادگان یاغی وطغیان کنندگان اجراء میشده است وآن بوسیله کشیدن میل یا ریختن روغن داغ درچشم بعمل میآمده است .

سنگسار کردن نیز در دوره ساسانی معمول بوده است .

جزای به قتل عموماً با شمشیر انجام میگرفت . بعضی جنایات مثل خیانت بدولت یا دین را بوسیله دار مجازات میدادند . گاهی بعدازمصلوب ـ کردن برای عبرت ناظرین پوست مجرم را کنده وپرازکاه کرده بر دروازه میآویختند .

کسانی که به مجازات حبس با اعمال شاقه محکوم میشدند بامور راهسازی و پل‌سازی . شکستن سنگ و بریدن درخت وقطع چوب برای آتشکده‌ها میپرداختند .

تنبیه بدنی غالباً با شلاق انجام میگرفت واحد مقیاس‌آن (تنافوهر) یعنی دویست شلاق بوده است.

ازمندرجات‌ماتیکان هزارداتستان استنباط میشودکه‌مجرم میتوانست تنبیه بدنی را تبدیل بجزای نقدی‌کند دراینصورت هرشلاق به (٦) درهم قابل تبدیل بود ویك تنافوهر مبدل به یکهزارودویست درهم (درخم) میشد . بعضی ازمحقّقین حداقل مجازات شلاق را پنج وحداکثر را تا ده‌هزار ضربه برحسب درجه اهمیت جرم نوشته‌اند .

درتاریخ کریستن‌سن مجازاتهائی ازکتب بعض از نویسندگان مغرض اقتباس و یاد شده‌که بعقیده ما بهیچ‌وجه مستند تاریخی صحیحی ندارد .

بطوریکه خودکریستن‌سن نوشته است منقولات او ازکتب‌کشیشان متعصّب (ومغرض) عیسوی گرفته شده‌است ومطلقاً این مطالب تهمت محض وجنبه تعصّب وتبلیغ دارد وتردیدی نیست‌که همه ازروی بی‌اطلاعی وغرض نوشته شده‌است .

اگرخوب باین‌نکته توجه‌کنیم هنوز اینگونه تیرهای تهمت ازطرف عیسویان متعصّب بسوی مذاهب مختلفه رها میگردد زیرا باآنهمه‌که صنعت چاپ خدمت بزرگی بعالم مدنیّت کرده وکتب مذهبی واحکام ودستورهای آن در دسترس عموم قرار گرفته بازمی‌بینیم که عیسویان متعصّب ازهیچگونه نسبت دروغ درباره اسلام ومسلمین حتی دراین قرن‌که حقائق در نظر همه روشن است مضایقه نمی‌کنند .

برای اینکه سبکی وبی‌مغزی این تهمت‌ها معلوم شود خوانندگان اگر مایل باشند بهتراست بکتاب افکار واندیشه‌ها رجوع نمایند .

بعقیده‌نگارنده اینگونه دژخیمی‌ها که کریستن‌سن بیان کرده بهیچوجه درایران‌باستان که کانون تمدن ومهد عدالت بوده وجود نداشته واگر گاهی کیفر سختی مقرر بوده بطوری که از نامه تنسر استنباط میشود جز درباره جادوگر وراهزن اجرا نمیشده است زیرا درنامه نامبرده مینویسد :

«بعدازین‌نمودی که بردرگاه شهنشاه پیلان بپای کردندی وگاوان ودرازگوش ودرخت بفرمود زدن . . . .

تفسیر پیل آنست که راهزن ومبتدع را درپای پیل بفرمود انداخت وگاودیگی بوده برصورت گاو ساخته‌وار زیز در او میگداختند آدمی درو میافکندند . ودرازگوش بود ازآهن سه‌پایه بعضی‌را از پا بپا میاویخته آنجا میداشتند تا هلاك شود ودرخت چهارمیخ را برپاکرده بودند **واین عقوبات جز جادوگر وراهزن را نکردند.»**

(ص۲۲ و۲۳نامه تنسر)

اینگونه مجازاتها هم اگر درباره جادوگر وراهزن اجراء میشده ازلحاظ نظم اجتماعی وامنیت کشور ورفاه عمومی بوده است .

بعلاوه باید باین نکته توجه داشت که نوع مجازاتها درآن عصر واعصار بعد ازآن درتمام کشورهای شرقی واروپائی شدید بوده واواخرقرن هیجدهم دراثر انتقاد نویسندگان تا درجه‌ای تعدیل شده‌است . بدون تردید اگر مقایسه بعمل آید در ایران در اجرای مجازات بیشتر از سایر ممالك رعایت عدالت میشده است .

یکی از خصوصیات قانون جزای دوره ساسانی این بوده که بین سِنّ مجرمین فرق گذارده است یعنی مجازات اشخاص رشید وصغار وهمچنین بین صغار ۷و ۸ساله را با صغار از ۸ تا ۱۶ساله تفاوت قائل شده است .

صغار ۷ تا ۸ساله مسئولیت جزائی ندارند وازه۸ تا ۱۶سال بمجازات خفیف‌تر (تأدیبی) ازآنچه برای اشخاص رشید معیَّن شده‌است میرسند .

قیِّم وولی درمواردی که امر دراثرتقصیرآنها باشد مسئول خسارات بوده ودربعض موارد هم مجازات می‌شدند .

بین زن ومرد از لحاظ مجازات تفاوت وجود داشته است ولی جزئیات آن روشن نیست .

بعقیده پروفسور کریستن‌سن حبس تأدیبی درایران متعارف نبوده اما توقیف قبل‌از اجرای محاکمه وتعیین مجازات ممکن بوده‌است .

درباره مجرمین سیاسی حبس مؤبد اجرا میشده است باین معنی که آنهارا درقلعه‌ای مسمّی‌به‌آنوش‌برد (فراموش‌خانه) که نزدیکی گندی شاهپور درخوزستان واقع بوده زندانی می‌کردند . تعیین این اسم برای این قلعه بدین جهت بوده است که در حضور پادشاه یادکردن نام زندانیان آنجا ممنوع بوده است .

اشك شاه ارمنستان و گواد (قباد) پدر انوشیروان دراین‌قلعه محبوس بوده‌اند .

اصل تسبیب که درحقوق مدنی‌ایران موجب مسئولیت مدنی وجبران خسارت مادی است دراین دوره در امور جزائی مورد نظر بوده وموجب مسئولیت میشده‌است . نکته جالب‌توجه اینکه درینمورد مسبّب که بدون قصد عملی انجام داده مسئولیت داشته است چنانکه اگرکسی اسلحهٔ خودرا بکسی عاریه یاامانت میداد اگر وسیله آن اسلحه جرحی بدیگری وارد میشد مسئول بود بدیهی‌است اگر مسبّب با اطلاع از قصد مرتکب تسهیل وسیله مینمود طبق اصول امروزه مجازات معاونت یا شرکت درباره او اجراء میگردید .

یا اگرکسی سگی را مجروح میکرد وبعد درخانه صاحب آن‌که سگ پاسبان آن بود سرقتی واقع میشد وسگ بعلّت جراحاتی‌که بر او وارد شده بود نمیتوانست وظیفه پاسبانی خودرا انجام دهد شخصی‌که جرح به‌سگ واردکرده بود باید خسارات وارده از سرقت را بپردازد وبعلاوه مجازات مخصوص (پرداخت غرامت) را برای جراحت وارده به‌سگ باید تحمل‌کند. همچنین جرم ارتکابی بوسیله یکنفر مست باعث مسئولیت شخصی میشدکه باو شراب خورانیده بود .

«مجازات حیوانات»

درآن دوره طبق قواعد مذهبی بعضی‌از حیوانات را ازجمله سگ که دارای هوش و فراست است مسئول اعمال خود دانسته و برای آنها مجازاتهائی تعیین میکردند . مثلاً اگر سگی انسانی را مجروح میکرد ویا گوسفندی را میکشت برای دفعه اول گوش راستش را میبریدند ودرصورت تکرار جرم گوش چپ او را هم میبریدند - اگر سگ برای مرتبه سوم

و چهارم مرتکب جرمی میشد در پای راست و پای چپ او شکافی ایجاد میکردند ومرتبه پنجم دم اورا از بیخ میبریدند .

اگرکسی جرمی نسبت باین نوع حیوانات مرتکب میشد نیز مستحق مجازات بود بدین توضیح که اگرکسی بدون جهت ضرب یا جرحی به سگی وارد میساخت وصاحبش‌مبادرت بشکایت می‌نمود مجازاتی‌برای‌او‌تعیین‌میشد.

مبنای مذهبی عقیده و (جرم علیه حیوانات) و (مجازات‌کردن حیوانات مجرم) براصل این بوده‌که حیوانات مفید را جزء سپاه اهورمزدا وصاحب شعور میدانسته‌اند وچون صاحب شعور بوده‌اند مسئول اعمال خود شناخته میشده‌اند وسگ ازجمله آنها بوده است.

طبق این‌عقیده حیوانات موذی جزء سپاه اهریمن وبی‌شعوربوده‌اند.

«سازمان شهربانی درامپراتوری ساسانی»

درامپراتوری ساسانی شهربانی‌سازمانی مؤثرونیرومندبود درهرمحل مهم نیروئی تحت فرماندهی افسری لایق وجود داشت . درشهرها هرواحدی تحت نظارت رئیس بود بنام‌کوئپان .

کوئپان مسئوال انتظامات شهر بود وهرجاکه جرمی اتفاق میافتاد دستگیری مجرم وکشف جرم با او بود . این‌افسر شهربانی قانون دادرسی و روش محاکم را می‌دانست واحکام وقرارهای محکمه را اجرا میکرد . اثبات دعاوی جزائی وشناختن هویت بزه‌کاران بعهده او بود . هنگامی‌که پرونده نزد قاضی می‌آمد قاضی‌دقیقاً به‌کیفیت دستگیری‌متّهم وزمان‌ارتکاب جرم ومدت توقیف متّهم رسیدگی میکرد واگر خلافی دراین امور مشهود وی می‌افتاد از افسر شهربانی علّت را می‌پرسید واگر متّهم بنظر این‌قاضی بی‌گناه می‌آمد فوراً به‌آزادی وی دستور میداد .

«زندان درعصر ساسانی»

در دوره ساسانی برای‌اجرای احکام وتوقیف متهمین قبل‌ازمحاکمه زندانهای دائم وبازداشتگاههای موقّت وجود داشته ومتصدی زندان مکلّف بوده‌که نام ونشانی مجرم وموضوع جرم را ثبت‌کند .

طرز اجرای مجازات درباره محکومین با اعمال شاقه ومحل آن‌هم معیّن بود .

زندان نه تنها عنوان مجازات را داشت بلکه همانطورکه امروز

معمول است متّهمین را موقتاً تا روز محاکمه در زندان نگاه میداشتند .
بعلاوه محکومین باعدام ویا محکومین بقطع عضو را نیز تا روز اجرای
حکم محبوس وبزنجیر میکردند .

از جمله زندانهای آن زمان زندان انوش برد (فراموشخانه)
بوده است .

این زندان قلعه‌ای بود نزدیک گندی شاپورکه زندانیان خطرناك
و محکومین سیاسی و یاغیان وگردنکشان را درآنجا نگهداری میکردند
وهیچکس حق نداشت درحضور شاه اسمی ازآنان ببرد وتخلّف ازاین امر
مستلزم مجازات بود .

فصل سیزدهم

حقوق خصوصی در زمان ساسانیان

۱ – خانواده وشخصیت زن :

درایران‌قدیم زن‌ومرد هردو ازجهتی‌رئیس‌خانواده‌بوده‌اند وهریك وظائف وحقوقی داشته‌اند وقانون خانواده حدّ نظارت مرد را درخانواده معین میکرده است . وظائف وحقوق مادر درقانون خانواده بخوبی اهمیت ومقامی را نشان میدهد که ایرانیان قدیم به زن می‌داده‌اند .

مرد موظف بودکه با زن وفرزند خود به‌خوبی ومهربانی رفتار کند . مرد تا پایان زندگی زن وتا فرارسیدن بلوغ پسر وتا نکاح دختر قیّم وحافظ آنان بود واین وظیفه را مرد هم با طیب خاطر اداء میکرد وهم‌آنرا نوعی عبادت می‌دانست .

پدرومادر وفرزندان مسئولیت‌های مشترك داشتند . پدر ناگزیربود که دارائی خودرا دروهله اول‌برای‌رفع حوائج خانواده‌بکاربرد ونمیتوانست حوائج زن وفرزند را نادیده انگارد ودارائی خودرا هبه کند یا به مصارف

خیریه برساند واگرهم زن بدین‌کار تن درمیداد قانون مداخله میکرد ومرد را ازاینکار بازمیداشت .

احترام خانواده به‌اندازه‌ای بودکه اگرمرد دارائی خودرا برخلاف مصلحت خانواده هبه‌کرده بود قانون آن هبه را باطل می‌شمرد . اگر پدر تنگدست می‌شد و زن یا فرزندان وی توانگربودند بایست سهمی ازدارائی خودرا به پدر بدهند بدیهی‌است این اعانه یا انفاق به اندازه‌ای نبوده است که خود آنان را دچار تنگدستی‌کند واگر پدر گشایشی می‌یافت آنچه‌گرفته پس میداد .

پدر نمی‌توانست فرزند خودرا از ارث محروم‌کند فقط اگر لازم بود می‌توانست یکنفر وصی برفرزند خود بگمارد ومال آن فرزند را به وی بسپارد واین وصی پس‌ازرسیدن آن فرزند به رشد ناگزیربودکه امانت پدر را به وی بسپارد وحال آنکه درهمان عصرحقوق روم به پدر حق میدادکه فرزند ناخلف را از ارث محروم‌کند . اگر دارائی مشترك خانواده برای امرارمعاش خانواده‌کافی بود پدرمیتوانست اموال شخصی خودرا بدلخواه مصرف‌کند . پدر چون ولی‌قهری طفل بود میتوانست هبه‌ای راکه به طفل وی میکنند بپذیرد ولی اگرمی‌پذیرفت مال موهوبه متعلق به طفل بود وپدر حق نداشت درآن برخلاف مصلحت طفل تصرف‌کند .

پسرموظف بودکه اموال پدررا یا دارائی مشترك خانواده را اداره کند واگر پسربزرگ بود قیمومت فرزندان دیگرنیز با او بود وناگزیر بود که سهمی ازدارائی پدرراکنار بگذارد وآن را برای آسایش روان وی نیاز کند . نفقه دخترهم با پدرومادربود . وهم بابرادر وهم باخواهران بزرگتر.

درخانهٔ پدری حق دختر با حق پسر تفاوتی نداشت واگر بعلت قرابت اموالی به دختر وپسر می‌رسید سهم هردو بایست دریك زمان داده شود . اگرپدر به دختر مالی می‌بخشید دیگر نمیتوانست آنرا پس بگیرد .

نکاح قیمومت پدررا بردختر منتفی میکرد ولی اگر دختر بیوه میشد باز آن قیمومت برمیگشت واگر ازشوهر درگذشته نفقه‌ای برای او می‌ماند باز پدر یا مادر بایست نفقه اورا بدهند .

پدر ومادر مستقیماً ویا رئیس خانواده مشترك میتوانست برای‌نکاح دختری‌که بدنیاآمده یا بدنیا می‌آید حقوق وامتیازاتی قائل شود واگردختر جهازی نداشت از هبه‌ای‌که پدر بمادر وی‌کرده بود سهمی میگرفت .

نکاح دختر بدون رضای وی مقدور نبود رسم ایرانیان قدیم این بود که هیچگاه دختررا مجبورنمی‌کردند بکسی که پدر یابزرگترآنها‌پسندیده شوهر کند وپدر درچنین موردی یعنی هنگام اجتناب دختر ازازدواج باکسی که او پسندیده بود نمیتوانست دخترخودرا از ارث محروم سازد یا مجازات کند ولی دخترمی‌توانست علی‌رغم پدر به هر که میخواهد شوهر کند چنانکه بعداً خواهیم گفت . نکاح درایران قدیم برپنج نوع بود ووضع زن ازلحاظ حقوقی درهریك ازاین پنج نوع تفاوت میکرد واگردختری را پدری در صغر سن با قید یکی ازاین انواع پنج‌گانه شوهرداده بوده ودختر پس‌ازرشد آن نوع را نمی‌پسندید می‌توانست نوع نکاح خودرا تغییردهد .

سن ازدواج برای دخترپانزده سال بوده است وازنوشته‌های بارتلمه برمیآیدکه سن ازدواج برای پسر بیست سال بوده است .

معمولاً دختر پس‌ازنکاح ازخانه پدر می‌رفت ولی شواهدی است که دختر شوهرکرده نیز درخانه پدر بسرمی‌برده است واین غالباً هنگامی بوده است‌که دختربیوه میشده . این دختر می‌توانسته است وصی پدر شود وآخرین دختری‌که با پدر ومادر بسرمی‌برده مالك دارائی می‌شده است‌که پدر ومادر وصیتی نسبت بدان نکرده بودند .

دخترمکلف بوده‌که نسبت به سهم ارث خود دین مورث را بپردازد واگرتمام دین را می‌پرداخت وارثان دیگر ملزم بودندکه هرکدام سهم خودرا به وی بپردازند .

استاد پورداود ضمن‌تحقیقات مربوط به زن‌درایران‌باستان‌مینویسد[1]:

« . . . . اگرخواسته باشم تمام فقراتی راکه در اوستا درباره زن آمده دراین مقاله یادکنم سخن بدرازا خواهدکشید . بااینکه در اوستای بزرگ‌که دارای بیست‌ویك نسك یاکتاب بوده فقط چهاریك آن بما رسیده ازاین باقیمانده چندین برابرآنچه ذکرکردیم میتوان دراین موضوع مطالبی استخراج‌کرد .

البته دراوستای بزرگ باز چندین برابر بیشتر ازاینها پیش‌ازاینکه بخش بزرگ اوستا درنتیجه تعصب عربی ویورش مغول ازدست برود مؤبد دانشمندی نامزد به «آتور فرنبغ» درنیمه سده سوم هجری‌کتاب معروف پهلوی دینکرد را نوشت ودرپایان همان سده مؤبد دیگری ازهمان خاندان

---

(۱) شماره ۱۰ مجله آینده مربوط بمردادماه و شهریورماه ۱۳۲٤ .

«آتور فرنبغ» بنام «آتورياد پسراميد» كار دينكرد را بپايان رسانيد .

درجزء گوناگون اين كتاب بسيار گرانبها دربخشهاى هشتم ونهم آن بيست ويك نسك اوستا يك‌يك بنام خود يادگرديده وازگفتار هريك ازآنها كم وبيش سخن رفته است آنچنان‌كه امروزه خلاصه مندرجات نسكهاى ازدست رفته را ميدانيم بخصوص درطى خلاصه سه نسك‌كه عبارت باشد از :

نيكاتوم نسك و

هوسپارم نسك و

سكاتوم نسك كه ازنسكهاى (داتيك) يا قانون بوده

ميدانم‌كه تاچه اندازه **دراين نسكهاى قانونى اززن سخن رفته بود** . اينك چند فقره ازآنها :

زن حق مالكيت دارد وميتواند دارائى خودرا اداره‌كند .

زن ميتواند قيّم ونگهدار پسر باشدكه پدر اورا از حق ميراث محروم ساخته .

زن ميتواند ازروى قانون ازطرف شوهر خود داخل محاكمه شود وبنام شوهر خود اموررا اداره‌كند .

زن ميتواند ازشوهرستمكار وبدرفتار بدادستان شكايت برد وسزاى اورا بخواهد .

شوهر حق ندارد بدون اجازه زنش دخترخودرا بازدواج بدهد .

دردادستانى‌گواهى زن پذيرفته است .

زن ميتواند بمقام دادورى برسد و دادورى‌كند .

زن ميتواند دربرخى‌ازمواقع بجاى مؤبدان مراسم دينى‌بجاى‌آورد.

وجزاينها آنچه تاكنون ازداستان وتاريخ ودين ايران‌باستان‌درباره زن يادكرديم وازهريك ازآنها فقط نمونه بدست داديم بخوبى ميرساندكه وضع زنان دراين سرزمين درچند هزارسال پيش بهتر ازوضع‌كنونى‌آنان بوده است .

نظربابنكه دردين ايرانيان زن پست شمرده نشده ميتوان احتمال دادكه درقانون مدنى ايران‌باستان حق زن محفوظ بوده زيرا اساس قانون درهركشور دين‌آن سرزمين است بخصوص‌كه درروزگاران پيش دروضع قانون مدنى‌كاملاً قوانين دين رعايت ميشد .

۲ – زن درقانون مدنی ساسانیان :

خوشبختانه ازروزگار ساسانیان کتاب بسیارگرانبهائی بزبان پهلوی درقانون مدنی بما رسیده که احتمال خواننده این مقال را راجع بزن بیقین می‌پیوندد . این کتاب نامزداست به «ماتیکان هزارداتستان» نویسنده دانشمند این نامه «فرخومرت وهرامان» نام دارد .

شك نیست که ماتیکان هزارداتستان یادگاریست ازروزگارساسانیان – زمان تألیف آن باید عهد خسروپرویز باشد زیرا نام چند تن ازپادشاهان ساسانی تا خود خسروپرویز درآن یاد شده‌است درذکرآراء دادوران از ۵۹ تن قانون شناسان ودانشمندان حقوق آن‌عهد دراین کتاب نامبرده شده‌است – اینك چند قانون درباره زن ازماتیکان هزارداتستان استخراج کرده بعرض خوانندگان میرسانم :

دختر مجبور نیست شوهری راکه پدر یا قیّم ووصی او برگزیده قبول کند . حق دارد اورا رد کند **درصورتیکه دختر چنین شوهری را نپذیرفت پدرش حق ندارد اورا از ارث** محروم کند ویا تنبیه دیگری درحق دخترش روا دارد . همچنین حق ندارد وجهی که بعنوان پول جیب میداد ازاو بازدارد – چیزی که بایست بعنوان جهیزیه بدخترش بدهد همیشه بادای آن مکلف است .

ارثی که باید بدختربرسد درهنگام ازدواج بعنوان جهیزیه باو داده میشود . حق زن‌وپسر درارث مساوی است – دختری که ازدواج نکرده حق او در ارث نیم حق ارث پسر است .

داماد باید دروقت ازدواج به نسبت شأن آن دختر وخانواده وی مهریه معین کند تا اگر کاربطلاق کشیدآن زن‌بتواند ازآن مهریه استفاده کند.

وقتی دختر بسن بلوغ رسید پدرمکلف است اورا بشوهربدهد . لئامت یا سبب دیگر مثلاً اینکه نخواسته باشد ازخدمت دخترش محروم بشود ازاو سلب تکلیف نمیکند .

باین قبیل قوانین درماتیکان هزارداتستان بسیار برمیخوریم واز مجموع آنها میتوان دانست که درایران‌باستان ازبرای زنان شخصیت قائل بودند . آنچنان زن دردین ایرانیان خوار نبود . درمقابل قانون آنانهم خوار نبود وتاریخ ایران هم بهیچ روی گواه خواری او نیست» .

بنظرنگارنده تحقیقات استاد بامندرجات کتب مذهبی واسنادتاریخی

دیگر کاملاً تطبیق میکند ودرهمین کتاب هم اغلب بآنها اشاره شده‌است ومجموع آنها میرساند که گفتار بارتلمه درباب اینکه «زن دردوره ساسانی شخصیت نداشته» بدون تعمق وتحقیقات کافی بوده است .

زن درایران قدیم مقامی شایسته داشته ودارای وظائف واختیاراتی بوده است . زن درپاره‌ای موارد مخصوصاً دراداره خانه قدرتی بلامعارض داشت . **زن بانوی خانواده ومرد رئیس خانواده بود** نه‌تنها کتاب‌های مذهبی بلکه کتابهای تاریخی وآثار حقوقی و داستانهای ملی نیزگواهی صادق درموضوع شخصیت زن است . رفتارآزادانه ودلیرانه فرانك مادر فریدون نمونه‌ای ازرفتار نخستین گروه زنان برجسته والهام‌بخش درایران قدیم است. نام بسیاری اززنان بزرگ وخردمند مانند ملکه مهین‌دخت ، رودابه ، مادر پهلوانان ، تهمینه الهه جمال ، وگردآفرید ، وفرنگیس ، بما رسیده است . این زنان درزمینه تقوی وپرهیزگاری وجمال ودلیری هریك آیتی‌بوده‌اند. مادر زرتشت ذعدوبه ودختران زرتشت نیزنمونه‌ای اززنان نجیب وخردمند بشمار میآمده‌اند .

ازوضع آزاده وبرجسته زنان ایران نمونه‌ای بارزتر وبهتر بدست است . رفتار یکی ازاین زنان درکارنامه اردشیر بابکان آمده است . این زن را شاه‌پور درپایان شکار نزدیك چاه می‌بیند . این زن با دلیری وچابکی وهوش وتدبیر خود معرّف طبقه خویش بشمار می‌آید . همین داستان را میتوان درباره زنان دربار بهرام وشیرین ملکه خسروپرویز گفت : مثالی دیگر ازوضع زنان وعلاقه آنان به دانش وفرهنگ درکتاب ماتیکان هزار- داتستان آمده‌است : دراین مثال زنان درباره مسائل غامض حقوقی بایکدیگر به بحث پرداخته‌اند وهریك با استقامت رأی میخواهند نظرخودرا ثابت کنند وچون فقیهی بزرگ را می‌بینند که ازآنجا میگذرد راه را براو می گیرند وداستان موردبحث را با وی درمیان میگذارند ونظر اورا میخواهند فقیه درآغاز به یك یا دومسئله جواب میدهد ولی چون مطلب به جای دقیق ومشکل می‌رسد ازجواب بازمی‌ماند یکی اززنان با ظرافت وطعنه میگوید : «این زن را رهاکن وبدو بگوکه نمی‌دانی وخودرا خلاص کن» .

برای‌آنکه میزان علم وتهذیب زن ایرانی درقدیم معلوم شود سئوال وجواب این زنان وفقیه را دراینجا میآوریم :

«وهرام گفته‌است که از دترفرژگو این داستان‌را شنیده‌ام : هنگامی

که درراهی می‌رفتم دو یا سه زن درراه نشسته بودند یکی‌ازآنان روی بمن کرد و گفت : استاد حکم قانون دراین مسئله چیست ؟

هنگامی که دوتن وامی گرفته‌اندکه هردو متضامناً مسئول تأدیه آن هستند نتیجه چه خواهد بود ؟ من گفتم اگردومدیون اصلی مسئولیت مشترك دارند (مانند اعضاء خانواده) نمیتوان ابتداء بضامن رجوع کرد پس‌ازآن ، زن پرسید: اگرهنگامی که یکی وام میگیرد دیگری بگوید من نسبت بدین مبلغ ضامن‌اوهستم چه خواهد شد ؟ درجواب گفتم که حکم مسئله سابق شامل این مورد هم خواهد شد ، پس‌ازآن پرسید: حال فرض کنیدکه مدیون اصلی مسئول مشترکی با خود ندارد (مانند اعضاء خانواده) اگر ضامن وام را بپردازد ومدیون اصلی توانگر شود آیا ضامن حق رجوع به وی دارد ؟ دراینجا من دراندیشه فرورفتم نمیدانستم چه بایدگفت که دراین میان یکی ازآنان گفت: «ای‌استاد دراندیشه فرو مرو وبی‌پروا به وی‌بگوکه نمیدانم» .

ازاین سئوال وجواب گذشته ازمقام علمی زن چند مطلب حقوقی بدست می‌آید میدانیم که درفقه شیعه ضمان نقل ذمه بذمه است یعنی بمحض آنکه عقد ضمان صحیحاً انجام شد ذمه ضامن دربرابرمضمون‌له مشغول وذمه مضمون عنه بری میشود ولی دربعضی ازفرق اسلام ضمان تضامنی‌است البته قانون مدنی ایران ضمان را نقل ذمه بذمه میداند . درحقوق ساسانی ضمان مانند فقه بعضی ازفرق اسلامی تضامنی است یعنی ضامن هنگامی مسئول پرداخت مضمون به است‌که دائن نتواند طلب خودرا ازمدیون اصلی بگیرد نکته دیگرآنکه اعضاء خانواده درمقابل دین خانواده ، مسئولیت مشترك داشته‌اند یعنی اگرپدر وامی می‌گرفته زن وفرزند او هم مشترکاً مسئول تأدیه این وام بوده‌اند .

مشکلی که فقیه ساسانی‌درآن‌می‌ماند مسئله حق‌رجوع‌ضامن به مدیون پس‌ازتأدیه دین وتوانگرشدن مدیون است‌که البته این مشکل راهم ماتیکان هزارداتستان بصورت مثبت یعنی اعطاء حق رجوع به ضامن حل‌کرده است واگرگرد زمان را ازاین مسئله برداریم می‌بینیم‌که با حقوق مدنی امروز هیچ تفاوتی ندارد .

ازاین مختصربخوبی میتوان دریافت رفتار مردان درایران قدیم با زن ازرفتار قومی متمدن ومهذّب حکایت میکرده است .

هنگامی که شاهزاده خانم رومی‌رابه‌نکاح شهریارساسانی‌درمی‌آورند

واورا از روم روانه ایران میکنند شهریار ساسانی خسروا پرویز به استقبال موکب عروس می‌رود وچون به موکب می‌رسد ازاسب فرود می‌آید ودست عروس را می‌بوسد . درآن عصر اینگونه رفتاررا به ندرت درقومی دیگر می‌توان یافت .

۳ – ازدواج :

ازکتب مذهبی زردشت بخصوص دینکرت برمیآیدکه ازدواج یکی ازمقدس‌ترین وظائف انسانی بشمار میرفته است .

ازنسکهای داتیك‌کتاب مزبور وهمچنین ازکتاب ماتیکان هزار– داتستان نیزمعلوم میشودکه زنان دارای حقوقی بوده وبرای روابط بین زن وشوهر ووظائف آنان نسبت بفرزندان خود مقرراتی معلوم ومعین بوده‌است.

٤ – نکاح دردوره ساسانی :

دردوره ساسانی طبق قوانین مذهبی نکاح برپنج نوع بوده است :

الف – نکاح پاتخشایه یا پادشاه زن – بهترین نکاح همین نکاح پادشاه زن بوده است‌که دختری با رضای پدر ومادر یا قیّم بشوهرمیرفت – این دختر درخانه شوهر ازهرامتیازی برخوردار بوده وفرزندانی‌که میزاد دراین جهان وآن جهان ازآن او بودند – شوهرچنین زنی حق نداشت زن دیگری بدون رضای این زن اختیارکند مگر درمواردیکه طبق شریعت مجاز شناخته شده بود .

ب – نکاح اوگ زن : دختری‌که یگانه فرزند پدر ومادرش بود وقتی بشوهرداده میشد اورا اوگ‌زن یعنی یگانه زن می‌نامیدند – چنین زنی نخستین پسرش به پدرومادرش تعلق داشت ونام خانوادگی پدرومادر دختر باین فرزند پسرداده میشد تا جانشین آنها شود وباصطلاح اجاق خانواده پدر دختر خاموش نگردد .

اگر برادری نیز یك خواهرداشت میتوانست بهمین ترتیب آن خواهررا بشوهربدهد – درموارد فوق پسری‌که نام خانواده پدر یا برادر باو داده میشد سهمی ازدارائی پدربزرگ یا دائی را بارث می‌برد .

پ – نکاح چکر زن : هنگامی‌که زنی بیوه بعدازفوت شوهر با مردی دیگر ازدواج میکرده این نکاح را نکاح چاکرزن مینامیده‌اند . این اصطلاح ازاین جهت است‌که معتقد بوده‌اند این زن بچاکری شوهر اول

بخانه شوهر دوم میرود – بعضی‌ها هم این نوع نکاح را باین ترتیب توصیف کرده‌اندکه اگرپادشاه‌زن زن نازائی بوده شوهرمیتوانسته زنی دیگر اختیار کند وچون پادشاه‌زن‌که بانوی خانه بوده واین زن زیردست اوکارمیکرده اورا چاکرزن نام داده‌اند .

ت – نکاح سترزن : اگرمردی زن نگرفته یا بدون فرزندی میمرد خویشان وی بدختری دوشیزه جهازمیدادند واورا قبلاً به نکاح متوفی درمیآوردند وبعد اورا شوهرمیدادند وشرط این‌نکاح‌آن بودکه زن وشوهر حداقل یکی ازفرزندان خودرا به متوفی بدهند واین نکاح صورت دیگری نیز داشت وآن چنان بودکه اگرمردی ازداشتن فرزند ناامید بود زنی را بدون رابطه جنسی به نکاح خود درمیآورد وبعد اورا بدیگری شوهرمیداد.

یکی ازنویسندگان زردشتی این نوع نکاح را بشرح زیر توصیف کرده است :

«اگر مردی درسن بلوغ وقبل از ازدواج بنـاکام درمیگذشت بروالدین وخویشاوندان او لازم وواجب بودکه برای آسایش روان آن مرحوم دختری بنام او به شوهردهند . دراینجا دوامرممکن بود درپیش‌باشد: نخست آنکه این جوان را خواهرانی باشدکه دراینصورت یکی ازخواهران را بنام او بشوهرمیدادند واولین پسری‌که ازاین ازدواج بوجود میآمد نام درگذشته را بخود میگرفت وبهره (ارث) ازخواسته درگذشته باو میرسید.

مرحله دوم – اگرخواهر نداشت زنی دیگر برای همسری روان او بنام او بشوهرمیدادند ونخستین فرزند ذکور این زن نام درگذشته را بخود میگرفت وازلحاظ ارث هم مشمول حکم بالا میشد»[1] .

ث – نکاح خودسر زن : هنگامی‌که دختری بدون‌اجازه پدرومادر یا قیّم شوهرمیکرد نکاح او خودسر بوده است چنین زنی امتیازات خودرا ازدست میداد وازپدرومادر ارث نمی‌برد مگراینکه بجهاتی ازجمله جلب رضایت بعدی پدرومادرکه درنتیجه بمرتبه پادشاه زن برسد .

مرحوم پیرنیا این پنج نوع نکاح را با جزئی اختلافی درتاریخ مختصرخود بدین شرح بیان‌کرده است :

«زنهائی‌که شوهرمیکردند پنج نوع بودند وهرکدام اسمی داشتند . زنهائیکه

---

(۱) نوشته آقای جمشید سروشیان به نقل ازروایات داراب هرمزدیار صفحهٔ ٤٦٦ جلد دوم .

با اجازه پدرومادر شوهرمیکردند موسوم به پادشاه زن بودند اولاد اینها درهردو دنیا متعلق بخودشان‌بود . زنی که یگانه فرزند والدین‌بود واوگ‌زن نامیده میشد وبایستی مولود اول را بوالدین خود بدهدکه جای‌گیر او درخانواده پدر باشد پس‌ازاینکه اینکار میکرد این زن هم پادشاه‌زن یعنی زن ممتازه نامیده میشد – اگرپسری که بحد بلوغ رسیده بود قبل‌از ازدواج میمرد ووالدین او میتوانستند جهیزی داده زنی راکه ازخانواده بود برای مردی خارج ازخانواده ازدواج کنند درینصورت چنین زنی را سذرزن یعنی زن خوانده مینامیدند ونصف عده اولاد این‌زن‌بخودش ونصف‌دیگربه متوفی اختصاص‌می‌یافت زیراعقیده‌داشتندکه درآن‌دنیا این‌زن زن‌متوفی‌خواهد شد.

هرگاه زنی بعدازفوت شوهرش شوهری اختیار میکرد چغرزن نامیده میشد (یعنی کلفت‌زن) واگر اولادی از شوهر اول نداشت سذرزن میگردید ونصف اولاد بخودش ونصف دیگربشوهرمتوفی تعلق می‌یافت . دراینمورد هم عقیده داشتندکه درآن دنیا این‌زن زن متوفی خواهد شد .

زنی‌که بدون رضایت پدرومادر شوهرمیکرد خودسرای زن نام داشت وچنین زنی نمیتوانست ازوالدین خود ارث برد مگراینکه پسر ارشد اوکبیرشده مادرش را برای پدرش پادشاه زن‌کند»[1].

ازنوشته محققین دیگرمعلوم میشود نوع‌دیگری‌ازدواج مثل‌ازدواج باکنیزان زرخرید وجود داشته است دراینموضوع درکتاب دینکرد مقرر شده‌که داماد باید بهای‌کنیز را بپردازد ولی اگرکنیز نازا وبدون فرزند می‌ماند همسر او حق داشت آن پول را پس بگیرد .

۵ – تعدّد زوجات :

بارتلمه مینویسد : «ازدواج درشاهنشاهی ساسانی شباهت کامل بازدواج درجهان اسلامی داشته است – شماره زنانی‌که یك مرد می‌توانست اختیارکند ازلحاظ حقوق نظری محدود نبوده است بدیهی‌است‌که اختیار زنان متعدد درعمل بسته به میل مرد وقبل ازهرچیز منوط به بنیه مالی او بوده است – یك مرد عادی ناگزیربوده‌که با یك زن سر کند – درصورتیکه اشراف میتوانستند باندازه یك دوره تسبیح زن درحرمسرای خودگردآورند. درگزارش یوپانان میخوانیم‌که شماره این زنان حتی بصدها بالغ میشده‌است.

---

(۱) ص ٤١٦ تاریخ مختصر ایران‌باستان .

پارسیان امروز هند تنها با یك زن بسرمیبرند وسیستم (یك زنی) را سخت محترم میشمارند درصورتیکه درمیان زرتشتیان ساکن ایران هنوز مجاز محسوب میشودکه مرد درصورتیکه زن نخستین نازا باشد زن دیگری اختیارکند وتحت همین شرط میتواند بازدواج با زن سومی نیزتن‌دردهد»[1].

هانری ماسه نیز دراین باب مینویسد: «پایه واساس‌خانواده ایرانی درزمان ساسانیان روی اصل تعدد زوجات قرارداشت وتعداد زوجات بسته بوضع مالی اشخاص بود - بعلاوه ازقدیم‌الایام ازدواج بین خویشان بسیار نزدیك برای پاك نگاهداشتن خون معمول بوده است.

ظاهراً دروضع وموقعیت زنان درزمان ساسانیان پیشرفتی حاصل شده‌است. زن هنوز شخصیت حقوقی (کامل) نداشت ولی باوجود عادات وسنن ترتیبات جدیدی وجود داشت‌که برطبق آن زن صاحب حقوق معینی گردیده بود ودراواخر دوره ساسانی متدرجاً رو به‌آزادی واستقلال میرفت (بطوریکه‌گذشت عقیده بارتلمه راجع به عدم شخصیت زن دردوره ساسانی صحیح نیست).

دربعضی موارد زن مسئولیت‌هائی برعهده داشت مثلاً هنگام مرگ پدر خانواده درموردیکه پسر بالغی‌نبودکه جانشین پدرگردد ریاست خانواده برعهده نخستین زن متوفی بعنوان پسرخوانده میافتاد واین پسرخواندگی مطیع قواعدوقوانینی بودکه درمتون بسیارقدیمی ازآن یاد شده است»[2].

درتاریخ مختصر مشیرالدوله مسطوراست‌که: ..... زن نسبت بشوهر (درزمان ساسانیان) اطاعت محض داشت ولیکن باوجود این بانوی خانه حساب میشد ومحترم‌تر از زنهای نقاط دیگر مشرق‌زمین بود. تعدّد زوجات وداشتن همخوابه‌ها ازکنیزکهای زرخرید یا زنهائی‌که درجنگ اسیر میشدند درمیان نجباء شیوع داشت».

درپایان این بحث باید این نکته را علاوه‌کنم‌که ازنامه تنسر مستفاد میشودکه دردوره ساسانیان زناشوئی میان طبقه‌ای باطبقه دیگر قانوناً ممنوع بوده مثلاً پسربازرگان حق ازدواج با دختر روحانی یا طبقه سپاهی نداشته

---

(۱) ص ۲۳ زن درحقوق ساسانی ترجمهٔ دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی.
- نظرات دیگر بارتلمه ضمن (ترجمه چند فصل ازکتاب بارتلمه) درآخر این کتاب خواهد آمد.

(۲) ص ۲۳۰ - ۲۳۱ تمدن ایرانی ترجمهٔ دکتر بهنام.

وهمین‌گونه بالعکس ، واگر چنین امری وقوع می‌یافت از ارث محروم میشده‌اند – همینطور درمعاملات توده مردم چنانکه بازاریان . بازرگانان حق خرید املاك نجباء وبزرگزادگان‌را نداشته‌اند .

اصول مزبور ازسنّت‌های دوره هخامنشی بوده‌که درعهد ساسانی پذیرفته شده وقدرت قانونی بیشتری یافته است .

٦ – ازدواج با محارم :

درموضوع ازدواج با خویشان نزدیك عقائد مختلفی ابراز شده ونسبت باین مسئله نویسندگان دردوصف قرارگرفته‌اند :

دسته اول معتقدندکه طبق قانون زردشت ازدواج با محارم مجاز بوده‌است . بارتلمه‌که نسبت‌بحقوق‌دوره ساسانی وکتاب ماتیکان هزارداتستان آثار زیادی باقی‌گذارده جزء این دسته است .

شادروان سعید نفیسی نیز درهمین صف قرارگرفته است[۱].

اما دسته دوم‌که بعض ازآنهارا محققین زردشتی‌که خودرا آشناتر باصطلاحات وعبارات مذهب زردشت میدانند تشکیل میدهد با عقیده دسته اول مخالف هستند ومیگویندکلمه «خوتیك‌دس» معنای دیگردارد ومعنی محارم رانمیدهد ونویسندگان درترجمه این‌کلمه دچار اشتباه شده‌اند ازجمله اینها آقای جمشید سروشیان است‌که مینویسد : مقصود ازاین‌کلمه ازدواج درمیان خویشاوندان است – هنوزهم درایران مانند زمان قدیم ازدواج درمیان عموزادگان وخالوزادگان بسیارمعمول است خواه برای نگاهداشتن ثروت وخواه برای پاك نگاهداشتن خون .

پروفسور اس . ام طاهر رضوی درکتاب (پارسیان اهل‌کتابند) درهمین زمینه توضیحات مبسوطی داده‌که قسمتی ازآن عیناً نقل میشود[۲]:

---

(۱) بشماره سوم سال هشتم مجله مهر صفحه ۱۳۹ مورخ خردادماه ۱۳۳۱ مراجعه شود .

(۲) ص ۱۲۸ پارسیان اهل کتابند .

« . . . . اسناد دیگری که بفارسیان داده‌اند اینست که ازدواج با محارم درمیان ایرانیان قدیم موافق فتوای علماء مغ ازروی قوانین زردشت جائز بوده است لیکن پوشیده نیست که مأخذ این اسناد سخنان تعصب‌آمیز نویسندگان یونانی است که بسبب سوء تفاهم وتغییر کلمات این اشتباه را مرتکب شده‌اند .

درهیچیك ازکتب دینی پارسیان اثری ازتجویز چنین‌کاری دیده نشده وپارسیان باتوجه بدلائل تاریخی وسنت دیرین این اسناد را مردود می‌دانند» .

دکتر مولتن که کتابی درموضوع دین قدیم زردشتی نوشته[۱] تذکر داده است که مزاوجت میان پسرعمو ودخترعمو دردین زردشت جایزاست لیکن کسانی که ازاصطلاحات این دین بیگانه ودور ازبیان معانی‌الفاظ بوده‌اند این مزاوجت را ازدواج برادر وخواهرترجمه نموده‌اند .

دردائرةالمعارف (دین واخلاق) مذکور است که پارسیان را عقیده براینست که مقصود ازکلمه خائتواداتها که نویسندگان یونانی بغلط آن را مزاوجت بین برادر وخواهر تعبیر نموده‌اند مزاوجت بین پسرعمو ودختر عمو است .

بهرحال دراین موضوع هردو دسته بقدری استدلال کرده و داد سخن داده‌اند که آوردن حتی مختصری از آنها از حوصله این کتاب خارج است .

۷ – طلاق در دوره ساسانی :

کتاب ماتیکان هزارداتستان درموارد زیادی بموضوع طلاق اشاره کرده است ودریکی ازفصول اختصاصاً راجع به طلاق بحث شده است .

ازمجموع مندرجات کتاب مزبور معلوم میشودکه با اقامه دلائلی بدادگاه یا بتراضی زن وشوهر میتوانسته‌اند ازیکدیگر جدا شوند .

ازجمله دلائلی که مرد میتوانسته بدان تمسك جوید اثبات زنای محصنه بوده است . بیماری یکی ازطرفین که برای دیگری زندگی با او

---

(۲) ص ۲۵۴ – ۲۵۸ همان کتاب .

موجب ضرر جانی بوده یکی ازدلائل دیگر بشمار میرفته است .
قضاة دادگاه بعدازحکم بطلاق تکلیف مالی بین زن وشوهررا نیز تعیین میکرده‌اند وموارد آن برحسب وضعیت طرفین تفاوت داشته است .

۸ – مالکیت :

مالکیت دردوره ساسانی شامل اموال منقول وغیرمنقول ، حیوانات وبندگان بود – اصول مالکیت محترم شناخته میشد وبرای حفظ حقوق مالکین مقرراتی جامع وضع وتدوین شده بود .

۹ – حقوق مالك غیرمنقول :

ازکتاب ماتیکان هزارداتستان معلوم میشودکه مالك غیرمنقول تمام حقوقی راکه قوانین امروز دنیا برای مالك شناخته دارا بوده است .
مالك میتوانسته ملك خودرا بفروشد یا اجاره دهد یا بدیگری هبه کند .
رهن دادن ملك ووقف‌کردن ازحقوق مالك بوده است .
حق مالکیت بقدری محترم بوده‌که انوشیروان پس ازقلع وقمع مزدکیان دستور داد املاکی راکه مزدکیان غصب‌کرده بودند با همان حدود بمالکین اصلی بازگردانند .
مسائلی‌که درکتاب ماتیکان مندرج است بخوبی ثابت میداردکه اساس مالکیت وقوانین مربوط بآن بسیارمحکم واصول آن محترم بوده‌است.
هانری ماسه مینویسد : «حق مالکیت وممنوعیت ازتصرف دراموال وقیمومت (دردوره ساسانی) مطابق قوانین مخصوصی انجام میگرفت . . . . رویهمرفته اطلاعات مأخوذ ازمتون قدیمی نشان میدهدکه درایران‌باستان پایه واساس اجتماع ، برحمایت قانون اصول مالکیت وتمایز شدید طبقاتی قرارداشته ولی‌مزدك دراواخرقرن‌پنجم میلادی این‌وضع‌رامتزلزل ساخت»[۱].
مالك زمین وخانواده او معمولاً درزمین‌کار میکردند ودرتمام املاك بزرگ خادمان آزاد وبندگان به‌کار می‌پرداختند – هرمالك اراضی

---

(۱) ص ۲۳۱ تمدن ایرانی .

وباغات مالك منابع آب - چاه - چشمه - قناة اختصاصی ملك خود بوده وگاهی قنوات وچشمه‌ها وامثال آن بین مالکین متعدد مشترك بود - استفاده ازرودخانه‌ها طبق قواعد معینی که بیشتر به طبیعت نزدیك بود بعمل میآمد یعنی حق‌تقدم محفوظ بود . حق مالك آب وشرکاء وچشمه ورودخانه را قانون دقیقاً معلوم‌کرده بود .

۱۰ - خرید و فروش :

خرید وفروش طریق معمولی انتقال مالکیت بود . بیع با وکالت نیزصورت میگرفت فروش مال غیر وهمچنین مغبون‌کردن مشتری مجازات داشت ولی اگرمشتری با علم بدانکه مبیع ازدیگری است ثمن را به فروشنده میداد . مالك واقعی مبیع بدون انتقال ملك خود مالك آن ثمن میشد .

درحقوق ساسانی مانند حقوق امروز فرانسه حسن‌نیت اثری حقوقی داشت مثلاً اگرکسی بدون علم واطلاع مال مرهونه‌ای را ازمرتهن می‌خرید پس ازبطلان معامله میتوانست ثمن خودرا ازمرتهن پس بگیرد ولی اگر با علم بدانکه مرتهن عین مرهونه را می‌فروشد آن عین را میخرید دیگر حقی به ثمن خود نداشت .

در بیع بندگان : بیع شرط نیزجائز بود یعنی فروشنده میتوانست شرط‌کندکه اگر ثمن مبیع را درمدتی معین بدهد مبیع یعنی بنده را پس بگیرد. سه روز پس‌ازعقد بیع بایع ملزم بودکه مبیع را به مشتری‌تسلیم‌کند.

۱۱ - وقف :

وقف درایران قدیم صور متعدد داشت : گاهی عام بود وگاهی خاص . گاهی مؤبّد بود وگاهی موقت . آنچه امروز ما حق انتفاع می‌نامیم درزمان ساسانیان یکی ازصور وقف موقت بوده است .

زن نیزمانند مرد میتوانست متولی یا موقوف علیه شود ، فروش وقف جائز نبود مگرآنکه واقف شرائطی خاص برای آن مقررکرده باشد .

۱۲ - هبه :

هبه میان افراد خانواده از زن وشوهر وبرادر وخواهر ومادر وهمچنین نسبت به دوستان وبیگانگان جائز بود . واهب حق رجوع از هبه نداشت وهمچنین نمیتوانست عقد هبه را فسخ‌کند مگرآنکه مال موهوب

تعلق به دیگری داشته باشد . هبه گاهی درزمان حیات بود وگاهی پس‌از حیات ودرهرحال محتاج سند بوده . اگر هبه زن یا بستانکار را ازحق خود محروم میکرد معتبر نبود .
عقد هبه با قبول متّهب به صورت عقدی لازم درمیآمد ومتهب میتوانست واهب را به تسلیم هبه ملزم‌کند .

۱۳ – سلب مالکیت :

گاهی ممکن بودکه برای مصلحت عامه مالکیت ملکی به دولت منتقل شود ولی دولت قیمت عادله زمین را می‌پرداخت . اگرکسی براثر عواطف خانوادگی دلبستگی به ملک وخانه‌ای داشت به‌آسانی سلب مالکیت او مقدور نبود چنانکه انوشیروان به پیرزنی اجازه دادکه کلبه خودرا درجوارکاخ باشکوه او همچنان نگاه دارد .
درمورد خیانت و رفض و قتل و جادوگری دولت حق داشت‌که اموال مرتکبان این جرائم را مصادره‌کند . باآنکه همه اموال قاتل یا خائن را دولت میتوانست مصادره‌کند ولی عرف‌وعادت براین‌بودکه دولت مقداری ازاین اموال را برای هزینه زن وفرزند این افراد اختصاص میداد .
ارتداد یا رفض بیشتر جرمی علیه دولت بوده تا علیه مذهب واز همین روی خسرو پرویز فرمان دادکه اموال مرتّدان را بنفع خزانه دولت مصادره‌کنند . جادوگری نیز به مجنی علیه این جرم زیان می‌رساند واموال جادوگر برای دین مجنی علیه مصادره میشد . اگر مرتهن مخالف با مقررات رهن رفتار میکرد محکمه مذهبی میتوانست حق رهن مرتهن را مصادره‌کند. قانون ، بیع بنده را به مردم بد اعتقاد ممنوع میکرد . اگرکسی بنده‌ای را بدینگونه مردم میفروخت بهای بنده را دولت مصادره میکرد و به بنده نیز عوضی میداد .

۱٤ – اجاره و درآمد ملك :

اجاره ملك درایران‌قدیم رایج‌بوده‌است . خلع‌ید مستأجرخوشرفتار بدون دلیل موجه مقدور نبوده . مال‌الاجاره را اگر درآغاز معین میکردند دیگر تغییرآن ازعهده موجر یا مستأجر به تنهائی خارج بود ولی هنگامیکه تأدیه مال‌الاجاره به میزان درآمد ملك بستگی داشت با افزایش وکاهش این

درآمد ، مال‌الاجاره نیز تغییر می‌یافت . منبع درآمد ملکی باخود ملك منتقل میشد . اگر راهن ملکی را وثیقه میگذاشت درآمد عین مرهونه ازمرتهن بوده واگرقیمت یا درآمد این ملك تقلیل می‌یافت تدارك آن با راهن بود . درآمدی‌که به مرتهن ازعین مرهونه می‌رسید تقریباً درمقابل بهره وامی بودکه مرتهن به راهن داده بود . اگر درآمد ملکی اختصاص به مصرفی معین داشت آن درآمد بایست به همان مصرف برسد .

۱۵ - وام و رهن :

ملك را درمقابل وام مالك می‌توانست با سند به وثیقه یا رهن بدهد ومرتهن مطابق قانون ملزم بودکه‌کمترین قیمت وثیقه را بپذیرد وهرسال هم بهای وثیقه تقویم میشد . اگروثیقه قیمتی راکه راهن مدعی بود نداشت مرتهن می‌توانست یا وثیقه دیگر بگیرد ویا بخواهدکه راهن وثیقه دیگری نیز ضمیمه این وثیقه‌کند . انتقال رهن یا وثیقه وبه اصطلاح تبدیل مرتهن نیز جائزبود بدینطریق‌که اگر راهن ازدیگری میخواست‌که عین مرهونه را ازرهن خارج کند آن دیگری با تأدیه وام راهن عین مرهونه را ازرهن‌خارج میکرد وخودآنرا درمقابل‌وجهی‌که داده‌بود وثیقه میگرفت.

مرتهن میتوانست بنوبه خود عین مرهونه را نزد دیگری رهن بگذارد ولی نمیتوانست حق راهن قبلی را مسکوت بگذارد وقانون برای متخلف ازاین‌کار مجازاتی مقررکرده بود . اگرکسی با علم به مرهونه بودن عین آنرا ازمرتهن می‌خرید دیگر به ثمن معامله حقی نداشت ولی اگربدون علم این‌کارراکرده بود ثمن معامله به وی برمیگشت . راهن نیز ازفروش عین مرهونه ممنوع بود ولی میتوانست با سپردن وثیقه دیگر عین مرهونه را بفروشد .

راهن بایست درموعد مقرر وام مرتهن را بپردازد و رهن را فك کند . با دادن قسمتی ازوام رهن فك نمیشد وتمام رهن درمقابل باقی وام قرارمیگرفت ولی راهن ومرتهن میتوانستند توافق‌کنندکه با تأدیه قسمتی ازوام جزئی ازرهن فك شود . راهن ومرتهن میتوانستند توافق‌کنندکه مرتهن درقبال طلب خود همان عین مرهونه را مالك شود . درهرحال اگر درموعد معین راهن وام مرتهن را نمی‌پرداخت عین مرهونه مطابق قانون به ملکیت مرتهن درمی‌آمد .

۱۶ - ضمان :

بجای اینکه ملکی وثیقه وامی باشد ممکن بود شخصی ضامن وام شود ولی‌ضمان بدون رضای مضمون‌عنه معتبرنبود واگرضامن دین‌مضمون‌عنه را می‌پرداخت نمی‌توانست به مضمون‌عنه رجوع کند ولی اگرضمان با رضای مضمون‌عنه وضامن صورت‌گرفته ضامن پس‌ازتأدیه وجه‌الضمان میتوانست به مضمون‌عنه رجوع کند . رجوع دائن به ضامن هنگامی جائز بوده که قبلاً برای وصول طلب خود به مضمون‌عنه رجوع کرده باشد . چون درایران‌قدیم دارائی خانواده مشترك بوده بنابراین افراد خانواده درمقابل دین خانواده مسئول‌بودند ودائن میتوانست طلب خودرا ازپدر یا مادر مدیون وصول کند.

اگر وام‌گیرنده دو یا سه تن بودند همه متفقاً مسئول بودند ولی می‌توانستند قراردادی مغایر با این حکم منعقد کنند ، وام‌دهنده نیزممکن‌بود متعدد ومشترك باشدکه دراین صورت نیز یکی از وام‌دهندگان می‌توانست همه وام را دریافت‌کند .

۱۷ - خرید وفروش بردگان :

چون صاحب برده مالك آن بوده میتوانست برده یا بردگان خودرا درمعرض فروش قراردهد . ایرانیان بابندگان بیشتر به جوانمردی‌وآزادگی رفتار میکردند . درآغاز درایران بنده نبود ولی هنگامی‌که ایرانیان برکشورهائی تسلط یافتندکه درآنجا بردگی رواج داشت ازآنجابرده بداخل ایران راه یافت. این بردگان هیچگاه فراوان نبودند ودرایران بهتر ازهر جای دیگر با بردگان رفتار میکردند . چنین بنظرمی‌رسدکه تا زمان وهرام پنجم نسب فرزندان بردگان به پدر می‌رسید یعنی اگر پدر برده بود فرزند هم برده میشد . ولی اززمان وهرام پنجم به‌بعد وضع حقوقی مادر معتبر شناخته شد اگر مادر برده بود فرزند هم برده میشد ، دربنمورد هم همه فرزندان برده برده‌نبودند وفرزنددهم برده بموجب‌قانون‌آزاد بدنیا می‌آمد. برده مالك درآمد خود بود ومی‌توانست باآن درآمد آزادی خودرا ازمالك بخرد . مذهب ایران‌قدیم بنده شدن زرتشتی را جائز نمیدانست بدینطریق هربنده‌ای‌که دین زرتشتی را می‌پذیرفت فوراً ازبندگی آزاد میشد وخزانه شاهنشاهی بهای اورا به مالکش می‌پرداخت . اگر بده‌کاری نمی‌توانست وام خودرا بپردازد بستانکار میتوانست اورا وادارد‌که در ازای وام بنده خودرا آزاد کند .

۱۸ – ارث :

درحقوق ساسانی هرچند تقسیم ارث اصولاً ضابطه معینی داشته ولی تقسیم آن اغلب برحسب موارد مخصوصی یا بموجب وصیت تغییرمیکرده است . وقتی وصیت‌نامه‌ای ازمتوفی دردست بود طبق وصیت‌نامه عمل میشد واگر اختلافی بین وراث بروز میکرد حل‌وفصل آن با مؤبد بود .

اصولاً مؤبدان ازلحاظ دستورات دینی مخصوصاً حفظ حقوق صغار درامور تقسیم ارث دائم نظارت میکردند وحتی بازرسانی گماشته بودندکه درحفظ ونگهداری اموال متوفی مراقبت نمایند ونگذارند حق کسی پایمال شود.

بارتلمه راجع به نصاب ارث چنین نوشته است : «ترتیب تقسیم ارث درحقوق ساسانی بدینمنوال بوده است که پادشاه زن وپسران او هریك سهم مساوی از ارث داشته‌اند .

دختران درصورتیکه شوهر نداشتند نصف سهم برادران و مادر خودرا ارث می‌بردند .

زن مقام دوم یعنی (چکرزن) وفرزندان او هیچگونه سهمی از ارث نداشتند – این نقیصه غالباً درعمل بدین ترتیب برطرف میگشت که پدر ازحق قانونی خود درزمان حیات خویش استفاده کرده سهمی برای چکرزنان خود وفرزندان آنها تعیین میکرد این سهم یا درزمان حیات خود پدر بآنها پرداخته میشد یا دروصیت‌نامه قید میگردید که بعداً بآنها پرداخته شود – رسیدگی باین امر غالباً پس ازمرگ پدر بعهده پسر ارشد «پادشاه زن» بودکه بویژه درصورت صغیربودن برادران وخواهران دیگرخود ، ازاموال آنان نیزنگاهداری میکرد .

همچنین گاه نیز سهم «پیش‌ذکری» درحیات پدر بوسیله خود او برای دخترانش تعیین میشدکه در ازای آن درپیری وهنگام (زمین‌گیری) ازپدرکهن سال خود پرستاری کنند»[۱].

درداتستان دینیك[۲] راجع به تقسیم ارث چنین فتوی داده شده‌است:

«اگرمتوفی وصیت کرده‌که مالی بزن ودختر وپسر او داده شود اول باید ازتمام دارائی متوفی دیون وی پرداخت شود وپس‌ازوضع دیون باقیمانده ماترك باید طبق وصیت بین‌آنها تقسیم گردد» .

---

(۱) ازکنفرانس بارتلمه ترجمهٔ دکتر صاحب‌الزمانی .

(۲) خلاصه‌ای راجع به داتستان دینیك درآخر این‌کتاب توضیح شده‌است.

درکتاب مزبور فتوای دیگری دیده مشودکه درتقسیم ارث جنبه انسانی واخلاقی آن درنظرگرفته شده است . آن فتوی اینستکه :

«اگر متوفی وصیت نکرده باشدکه ماترك اورا بزن‌ودختروپسرش بدهند هریك ازآنان سهم قانونی خودرا (پسرودخترمساوی) میبرند ولی اگر یکی ازآنان ازدوچشم‌کور باشد یا ازدو پا لنگ ویا ازدست چلاق باشد سهم او دوبرابر سهم دیگرانست» .

بطوریکه گفته شد دراین مورد جنبه انسانی قضیه موردنظربوده‌است زیرا فرض اینست‌که نقص عضو مانع فعالیت اقتصادی وکار وتحصیل‌درآمد است بدین‌جهت زندگی‌آینده چنین‌کسی‌باید ازدارائی مّورث اوتأمین‌گردد.

درحقوق ساسانی دربعض موارد سهم‌الارث پادشاه زن دوبرابرسهم پسرمتوفی تعیین شده‌است . قاعده دیگر ارث دراین دوره اینست‌که هرگاه متوفی دارای دختر یا دخترانی باشدکه هنوز شوهر نکرده باشند جهیزیه ومخارج عروسی آنها باید قبلاً از ماترك‌کنارگذاشته شود .

بهرحال هرمردی حق داشت‌که سهمی ازمال خودرا برای دخترانی که شوهرنکرده بودند وهمچنین برای زن خودکه عنوان پادشاه‌زن داشت قبل ازمرگ بموجب وصیت تعیین نماید .

چون درزمان قباد درنتیجه اجرای احکام مزدك درمورد اشتراك در زنها وتصاحب اجباری بعض اززنهای شوهردار اختلالاتی درخانواده‌ها تولید شده بود انوشیروان برطبق نظرجمعی ازمؤبدان بوضع وتدوین‌قوانین ومقرراتی پرداخت - قوانین مزبور درمورد ارث اطفال مشکوك چنین مقرر داشته بود :

«اطفال مشکوك متعلق بخانواده‌ای هستندکه درحین انتشار این قانون درمیان آن خانواده زندگی میکنند . سهم‌الارث اینگونه اطفال مانند سهم‌الارث سایر افراد خانواده خواهد بود ولی اگرکسی این نوع اطفال را بفرزندی خود بپذیرد ازکسی‌که او یا آنها را بفرزندی پذیرفته طبق قانون ارث خواهد برد» .

موضوع دیگر اینکه اگر افراد خانواده درزمـــان بقاء خانواده ازخانواده خود جدا شده وسهم خودراگرفته بودند دیگرقانوناً نمیتوانستند ازخانواده ارثی‌ببرند - بیوه‌زن یا مرد وفرزندانی‌که با متوفی‌بسرمی‌برده‌اند وارث او شناخته می‌شده‌اند .

قانون اوستا نسبت به زن آزادانه‌تر از قانون ساسانی است . در هاتوخت نسك آمده است که اگرمردی بمیرد دارائی او به دوقسمت ونیم تقسیم میشود یك قسمت به بیوه میرسد ویك قسمت به پسران ونصف باقی به دختران ، وپاره‌ای از فتاوی ماتیکان هزارداتستان حاکیست که همین قاعده درزمان ساسانیان معتبربوده است .

اگر مرد تنها یك پسرداشت ملزم بود که همه دارائی خودرا به وی بدهد واگر به درایت وکفایت پسر اعتماد نداشت می‌توانست برای او قیّم یا وصی معین کند . درقانون ساسانی پدر یا مورث نمیتوانست وارث را از ارث محروم کند ولی درحقوق روم مورث حق‌داشت که وارث‌را بی‌بهره کند.

اگر متوفی فقط پدر ومادر داشت دارائی به نسبت مساوی میان پدر ومادر تقسیم میشد .

۱۹ – وصیّت :

درایران‌قدیم وصیت مرسوم بود وصیت‌نامه را مهروموم میکردند وپس‌ازمرگ متوفی‌آنرا میگشودند ومضمون‌آنرا بکارمی‌بستند ولی وصیت کردن به زیان وراث جائز نبود . اگر اجرای وصیت به نفقه زن وفرزند موصی زیانی می‌رساند وصیت را نادیده میگرفتند . همچنین اجرای وظائفی که برای بازماندگان بعدازمرگ موصی تعیین شده بود الزامی نبود . موصی میتوانست درحیات خود وصیت را تغییردهد . دراینصورت آخرین وصیت موصی درمواد مخالف ناسخ وصیت‌های قبلی بشمارمی‌آمد . موصی میتوانست زن یا فرزند خودرا وصی قراردهد .

درکتاب داتستان دینیك چنین مسطور است که : کسی که مشاعرش را ازدست داده نمیتواند اموال خودرا با وصیت یا بعناوین دیگر بدیگری انتقال دهد ولی اگر درموقع انتقال دارائی طبق وصیتنامه یا عنوان دیگر هوش وحافظه‌اش باقی بوده انتقال معتبر است – وصیت درحال بیهوشی وازدست دادن مشاعر بی‌اعتبار وباطل است .

۲۰ – فرزندخواندگی :

کسانیکه فرزندی ازخود نداشتند برای رعایت دستورهای مذهبی

وسنت وآداب زردشتی کسی را بفرزندی می‌پذیرفتند - زیرا زردشتیان عصر ساسانی عقیده داشتند که اگر کسی فرزندی نداشته باشد ودنیا را بدرود گوید نمیتواند ازپل (چنوت) بگذرد وبه بهشت واصل شود - آنها معتقد بودند هرکس بدون فرزند ازدنیا برود باید اینقدر پشت پل (چنوت) معطل شود تا بازماندگان برای او کسی را بنام فرزند خوانده او برگزینند وبا این عمل اورا ازسرگردانی ولاتکلیفی نجات دهند.

زردشتیان میگفتند هرقدر بازماندگان درانجام این تکلیف مذهبی تأخیر کنند بهمان نسبت درگذشته پشت پل معطل خواهد ماند - روی همین عقیده مذهبی بوده که اشخاص بدون اولاد درزمان حیات خود این تکلیف مذهبی را انجام میداده‌اند وکسی‌را بفرزندی انتخاب میکرده‌اند که بعد از مرگ تأخیر یا غفلت بازماندگان باعث معطلی وسرگردانی آنها نشود.

درانتخاب فرزند خوانده رویه این بودکه اطفال را باین عنوان برگزینند ولی بعضی اوقات اشخاص بزرگ حتی کسانی هم که ازدواج کرده بودند باین عنوان برگزیده شده‌اند.

کسانی که بفرزندخواندگی برگزیده شده بودند پس‌ازتنظیم سند وانجام تشریفات بمنزل پدرخوانده میرفتند ودرآنجا مثل افراد خانواده پدرخوانده زندگی میکردند - اگرفرزند خوانده دارای عیال واولاد بود آنهارا هم همراه میبرد، فرزند خواندگی بدین ترتیب رسمیت می‌یافت که پدرخوانده بموجب نوشته‌ای مقداری ازاموال خودرا بعنوان ارث برای او معین نماید.

طبق مندرجات ماتیکان هزاردادستان تعداد فرزند خوانده محدود نبوده وهرکس هرچندنفر که مایل‌بود وقدرت‌مالی‌او اجازه میداد میتوانست فرزند خوانده برای خود برگزیند. ولی‌آنچه ازاحکام مذهبی استنباط میشود اینستکه برای رهائی ازدوزخ وگذشتن ازپل (چنوت) برگزیدن یك فرزند خوانده‌کافی بوده است.

کسی‌که میخواست فرزند خوانده انتخاب‌کند مخیّربودکه آنان را ازجنس ذکور یا اناث برگزیند.

پدرخوانده بعدازانتخاب فرزند خوانده وانجام تشریفات لازم وپذیرش او فرضاً صاحب اولاد میشد حق نداشت فرزند خوانده را بوالدین اصلی بازگرداند یا اورا از ارث محروم سازد.

قاعده عمومی این بود کسانیکه ازدواج میکردند ودارای اولاد نمیشدند کسی را بفرزند خواندگی برمیگزیدند ولی طبق روایات زردشتی[1] هر طفلی که قبل ازرسیدن بسن بلوغ درگذرد درصورتی که چهارده سال وسه ماه داشته باشد باید فرزند خوانده برای او انتخاب شود واین فرزند خوانده اگر ازلحاظ سن بزرگتر یاکوچکترباشد منعی ندارد .

موضوع جالب اینست که پدر حق نداشته یگانه فرزند خودرا بفرزند خواندگی بدیگری بدهد واین امرنشانهای ازشور واشتیاق ایرانیان قدیم به ملکات اخلاقی وبازداشتن پدر ازتخلف ازوظیفه طبیعی خود دراین قانون است که پدررا منع میکند که یگانه فرزند صغیرخودرا به فرزند خواندگی بدهد . پدری که چند فرزند صغیرداشت میتوانست یکی ازآنان را به فرزند خواندگی بدهد ولی تا زمانیکه طفل صغیر بود قیّم او بشمار می‌آمد واگر میمرد پدرخوانده قیّم میشد .

حتی‌المقدور فرزند خوانده ازبین‌کسانیکه نزدیك به پدرخوانده بودند یعنی اقربای او انتخاب میشد - رعایت این موضوع بنظرمیرسد برای حفظ خانواده بوده است .

فرزند را درقبال خواسته ودارائی به فرزند خواندگی نمیدادند ودلیل آنهم اینست که پدر طبیعی هنگامی که فرزندی را به فرزند خواندگی میداد مقداری ازدارائی خودرا به وی می‌بخشید نه‌تنها پدری که فرزند نداشت می‌توانست فرزند دیگران را به فرزند خواندگی بپذیرد بلکه پدر خوانده حق داشت اگرفرزند خوانده درمیگذشت مجدداً بجای او فرزند خوانده دیگری را انتخاب کند .

کسی هم که صاحب فرزند بود نیزمیتوانست فرزند خوانده بگیرد واین‌کار غالباً برای این بود که خانواده میخواسته درمیان خود فرزندانی باهوش‌تر ومفیدتر داشته باشد .

فرزند خواندگی بسته به قرارداد فرزند خواندگی کامل یا ناقص بود واگر کامل بود فرزند خوانده درخانواده پدرخوانده همه حقوق فرزند

---

(۱) مجموعهٔ روایات یا باصطلاح مذهبی احادیث زردشتی‌را داراب هرمزدیار جمع‌آوری ودرسال ۱۹۲۲ دردوجلد منتشر نموده است - زردشتیان معتقدند که این روایات همان احکام ودستورهای مذهبی زردشت است که سینه به سینه بآنها رسیده‌است.

طبیعی‌را دارا میشد وظاهراً فرزندخوانده درخانواده پدرخوانده نام جدیدی نیز بخود میگرفت .

سند فرزند خواندگی درمقابل مقامات مذهبی تنظیم ومهر میشد وبه ثبت میرسید .

فصل چهاردهم

ماتیکان هزار داتستان

ماتیکان هزارداتستان - ازدوران ساسانی آثار ادبی‌وعلمی معتنابهی بجا نمانده است ولی ماتیکان هزارداتستان یکی‌ازآثار پر ارج وگرانبهائی است‌که ازروزگار عظمت واعتلاء شاهنشاهی ساسانی حکایت میکند .

این‌کتاب‌گنجینه‌ای ازمعارف بشری وتدبیر وعقل عملی ایرانیان است‌که اثرآن درحل قریب هزارمسئله قضائی تجلّی‌کرده است .

این‌کتاب متن عمده واساسی برای مطالعه وتحقیق حقوق دوره ساسانی است .

موضوع‌کتاب بیشتر حقوق مدنی است وازمسائلی مانند : حقوق شخصی - حقوق خانواده - مالکیت - عقود ومعاملات - اصول‌قضائی‌وآئین محاکمات بحث میکند .

بدبختانه آغاز وپایان این‌کتاب‌کهن افتاده است ولی آنچه مانده نه‌تنها مارا با نام نویسنده دانشمند آن آشنا میکند بلکه نمونه‌ای نادر ازعقل وتدبیررا درتاریخ بشر نشان میدهد .

تألیف کتاب توسط فرّخ مرد فرزند وهرام (بهرام) باحتمال قوی درحدود قرن سوم هجری (نهم میلادی) یعنی قرنی که غالب متون موجود پهلوی درآن تنظیم وتدوین شده بعمل‌آمده . ولی اساس مطالب‌آن مربوط بدوره ساسانی است وبی‌شك مبتنی برآثاری است‌که دردوره ساسانی تألیف شده است .

بعضی ازعلمای پارسی تدوین‌کتاب را نیزبصورتیکه هست باواخر دوره ساسانی منسوب میکنند .

این وهرام (بهرام) احتمال میرود همان وهرامی باشدکه آراء فقهی او غالباً دراین‌کتاب ذکر شده است .

ماتیکان هزارداتستان به خط پهلوی‌که خطی مقتبس ازخط آریائی ومعمول‌کتب قدیم زردشتی است نوشته شده است . این‌کتاب حاوی رویه‌های قضائی واصول آن مبتنی بردستورهای دینی زردشتی است ولی طبعاً تحت تأثیر قواعد عرفی نیزکه دراجتماع دوره ساسانی ناچار بوجود میآمده قرار گرفته است .

ظاهراً ماتیکان هزارداتستان درزمان شهریاری خسروپرویز تدوین شده‌است . درسراسرکتاب آثارعظمت شاهنشاهی ساسانی ودین‌زردشت مشهود است وآخرین واقعه تاریخی دراین‌کتاب قانونی است‌که درسال بیست وششم پادشاهی خسروپرویز توشیح شده است . نام بسیاری از فقها ووزیران‌بزرگ دراین‌کتاب آمده ولی هیچ ذکری ازبزرگان بعد ازدوران خسروپرویز درمیان نیست .

دارمستتر، ووست براین عقیده‌اندکه گشن‌جم که نامش‌شش‌باردراین کتاب آمده پدر منوچهر معروف مؤلف داتستان دینیك ورسائل است . بنابراین اگر این استدلال را قبول‌کنیم بایدگفت این‌کتاب درقرن دوم هجری نوشته شده‌است ولی بنظر ما این عقیده صحیح نیست چه اگر چنین بود بایست عقائد این مرد فقیه دانشمند یعنی منوچهر بکرّات دراین‌کتاب آمده باشد نه‌آنکه فقط یکجا عقیده‌ای را به منوچهرنسبت دهدکه ظاهراً منوچهری دیگر ومقدم براو بوده است .

این‌کتاب به احتمال قوی درهمان اواخر پادشاهی خسروپرویز تدوین یافته است وبدلائلی نباید مؤخر ازاین دوران باشد زیرا انقلابات دائم ووضع آشفته دولت تا پایان دوره ساسانی‌که جز زمانی‌کوتاه درعهد

یزدگرد شهریار آرام نیافته ، اجازه نمیداده است که چنین کتابی تألیف یابد واگر این کتاب درزمانی بعدازخسروپرویز تألیف شده بود مسلماً ازنام بسیاری ازبزرگان که پس ازوی آمده‌اند درآن ذکری میرفت - درهرحال میتوان بطوریقین گفت که این کتاب بعدازدوره ساسانی تألیف نیافته است .

کریستن سن راجع باین کتاب مینویسد :

«یك کتاب حقوقی آن عهد (ساسانیان) که ماتیکان هزارداتستان (گزارش هزار فتوای قضائی) نام دارد موجود است - این نسخه منحصر بفرد که مؤلفش فرّخ‌مرد نامی‌است مشتمل‌بر ۷۴ ورق‌است امروزدر کتابخانه مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا است - پنجاه وپنج صفحه آن را با یك مقدمه ژ - ژ مودی طبع کرده و ۱۹ ورق‌آن هنوز بطبع نرسیده است .

بارتلمه (Bartholomae) قطعاتی ازاین‌کتاب را بآلمانی ترجمه وبا اصل آن چاپ نموده است - دراین ماتیکان اسامی چند تن ازقضاة دوره ساسانی بانظرقضائی وفتوای هریك قید شده‌است ازاینقرار : وهرام - دادفرّخ - سیاوش - پوسان‌وه آزاد مردان - پوسان‌وه برژآذر فربشان - وه پنـاه که مگوگان اندرزه بذبود - خوذای بوذ دبیر - وایه یاوار - رازهرمزد - وهرامشاه یووانیوم - زرونداز پسریووانیوم - فرّخ‌زروان - وه هرمزد - زاماسب ما هانداز وغیره (ص ۲۸ - ۲۹ تاریخ ایران درزمان ساسانیان تألیف پروفسور کریستن سن ترجمه رشید یاسمی) .

دانشمندان دیگر باختر به ترجمه این کتاب وتحقیق درباره مأخذ آن پرداخته‌اند .

وست (West) دانشمند وپهلوی‌شناس نامی انگلیسی قسمتی ازاین کتاب را ترجمه کرده است . این ترجمه ازنظرصحت وزبان‌شناسی شاهکاری بشمارمیآید . ولی گویا این دانشمند فرصت آنرا نیافته است که همه کتاب را به زبان انگلیسی ترجمه کند .

دارمستتر (Darmesteter) خاورشناس معروف فرانسوی نیزآرزو داشته است که این کتاب را یکی ازپارسیان هند ازپهلوی بفرانسه یا انگلیسی برگرداند .

بارتلمه (Bartholomea) خاورشناس بزرگ آلمان به ترجمه این کتاب به‌آلمانی همت‌گماشته است وبسیاری ازفصول آنرا به‌آلمانی ترجمه وتشریح کرده است . بارتلمه ازکتاب «شهریار خسرو و ریدك» یعنی خسرو

شهریار وبنده او چنین نتیجه میگیردکه ایران زمان ساسانی تمدنی عالی داشته است وبزرگان قوم به تعلیم وتربیت جوانان اهمیت بسیارمیداده‌اند. ترجمه بارتلمه درآلمانی بصورت جزوه‌های کوچك چاپ شده‌است.

نام نخستین جزوه «درباره یك کتاب حقوقی ساسانی» است. این جزوه مقدمه‌ای بوده برای جزوه‌های دیگرکه به آنها عنوان «درباره حقوق ساسانی» داده شد.

ترجمه انگلیسی ماتیکان هزارداتستان توسط سهراب جمشید جی بلسارا با مقدمه وتوضیحات کافی وفهرست منظم صورت گرفته است – بدین توضیح که بلسارا آنرا ترجمه وتنظیم نموده وهوشنگ انگلساریا درسال ۱۹۳۷ میلادی آنرا در ۷۶۷ صفحه منتشرساخته است.

بطوریکه قبلاً اشاره شدکتاب ماتیکان هزارداتستان به خط پهلوی نوشته شده‌است وباید متوجه بودکه خط پهلوی خط است نه زبان وزبان دوره ساسانی همان زبان ایرانی بوده که ظاهراً با خط پازند آنرامی‌نوشته‌اند وچون دربار ایران مجاورکشورهای سامی بوده است خط پهلوی برای‌آن به وجود آمده‌است تا رابطه‌ای باشد میان مردم آریائی ایران ومردم سامی کشورهای مجاور دراین خط ضمیر وادات وافعال سامی‌است واسامی‌ایرانی.

زرتشتیان باترجمه بارتلمه وهم‌چنین با استنباط او ازکتاب ماتیکان موافقتی ندارند بیشتر این اختلاف ناشی ازاعتقاد بارتلمه بوجود نکاح با محارم است که این موضوع درجای خود ذکر شده‌است.

ماتیکان هزارداتستان شامل تقریباً هزار فتوای قضائی درباره مسائل مختلف حقوقی است. آنچه ازاین‌کتاب برمیآید اینست‌که این‌کتاب بصورت مجموعه‌ای منظم تدوین نشده است. ازفقیه بزرگ‌کشور یا شهر هرجا به مناسبتی مسئله‌ای پرسیده‌اند واو هم جوابی داده است واگر قصد مقایسه‌ای درمیان باشد این حقوق با حقوق انگلستان‌که ساخته وپرداخته استنباط قاضی‌است شباهت دارد.

ازماتیکان هزارداتستان میتوان دریافت‌که قاضی درزمان ساسانی ناگزیر بوده است‌که به مسائل حقوقی کاملاً آشنا باشد امروز ما آشنائی قاضی را به مسئله حقوقی امری بدیهی وضروری میدانیم ولی درقدیم چنین نبوده است. درحقوق رم قاضی تقریباً بردونوع بوده است: قاضی ارجاع وقاضی حکم.

قاضی ارجاع دعوی را به قاضی حکم مراجعه میکرده وخود از حقوق وفتاوی قضائی بی‌خبربوده است - درانگلستان امروزهم ما با نوعی قاضی صلح روبرو میشویم که ازنظرقانون لازم نیست معلومات قضائی داشته باشد . درآمریکا هم اکثر قضاة صلح همین وضع را دارند .

ماتیکان هزارداتستان ازنظر لغت وادب گنجینه‌ای گرانبهاست . این کتاب به تنهائی برای اثبات عظمت شاهنشاهی ایران کافیست . نویسنده یا نویسندگان کتاب معانی پیچیده حقوقی راکه نماینده روابط وسیع اجتماعی بوده است با عباراتی رسا وموجز بیان کرده‌اند وبرای هرمعنای حقوقی لغتی خاص داشته‌اند . داشتن لغت برای معنی حقوقی یکی ازدلائل پیشرفت فرهنگ وتمدن مادی ومعنوی یك کشور است .

ما اینك چند نمونه ازاین لغتها را با چند نمونه ازمتن ماتیکان هزارداتستان دراینجا می‌آوریم :

۱ - افزوت = بزرگ - فرد بازمانده .
۲ - آگانی = عمل اضافی - دین عقب‌افتاده - عوض - نقصان - مسئولیت اضافی - تلافی مازاد .
۳ - ایرنجی = اتهام - محکومیت .
٤ - ایرنجیش = محکوم کردن .
٥ - امارکار = محاسب - حساب‌دار .
٦ - اناستی‌هی = نادرستی - عدم اعتبار .
۷ - انهاتان = مطلقا .
۸ - استاندار = امین - متولیی .
۹ - ا ستوکی = تأیید .
۱۰- آپادیه = مصادره .
۱۱- اپارماند = میراث .
۱۲- اپارمات = مشورت .
۱۳- ارج شترد = قیمت محلی
۱٤- آپستانید = جنین .
۱٥- اتیخونت = تصویب .
۱٦- ازدات نامك = توصیه نامه .
۱۷- ارنان = قسط - تأدیه به اقساط .

۱۸– اوام = دین .
۱۹– اوام‌دان = قرض – منفعت قرض .
۲۰– اوس‌دستوبر = ازطریق غیرمجاز .
۲۱– اورتیاك = نمایندگی .
۲۲– بن = سرمایه – زمین – شرط اصلی .
۲۳– بندك = قسطی .
۲٤– کارت = دعوی .
۲۵– کارتك = عمل – اجراء .
۲٦– کاسپ = پول نقد .
۲۷– کتك = ملك .
۲۸– کتاس = ترعه – زیرزمینی .
۲۹– خواستك دارشن = اداره اموال .
۳۰– کورات = ناحیه .
۳۱– مداسونشن = عوض .
۳۲– مهشن = جاوید – ابد .
۳۳– مندار = مشورت – تصویب – عقیده – دلیل .
۳٤– مندارنامه = تصدیق – گواهینامه .
۳۵– پنشمن = مستقل .
۳٦– پیشمار = مدعی .
۳۷– پسمار = مدعی علیه .
۳۸– پوساك = پسرخوانده .
۳۹– گروگان‌دار = مرتهن .
٤۰– پات‌وند = اوضاع واحوال .
٤۱– رامك = منتفع .
٤۲– دی‌ژوبشن = تحقیقات مقدماتی .

نمونه‌ای ازترجمه متن ماتیکان هزارداتستان :

باب افشمند یا ادعای قطعی – اگرکسی بگوید «این زن . ازمن است وتو اورا بدون حق نگاه داشته‌ای» .
این ادعا قطعی‌است واگر این ادعا را سه بار تکرارکند زن رانباید

به او بدهند زیرا تصرف محرز است ومبنای دعوی مشکوك . **ازاین بیان اعتبار تصرف بخوبی معلوم میشود وادعای مدعی نمیتواند تصرف متصرف را متزلزل کند .**

درباره قاضی :

«اگر قاضی درباره متهم گمانی بد برد ودرمقام رسیدگی به حکم قاضی پائین‌تر درباره این متهم باشد باید فوراً رسیدگی را به قاضی بالاتر واگذارد» .

«اگرکسی بگوید «این ملك تا هنگامی‌که ما زنده هستیم ازمن وتو خواهد بود وما آنرا مشترکاً نگاه خواهیم داشت» اگر یکی بمیرد دیگری نمیتواند آن ملك‌را نگاه‌دارد ولی اگربگوید «من و تو مشترکاً این ملك‌را نگاه‌خواهیم‌داشت» اگریکی بمیرد دیگری میتواندملك‌را نگاه‌دارد» .

این عبارت می‌رساند‌که حقوق ساسانی تاحدی تشریفاتی بوده‌است والفاظ وظیفه‌ای مهم بعهده داشته وشاید هم قصد‌گوینده همان بوده است‌که یك جا پس‌ازمرگ یکی ازآندو . دیگری حق تملك نداشته باشد ودرجای دیگر داشته باشد .

«تا هنگامی‌که پسر به حد بلوغ نرسیده ودختر شوهرنکرده وزن زنده است قیمومت ونگاهداری ایشان لازم است» .

«کلام‌کذب هنگامی‌که‌کذب آن آشکار باشد جرم نیست ولی‌اگر کذب آن آشکار نباشد جرم است . اترواد هرمزد‌گفته است کلام‌کذب حتی هنگامیکه‌کذب آن آشکار نباشد جرم نیست» .

نگارنده علاوه براینکه ازترجمه بارتلمه استفاده نموده‌ام مطالبی را ازترجمه انگلیسی بلسارا نیز اقتباس کرده‌ام‌که اینك برای‌نمونه علاوه‌برآنچه ذکرشد ترجمه قسمت‌های دیگری ازموضوعات حقوقی یعنی بهمان نحوکه بیان شده (ازکتاب بارتلمه) وهمچنین از(کتاب بلسارا) که بنظر رسیده برای مزید اطلاع خوانندگان‌گرامی درج میگردد تاتوجه شود اصول قضائی درکتاب ماتیکان هزارداتستان‌که ازمدارك حقوقی ومعتبر عهد ساسانی است درست مثل اصول‌ورویه‌های‌قضائی ممالك پیشرفته امروزی‌تدوین‌یافته‌است[۱] .

---

(۱) ترجمه آلمانی بارتلمه وترجمه انگلیسی بلسارا درکتابخانه مجلس سنا موجود است .

فصل پانزدهم

ترجمه چند فصل از کتاب بارتلمه

چنانکه گفتیم بارتلمه نیز یکی ازکسانی است که به ترجمه ماتیکان هزارداتستان همت گماشته است. استنباط او ازاین کتاب بزرگ حقوقی با استنباط سهراب بلسارا تفاوتی فاحش دارد. خود بارتلمه درمقدمه این ترجمه می‌نویسد:

«چون ازمادیگان هزارداتستان جزیك نسخه دردست نیست ترجمه کامل وصحیح این کتاب محال است. دانشمندان پارسی همه همت خودرا برآن مقصور کرده‌اند که ازاهمیت ومزایای این کتاب سخن گویند وسختی ترجمه آنرا ناچیز بگیرند».

ازاین بیان بارتلمه پیداست که ترجمه این کتاب چه اندازه دشواراست. بارتلمه غیرازاین ترجمه چند کتاب دیگر درباره حقوق ساسانی نوشته است ودراین ترجمه به آن کتابها اشاره میکند. این کتابها عبارت است از: ۱ – «درباره یك کتاب حقوق ساسانی» ۲– «مقدمه‌ای درباره حقوق ساسانی» ۳– «قرارداد شفاهی درحقوق ساسانی». مزیّت ترجمه بارتلمه براینست که درباره معانی

مختلف یك لغت به بحث می‌پردازد وشواهدی ازهمین مادیگان هزارداتستان می‌آورد ومتن پهلوی را با ترجمه خود چنان روشن میکندکه اگر متن پهلوی‌را به خط فارسی دری بر گردانند چندان‌تفاوتی‌بین‌این‌دوفارسی‌نیست.

ما نیز درنقل ترجمه بارتلمه از روش خود او تقلید میکنیم .

درمثال ذیل بارتلمه میخواهد معنی (پاست) = (شرط - قید) را با نقل چند شاهد ازکتاب حقوقی روشن‌کند :

توضیحی درباره مفهوم (پاست - شرط - قید) .

کی مرت ۲ اکنن خواستک ۱ او مرت ۱

فروشند ۱ پاست کنند که درست دارم

وهرام گفت که درست دارشنیه پیچ هر که

کامت خورست پاتخشا یا

فارسی فعلی این عبارت چنین میشود :

«اگر دومرد باهم خواسته‌ای را به یك مرد فروشند وپاست(شرط) کنندکه درست دارم (ضامن درك هستم) وهرام گفت‌که درست دارشنی (ضمان) را ازهریك بخواهد پادشاه (است) » .

درفصل چند مدیون مشترك یك دین یایك خدمت‌دیدیم‌که بستانکار یا متعهد له میتواند به هریك ازمدیونان رجوع‌کند .

۱ - اکنن بمعنی (باهم - یك‌جا) است وغرض‌آنست‌که فعالیت چندتن مخصوصاً دراعمال‌تجاری ازنظرحقوقی مانند فعالیت یك شرکت است درمادیگان هزارداتستان ما مواردی را می‌یابیم‌که دو یا سه تن شریك شده‌اند . این شرکاء را (هم بای [Pahlavi]) می‌نامند .

۲ – [Pahlavi] (پاست) (شرط التزام) وعده – قرار – پیمان

پیمان شفاهی – قید .

درآغاز من‌این‌کلمه را [Pahlavi] (نوشت) خوانده بودم بجای

(اپاست) درنتیجه ترجمه آن میشود (.. بفروشند وبنویسند . . . .)

این [Pahlavi] (نپشت) درمادیگان هزارداتستان غالباً دیده

میشود ولی مسلماً دراینجا غرض قید وشرط است مثال ذیل معنی (پاست) را
بهتر نشان میدهد :

[Pahlavi]
وهرام گفت که کا فردین پتان کنبت کرم

[Pahlavi]
این خواستک پس پنج ده سال او زنبوت ی اتوفرنبغ

[Pahlavi]
زخت دات اندر ده سال زنبوت به هیربت هند

[Pahlavi]
که گفت که دات پاست ؟ گفت

[Pahlavi]
بوبت که خواستک به آ پیت رسیت هچش

[Pahlavi]
پاست آن زمان ترت که زنبوت ونیدیش یا پیت

[Pahlavi]
استیت را هند که ی گفت که پاست دات ؟

[Pahlavi]
گفت باریت که اگر زنبوت اندر ده سال به هیربت

[Pahlavi]
با راد کا خواستک پنج ریخت به من آپیت

[Pahlavi]
کا زنبوت اندر ده سال شه کبنت او اندر هم ده سال ب.

ترجمه عبارت پهلوی به فارسی امروزی چنین است :

(وهرام گفت هرگاه مهربون پیمان کند که این خواسته را پس از ده سال به زن بوت دخت اتور فرنبغ دهم دراین ده سال زن بوت بمیرد یکی گفت که دات پاست × ؟ × مانند آنست که بگوید خواسته به پدر می‌رسد چه درهمان زمان که شرط کرد درآمد زن بوت ازپدر بود ودیگری گفت که پاست دات ؟ مانند آنست که بگوید که اگر زن بوت درده سال بمیرد چون

خواسته به زن شاید رسید و زن مرده است خواسته ازدارائی بدر نیاید اگر
زن بوت دراین ده سال شوی کند وهم دراین‌ده سال بمیرد حال‌هم چنین‌بود.
اگر پاست دات × ؟ × زن بوت بمیرد خواسته به هرکس نشاید واگر دات
پاست × ؟ × پدر او بمیرد آنگاه خواسته به دوده پدر رسد دیگر نیست
جزمانند آنکه بگوید «این خواسته را پس‌ازده سال به پدر دادم واگر پدر
دراین ده سال بمیرد آن خواسته به دوده پدر رسد» .

برای روشن شدن معنی حقوقی این متن ما ترجمه بارتلمه را با
ترجمه سهراب بلسارا مقایسه می‌کنیم لغتی راکه بارتلمه نمی‌تواند بخواند
ومقابل‌آن علامت استفهام گذاشته‌است سهراب بلسارا آنرا (نپش‌من) میخواند
وآنرا به حق مالکیت ترجمه میکند ودرترجمه پاست دات به شرط‌کردن
اعتراضی ندارد ودرنظر او پاست دات نپش‌من . حق مالکیتی است‌که برای
مقابله با سوانح به‌کسی میدهند ودرواقع دارائی پس‌انداز است .

چنانکه میدانیم خط پهلوی لغاتی سامی داردکه‌آنرا به همان‌عبارت
سامی می‌نویسند ولی به تلفظ پهلوی میخوانند وعقیده برخی برآنست‌که‌این
عبارت آرامی هم هست مثلاً مردن را یمیتون‌که همان فعل مات یموت عربی
است می‌نویسند ولی مردن میخوانند واین لغات را هُزوارش[1] میگویند .

بارتلمه هزوارش‌ها را به تلفظ پهلوی میخواند ولی سهراب بلسارا
هزوارش‌ها را به همان تلفظ سامی میخواند مثلاً بارتلمه ناشایست را با تلفظ
فارسی میخواند . درخط پهلوی بجای ناشایست لاشایست می‌نویسندکه لای
آن عربی است وسهراب بلسارا همان لاشایست میخواند نبش‌من(نپشمن)
خواندن غیرهزوارش است وبدیهی‌است بارتلمه این خواندن را میداند ولی
شك در هزوارش‌بودن‌کلمه ومعنی حقوقی آنست .

اینك ترجمه سهراب بلسارا ازمتن پهلوی فوق :

«وهرام گفت هنگامی‌که میروئن پیمانی به‌بندد وبگوید «پس‌ازده
سال این خواسته به عروس‌آینده‌که دختر آتورفرنبغ است هبه خواهد شد»
واگر عروس احتمالی دراین ده سال بمیردکسی‌که معتقد است این هبه
جنبه پس‌انداز دارد گفته است باید هبه به پدر دختر منتقل شود زیرا این
خواسته را هنگامی هبه‌کرده‌اندکه حق تصرف دراموال عروس احتمالی

---

(۱) هزوارش – یعنی لغاتی‌که بزبان آرامی نوشته میشده وبزبان پهلوی
خوانده میشده است مثلاً بزبان‌آرامی مینوشته‌اند ملکا ولی درخواندن شاه میخوانده‌اند.

با پدر بوده است .
وآنکه معتقد است که این هبه جنبه پس‌انداز دارد گفته است که اگر عروس احتمالی دراین ده سال بمیرد چون حق تصرف به زن می‌رسیده وزن هم مرده است خواسته ازدارائی او یعنی ازدارائی زن خارج نمیشود .
اگر عروس احتمالی دراین ده سال شوهر کند ودرهمین ده سال بمیرد همین قاعده مجری خواهد بود زیرا هنگامی‌که هبه جنبه پس‌انداز دارد وعروس احتمالی بمیرد خواسته نباید به ناقل برگردد ازطرف دیگر چون هبه جنبه پس‌انداز دارد اگر پدرهم بمیرد خواسته باید به ملکیت خانواده پدر درآید .
دراینجا وضع مغایر ، با وضعی نیست‌که یکی بگوید «این خواسته را پس ازده سال به پدر دادم اما اگر پدر دراین ده سال بمیرد خواسته به خانواده پدر می‌رسد» .
ترجمه بارتلمه ازاین متن پهلوی چنین است :
«وهرام گفت هنگامی‌که مهریون چنین پیمان به‌بندد این خواسته را پس‌ازده سال به زن بوت دختر اتورفرنبغ دادم وزن‌بوت درخلال این دهسال بمیرد عده‌ای گفته‌اند پاست دات – ؟ مانند آنست‌که بگوید خواسته به پدر می‌رسد چه این شرط را هنگامی کرده‌اند‌که درآمد زن بوت به پدر وی تعلق داشته است وعده‌ای گفته‌اند‌که پاست دات – ؟ – مانند آنست‌که بگوید اگر زن بوت دراین ده سال بمیرد خواسته‌ای‌که باید به زن برسد وزن هم مرده است ازدارائی او جدا نشود اگر زن بوت دراین ده سال شوهر کند ودرخلال همین ده سال بمیرد همین قاعده جاری‌است چه اگر پاست دات – ؟ – زن بوت بمیرد خواسته نباید به‌کسی منتقل شود واگر دات پاست × ؟ × پدر او نیز بمیرد خواسته به خانواده پدر می‌رسد ودرست مانند آنست‌که بگوید «این خواسته را پس ازده سال به پدر می‌دهم» واگر پدر درخلال این ده سال بمیرد خواسته به خانواده پدر می‌رسد» .
بنظر سهراب بلسارا درهرحال خواسته به پدر دختر یا به خانواده پدر می‌رسد ولی درترجمه بارتلمه مخصوصاً درشرحی‌که ذیل این ترجمه نوشته خواسته به پدر دختر نمی‌رسد .
اگر دختر پیش‌ازده سال بمیرد خواسته ازدارائی واهب خارج نمیشود واگر دختر شوهر کند ودراین ده سال بمیرد بازهم خواسته به واهب

می‌رسد نه پدردختر .

بارتلمه معتقداست که تعهد هبه با فوت زن ساقط میشود وبه وارث او نمیرسد قسمت اخیرعبارت متن نظر سهراب بلسارا را تأیید میکند زیرا اگر تعهد هبه با فوت ساقط شود باید درمورد پدرهم چنین باشد . قسمت صدر عبارت مؤید نظر بارتلمه است زیرا مؤلف‌کتاب درمقام بیان اختلاف عقاید است ودرترجمه سهراب بلسارا ازاختلاف عقیده اثری نیست .

بارتلمه معتقداست که عبارت متن روی‌هم‌رفته مبهم‌است . درهرحال غرض بارتلمه ازترجمه این متن نشان دادن معنی حقوقی پاست است‌که همان قید وشرط است .

۳ – (درست داشتن)

معنی حقوقی اصطلاح درست داشتن را (سالم – بی‌آسیب – نگاه داشتن) عبارت مادیگان هزارداتستان بخوبی روشن میکند وآن عبارت این است :

[illegible]

ترجمه متن بالا :

دیگری گفت‌که : «اگربگوید تاآن خواسته بپردازم بهره آن را

میدهم یا خواسته را محافظت کنم وپس‌ازآن بهای خواسته را به اقساط بپردازد خواسته به نسبت قسط ازگروئی بدرآید وباقی گرو بماند وبهره نیز به همان نسبت پس داده شود وباقی آن (دردست گروگان‌دار) بماند» .

شرح قضیه فرض کنیم – الف از ب خواسته‌ای بارور به نسیه خریده است وشرط کرده است تا تأدیه تمام قیمت ، خواسته را محفوظ نگاه دارد وازآن بهره نبرد واگربهره‌ای ببرد اجرت‌المثلی متناسب بپردازد. خریدار، قسطی ، ازبهای خواسته را می‌پردازد به نسبت قسط پرداخته خریدار از مسئولیت ومحافظت خواسته آزاد میشود وقسمتی از اجرت‌المثل نیز به وی برمیگردد .

لغات متن :

اپاك = دیگر ، وچارم = یعنی گزارم وگزاشتن بمعنی پرداختن وانجام دادن نیز هست – وُکس یعنی روئیدن – افزایش . بهره این لغت بهمین معنی درآلمانی وانگلیسی نیز هست وریشه آریائی است . اَپاچ یعنی جدا – اپاریك یعنی باقی – ادار یعنی یا – درست دارم تقریباً بهمان معنی امروزی درست داشتن است داشتن درفارسی بمعنی حبس کردن ونگاه داشتن نیز هست درست‌دارم یعنی آنرا دست‌نخورده نگاه میدارم وضمان درك نیز همین معنی دارد – ماتك یعنی مادر یا اصل – خواستك خواستك یعنی خواسته خواسته ، یا به اقساط – مریهه یعنی شمردن ریشه آن مراست – هیشت یعنی هشتن ، رهاکردن – مریهه هچ گرویه هشت یعنی به‌اندازه شماره ازگرو رهامیشود وشماره باتوجه به متن به معنی‌به‌اندازه قسط تأدیه شده‌است. باویت = باشد .

متن فوق ازنظرحقوق امروز :

باز اگرگرد زمان را ازاین متن بیفشانیم معامله مذکور دراین متن با معاملات بانکی ومعاملات اقساطی امروز بسیار شبیه است . بانك در وامی که میدهد به نسبتی که وام دهنده وام را پس میدهد ازبهره وام میکاهد . معاملات قسطی نیز امروز اصولاً نسیه است وبه نسبتی که خریدار قسط قیمت را میدهد مالك مبیع میشود . دررهن دیدیم که این قاعده جاری نیست واگر راهن جزئی از وام خودرا بپردازد عین مرهونه درمقابل باقی دین قرار میگیرد ولی طرفین میتوانند بنحو دیگر قرار بگذارند وماده ۷۸۳ قانون

مدنی ایران مقررمیدارد «اگرراهن مقداری ازدین را ادا کند حق ندارد مقداری از رهن را مطالبه نماید ومرتهن میتواند تمام آنرا تا تأدیه‌کامل دین نگاه دارد مگراینکه بین راهن ومرتهن ترتیب دیگری مقررشده‌باشد» .

ازنظر لغوی غرض بارتلمه از ذکر این متن روشن شدن معنی درست داشتن است .

مثالی دیگر درباره لغت درست داشتن :

کا خواستک به او زن او فرزند ای دات

ا پس به فروشد اداپ گرو کنیت اداپ

اپام استانیت آن اپام اپایت توخت ای آن

خواستک درست اپایت داشتن

ترجمه به فارسی :

هرگاه خواسته به زن یا فرزند دهد پس بفروشد یاگروکند یا وام ستاند ، آن وام را باید توخت وآن خواسته را باید درست داشت .

لغات :

اپام استانیت یعنی وام بستاند .

گروکنیت یعنی گروکند - به‌گرو بگذارد .

اپام اپایت توخت یعنی وام را باید توخت - توختن بمعنی پرداختن است .

درست اپایت داشت یعنی محفوظ یا دست‌نخورده باید نگاه داشت.

شرح : پدر خانواده نمیتواند هبه قانونی وقبلی خودرا به زن یا به فرزند باطل‌کند اگر با نقل وانتقال یا اقدام دیگر درصدد ابطال این هبه برآید آن نقل‌وانتقال یا اقدام دیگررا فسخ میکنند وعین مرهونه تاهنگامی

که زمان اجرای هبه فرارسد (دراینجا هبه مربوط به زمان بعدازمرگ یعنی وصیت است) محفوظ نگاه داشته میشود .

بارتلمه معتقد است‌که قدرت پدر خـــانواده درمقابل پادشاه زن وفرزندان او بدینطریق محدود میشود .

ازنظرحقوق ایران امروز :

مطابق ماده ۸۰۳ قانون مدنی هبه بعدازقبض با بقاء عین مرهونه قابل رجوع است مگراینکه متّهب پدر یا مادر یا اولاد واهب باشد .

مفهوم مخالف این ماده آنست‌که اگر متهب زن واهب باشد وعین موهوبه هم باقی باشد واهب بعدازقبض هم با شرائطی میتواند هبه را باطل کند وبازمفهوم مخالف این ماده اینست‌که قبل‌ازقبض هبه قابل رجوع است.

پس مطابق قانون مدنی هبه قبل‌ازقبض قابل رجوع است خواه متّهب زن یا فرزند واهب باشد – وصیت نیزمطلقا قابل رجوع است . این متن پهلوی با حقوق مدنی امروز ایران مطابق نیست ولی ازنظرحفظ حق فرزند با حقوق انگلستان شباهتی دارد درآنجا اگر مالی به‌فرزند صغیر برسد پدر نمیتواند آن مال را منتقل‌کند . درحقوق ساسانی هم اگر پدر مالی را به فرزند بدهد چنانکه دیدیم دیگرنمیتواند نسبت بدان مال معامله‌ای انجام دهد .

البته چنانکه بارتلمه میگوید این امتیاز خاص پادشاه زن وفرزند اوست ودرمورد چاکرزن این محدودیت برای پدر نیست .

در مادیگان هزار داتستان این فتوی دراین‌باره است :

زاماسپ گفت که چیگون ۲ اشنفت خواستک

ی مرت او زن او فرزند دات استیت ای پ ب

و شت بج مرت ریخت اپاچ نی اوریشن آکنی ای پ ب ک

زن مرت استیت

ترجمه : – زاماسپ گفت‌که چنان شنیدم خواسته‌ای راکه مرد به‌زن

وفرزند داده است پس بفروشد از دارائی مرد تدارك نخواهد شد (یعنی آن خواسته‌ای راکه به چاکرزن داده است .

۵ – در مادیگان هزار داتستان به بستانکار یا متعهدله حق داده شده است که از هریك از متعهدان متضامن ایفاء تعهد را خواستار شود .

این عبارت مادیگان است :

گا شد را زن دای یا ور پنج رت ، اپام استانند

که آن اپام هماون پچ زن خواست توان را یا

راینیشن پد دادستان دستوبریه ی شه اندر نی اپایت

ترجمه :

هرگاه شوهر و زن با هم ازمردی وام ستانند مرد می‌تواند آن وام را از زن نیز بخواهد ودرطرح دعوی اجازه شوهر بایست نیست .

لغات متن :

شو یعنی شوهر .

هماون یعنی نیز – همچنان .

دستوبریه یعنی اجازه – اختیار .

درمورد حقوق زن این عبارت مادیگان هزار داتستان مهم است :

ایوک را پنیشت کو . گا دندر زن را پاتخشای

دیگر بنبشت کات پا همبای دارم آن زن

خواستک آن مرت خویش بادت پا آن دستوبریه

او آن زن دستیت پد ب دات پاتخشای

ترجمه :

درجائی نوشته شده است که اگر او (شوهر) نوشته‌ای بدهد که «تو را شریك میدانم» خواسته آن مرد آنِ زن میشود و با این نوشته اختیار خواسته به زن می‌رسد و زن در تصرّف مجاز است .

معنی لغات :

گیاك = درجائی .

همبای داشتن یعنی شریك کردن .

وچیر هنباشتن‌اند = سندی نوشتن درباره . . . .

ولی این اختیار زن با نافرمانی وی ازمیان برمیخیزد وخواسته دوباره به ملکیّت مرد درمی‌آید. وعبارت مادیگان هزار داتستان چنین‌است:

ترجمه :

هرگاه پادشاه زن که شوهر اورا شریك خودکرده است یا شوهر به وی خواسته‌ای داده است نافرمانی کند آن خواسته به وی (شوهر) باز میگردد .

این دادستان (فتوی) درباره زنی نیست که درمحکمه ثابت کند که «من نافرمان نیستم» .

ازاین متن برمی‌آید نافرمانی زن محتاج به‌اثبات بوده است و زن میتوانسته است به محکمه بیاید ودلائل فرمان‌بری خودرا ابراز کند .

اکنون با این شرح و ترجمه برمیگردیم به متن اول یعنی ضمان دوفروشنده درمقابل یك خریدار .

فتوای فوق بدین‌صورت است :

« هرگاه دومرد با هم خواسته‌ای را به‌کسی بفروشند وضامن درك آن شوند خریدار میتواند به هریك ازاین دوضامن رجوع کند.»

چنانکه ازاین فتوی برمی‌آید ضمان درك درحقوق ساسانی محتاج شرط طرفین بوده است .

درحقوق مدنی امروز ایران مطابق ماده ۳۹۰ قانون مدنی :

« اگر بعد از قبض ثمن ، مبیع کلاً یا جزئاً مستحق‌للغیر درآید بایع ضامن‌است اگرچه تصریح به ضمان نشده‌باشد .»

البته عبارت (درست داشتن) مذکور درمادیگان هزار داتستان شامل خیارات هم میشود زیرا غرض از درست داشتن اینست‌که فروشنده ضامن صحت مبیع از هرجهت باشد .

تضامن در حقوق ساسانی بسیار رایج است و اصلاً ضمان دراین حقوق تضامن است . زن وشوهر میتوانند متضامناً وام بگیرند و بستانکار میتواند همه طلب خودرا از زن یا شوهر مطالبه‌کند وهمچنین درباره دین اگر مدیون ضامن بدهد بستانکار هنگامی حق مراجعه به ضامن دارد که نتوانسته باشد طلب خودرا از مدیون اصلی بگیرد .

فتوائی درباره پادشاه زن :

ترجمه :

بازدات فرح و سیاوش گفته‌اند : مرد میتواند بدون رضای پادشاه زن خود ، اورا به دیگری بدهد که برای فرزندانش درسختی (بی‌روزی) است ودراین‌سختی گناهی ندارد وخواهش خودرا برای (گرفتن) زن مؤدبانه فرانموده است واگر زن را بدهد خواسته زن به‌کسی که زن را بدو می‌دهد نمی‌رسد .

شرح لغات :

اپاك = دیگر .
نی روز = بی‌روزی – تنگدست .
اونیاس = بی‌گناه – ویناس همانست که‌امروز گناه شده وآ درفارسی قدیم علامت نفی‌است .
ادایش = به او .
داتی‌ها = دادگرانه – مؤدبانه .
بارتلمه معتقد است هنگامی که مرد نسبت به‌پادشاه زن چنین‌اختیاری

داشته باشد چون مرد خدای خانه است بطریق اولی نسبت به‌چاکر زن نیز همین اختیار را دارد .

دربارهٔ تعدّد زن عقیده بارتلمه چنین‌است :

«هنوز در یزد زردشتیان می‌توانند دو زن در آن واحد داشته باشند. زن دوم را مرد هنگامی میتواند بگیرد که زن اول سترون باشد واگر زن دوم نیز سترون باشد مجاز است که زن سومی بگیرد. مسلماً درقدیم برای تعدّد زن این شرط وجود نداشته است وحدت یا تعدّد زن کاملاً به‌اختیار خود مرد و هم‌چنین وابسته به‌تمکن اقتصادی او بوده است .

شاهان شبستانی داشته‌اند . شبستان [illegible] همان

حرم یا حرم‌سراست مرد عادی ناگزیر بوده است که به یك زن اکتفاکند به‌عقیده من شکّی نیست که تمکّن اقتصادی درتعدد زن وظیفه‌ای مهم داشته است . از عبارت مضطرب اوستا نیز همین عقیده استنباط میشود . . . عبارت

[illegible] ۲ زن ۱ اواك شده) یعنی دو زن ویك شوهر

وعبارت [illegible] هپسن‌آپ‌نوخاو

یعنی همه به آن تعلق داردکه توانگر است) با نزدیك‌کردن این دوعبارت به‌یکدیگر درباره عقیده من هیچ شکّی‌نمی‌ماندکه درجمله‌ای که این‌دوعبارت از آن گرفته شده است گفتگو درباره تعدّد زن است چنانکه در مجامع توانگران پیش می‌آید یا بعبارت بهتر مرسوم بوده است . هپسن‌لغت اوستائی است که تلفّظ دیگر وسنی‌است و وسنی در زبان‌کردی خراسان به معنی هوو است . وسنی یعنی «دو زن یك مرد ، یکدیگر را وسنی می‌نامند» .

سخنی درباره نکاح :

بارتلمه میگوید : «لغت [illegible] به‌معنی (زبون – درمانده – نیازمند) از زبان اوستائی‌گرفته شده است وخود مادیگان آنرا چنین شرح میدهد :

[illegible]

کە نی نایین نی گشت نیست کە نان و گوشت ندارد

علت‌اینکه شوهر الف میتواند پادشاه زن‌را بدون‌رضای او به‌تقاضای ب اورا به ب بدهد نیاز اقتصادی ب است واین‌کار بمنزله تَرَحُّم ونیکی به هم‌کیشان است که دین زرتشتی آنرا یکی از وظائف برجسته مؤمن بدین دین می‌شناسد. تعجب دراینجاست که دارائی این‌پادشاه زن بحال خود می‌ماند ودراین نیکی سهمی ندارد ودر فتوی مخصوصاً ذکر شده است که خواسته بازن نمی‌رود آنچه زن به‌خانه این شوهردوم می‌برد همان نیروی‌کار اوست. مرد از خانه زن را مانندکنیزی‌که خواجه واسبی‌که مالك کرایه دهد برای انتفاع به عاریه می‌سپارد واین شبه نکاح تاهنگامی‌که الف را خوش آید یا برای بهبود وضع لازم باشد ادامه می‌یابد . سرداری یا قدرت شوهر نسبت به زن با الف است ولی دراین شبه نکاح ب چون خانه خدای است درحکم نماینده یا مأمور است‌که قدرت شوهری را به‌نیابت اعمال میکند زیرا (نکاح بدون قدرت نمیتواند وجود داشته باشد) بدیهی‌است ب درمقابل زن عاریتی خود وظائفی دارد فرزندی‌که در دوران عاریه از زن به وجود می‌آید از الف است غالباً پیش می‌آیدکه در فتاوی مادیگان هزار داتستان زن و برده در ردیف هم آمده‌اند واساساً زن وبرده از نظر حقوقی صاحب حق نیستند بلکه موضوع حق هستند وطبیعی‌است‌که نتایج این‌موضوع حق به مالك وی تعلّق میگیرد نه به منتفع موقّت[1] .

انتقال پادشاه زن الف به ب بنا به‌تقاضای ب صورت میگیرد یعنی «شفاهی‌ب خواهش‌خودرا برای‌زن مؤدبانه فرانماید» عبارت متن‌دادگرانه‌هم معنی میدهد وغرض از دادگرانه اینست که‌تقاضا به‌صورتی‌معین تنظیم واعلام شود . ودرواقع پیمانی به‌وجود آید درمقابل خدمتی‌که ب از الف میخواهد ب نیز باید خدمتی را تعهدکند مخصوصاً نگاه‌داری ومراقبت زن را هنگامی که برای بستن اینگونه پیمان قاعده وصورتی معیَّن موجود باشد میتوان‌گفت که این پیمان مهجور نبوده است.»

---

(۱) بنظر نگارنده بارتلمه درموضوع زن عاریتی استنباط صحیحی نکرده‌است واگر این مطلب صحیح باشد رضایت شوهر باینکه زن خودرا بدیگری بدهد بمنزله طلاق ورضایت دیگری بقبول بمنزله عقد مجدد بوده است راجع به‌شخصیت زن‌هم دلائل زیادی که ضمن این‌کتاب آمده خلاف نظرات بارتلمه را ثابت میدارد .

وام - شرکت - درآمد :

ترجمه :

«سه مرد (باهم) خواسته به وام می‌ستانند وسند می‌دهند . آنکه وام داده است پس‌از آن آن‌خواسته را به‌یکی ازاین سه مرد می‌بخشد آن‌مرد نمیتواند ازآن خواسته بیش‌ازآنچه خود سهیم است از شریکان بخواهد» .

دنباله این عبارت مادیگان هزار داتستان چنین‌است :

«اگر پس‌از آن فرخ این‌خواسته را به دیگری بدهکار شود فرخ زروان و ره اورمزدگفته‌اند او (بستانکار) میتواند یك سوم آنرا از مدیون خود وباقی را از (شرکاء) دیگر بستاند.»

نظر این فقها براینست‌که بستانکار یك شریك میتواند اگر سهم شریك‌کفایت طلب اورا نکند طلب خودرا از مجموعه دارائی شرکت وصول کند و هریك از شرکاء به‌اندازه سهم خود در شرکت مسئول دین شریك دیگر است .

عبارت دیگر مادیگان هزار داتستان چنین است :

«دات اهرمزدگفته است‌که اگر دوشریك یکی خواسته بدست‌آورد ودیگری زن ، خواسته به هردو تعلق دارد وزن به‌کسی‌که بهتراست .»

عبارت دیگر درباره شرکت :

« اگر دومرد در درآمد شریك باشند وکسی به یکی ازاین دو خواسته‌ای به‌بخشد واو بگوید «بدان نیاز ندارم» فقیهی گفته است به دیگری نیز ازاین خواسته سهمی نمی‌رسد ودرجای دیگر نوشته شده‌است به دیگری سهمی می‌رسد.»

عبارت دیگر :

«اگر کسی درآمد زن خودرا خرج کند وپس‌ازآن زن را از زنی بهلد (طلاق دهد) باید درآمد زن را پس‌دهد . »

اگر کسی درآمد برده‌ای را خرج کند و پس‌ازآن برده را آزادکند نباید درآمد اورا پس دهد.»

عبارت دیگر :

« فقیهی دیگرگفته است : اگر او (شوهر) زن را در تصرف در دارائی خویش مختارکند و پس‌از او نافرمانی به‌بیند بنظرمن بهتر آنست که خواسته دوباره به مرد (شوهر) برگردد .

وهرام‌گفته است‌که من نیز براین عقیده‌ام چه اگر او (شوهر) زن را به نافرمانی متّهم‌کند همه مزایائی‌که مرد به وی داده به خود مرد برمیگردد . »

عبارت دیگر :

«اگر مردی با دوپادشاه زن خود پیمان بنددکه «تو وتو در درآمد من شریك باشید» هرزن به‌تنهائی با شوهر درآمد مشترك دارد ولی درآمد خود این دو زن از یکدیگر جداست.»

ازاین عبارات معنی متن پهلوی فوق درباره شرکت روشن میشود شرکت درحقوق ساسانی بمنزله یك شخص واحد است و بستانکار نمیتواند همه طلب را به یکی از سه شریك واگذارد وچون وام را به‌یکی بخشد خواه ناخواه سهم دیگران نیز بخشوده خواهدشد وفقط این‌شریك میتواند به‌اندازه سهم خود از دوشریك دیگر مطالبه‌کند .

مورد خاص" دعوای مالکیت :

که گویت پیشمار کو کا گفت وهرام

این خواستک اتوفرنبغ خویش بوت هچ اتوفرنبغ او

مهریین هچ مهریین او من مت اپ من خویش اپاتخشائیه

فرخ داریت فرخ پا نیکریشن پا نی اتیبنیه

دا آن پاک چیچ اتیبنیه اپ خویش اپاچ اپابت

گرفتن کا داشتن پا ور پسمار وه داشتن تر

در اواچ پا نی خویش اپ اتوفرنبغ ورزیشن

ترجمه : – وهرام گفت اگر پیشمار (مدعی – خواهان) بگوید که خواسته خویش (ملك) اتوفرنبغ بود از اتوفرنبغ به مهریون واز مهریون به من رسید وآنرا ازمن فرخ ناروا گرفته است فرخ باید در رسیدگی بااثبات خطا بودن این ادعا حق خود را ثابت کند اگر در داوری با سوگند پسمار (مدعی علیه– خوانده) برترباشد باید برمالك نبودن اتوفرنبغ سوگند یادکند.

لغات پهلوی این متن : پیشمار یعنی مدعی .

خویش بودن یعنی مالك بودن – به کسی تعلق داشتن .

هچ = از .

مت = آمد – رسید .

خویش = ملك – دارائی – تصرف .

اپاتخشائیه = ناروا – بدون حق .

داریت = داشتن – درتصرف داشتن .

نیکریشن = اثبات – آزمایش .

اُوتنیه = اینگونه بودن – حق .
نی‌اتنیه = خطابودن .
اپاچ = باز .
وه داتستان‌تر = از نظر حقوقی بهتر .
ورزیشن = ورزد – کند .
ور ورزیشن = سوگند یادکند .

وَر وسوگند – بارتلمه درباره ور وسوگند چنین میگوید :

در اینجا باید توجه‌کرد این‌کتاب ساسانی‌که یگانه‌کتاب حقوقی فارسی‌میانه (فارسی ساسانی) است وفرض اینست‌که مصنّف یا مصنفان لغات حقوقی را به معنی دقیق و حقوقی آن لغات بکار می‌برند هیچ نامی از سوگندخوردن نبرده است ودرآثار دیگرفارسی میانه اصطلاح سوگندخوردن بسیار بکار رفته است . دراین‌کتاب حقوقی مواردی‌که برای بکاربردن این اصطلاح پیش میآید همه جا مصنّف (ور ورزیدن) میگوید درپهلوی وندیداد یك مورد برای بکاربردن این اصطلاح پیش میآیدکه درآنجا هم سترجم ور ورزیدن را بکار برده است . مؤلف دینکرت هم اصطلاح ور وزیدن را بکار می‌برد وحال‌آنکه کتاب‌های دیگر سوگند خوردن را بکار برده‌اند وسوگند خوردن در پهلوی مانی و زبان سغدی میانه هم بکار رفته است . در دینکرت اصطلاح ور ورزیدن وجود دارد ولی‌کتاب‌های معاصر دینکرت همه از سوگندخوردن نام برده‌اند وعلت این‌کار اینست‌که نویسنده دینکرت کتاب خودرا از روی‌کتابی می‌نوشته یا استخراج میکرده‌که درآن اصطلاح سوگند خوردن وجود نداشته است . کتاب روایات حتی درقسمتهای حقوقی خود مطلقاً اصطلاح سوگند خوردن را بکار می‌برد ودراین روایات است‌که اصطلاح سوگند خوردن جانشین ور میشود ومیان این دوکلمه هیچ اختلافی محسوس نیست « ریختن آهن‌گداخته برسینه بزه‌کاران » نوعی ور است «نهادن آهن‌گرم وسرخ‌کرده برزبان» نوعی دیگر از ور بشمار می‌آید . ور بر۳۳ نوع بوده است ودر روایات سوگند هم ۳۳ نوع دارد ، در دینکرت آمده است‌که در پایان عصر ساسانی بکاربردن انواع مختلف ور از جمله ریختن آهن‌گداخته موقوف شده‌است .

شکّی نیست‌که ور وسوگند با هم تفاوت داشته‌اند ولی این تفاوت چندان عمیق نبوده است سوگند اثر برائت داشته وبرای تکذیب ادعای مدعی بکار می‌رفته است ولی رفته رفته‌کلمهٔ سوگند جانشین ور شده‌است .

رواج سوگند بجای «ور» حاکی از اینست‌که در زمان ساسانی خوردن سوگند‌که به معنی آب‌گوگرد است بیش‌از انواع دیگر ور مرسوم بوده است واعتقاد مردم چنین بوده‌که آب گوگرد اثری سحرآسا درخورنده دارد و اورا به‌گفتن حقیقت برمی‌انگیزد . چون اعتقاد به‌اثر آب‌گوگرد سست شد دیگرسوگند خوردن‌را ازخوردن‌آب‌گوگرد جداکردند واصطلاح سوگند خوردن بدون همراه بودن یاخوردن آب‌گوگرد برای رد دعوای مدعی بجا ماند . »

عبارت دیگر مادیگان هزار داتستان :

«اگر پیشمار بگوید‌که خواسته ازمن است وپسمارآنرا ناروا ستانده است وداوری به ور انجامد اگر پسمار ور را چنین یادکند : خواسته از تو نیست .

پوسان‌ویه آزات مرتان‌گفته است‌که ورکافی‌است وفرخ زروان نیز همین‌گفته است . »

عبارت دیگر در ابراء ذمّه :

«اگر (بستانکار) با سه بارگفتن به بده‌کار بگوید : ذمّه تو ازدین بری است : ذمّه بده‌کار بری میشود . »

عبارت دیگردرتعیین زمان سوگند :

«اگر بگوید تا سال‌آینده به‌پایان رسد سوگند خواهم‌خورد غیراز آن‌است‌که بگوید همینکه سال‌آینده به پایان رسد سوگند خواهم خورد . چه اگر بگوید تا سال آینده به‌پایان رسد سوگند خواهم خورد میتواند پیش‌از پایان سال آینده سوگند خورد واگر بگوید همینکه سال‌آینده به‌پایان رسد سوگند خواهم خورد هنگام سوگند خوردن پایان سال‌آینده است وباید درپایان سال سوگند بخورد. »

عبارت دیگر :

«اگر بگوید تا این ریدك (کودك) اپورانیه (صغیر) است به تو این چیزرا میدهم غیرازآن است‌که بگوید : ریدك پورانیه (کبیر) شود به‌تو این چیزرا میدهم . زیرا اگر بگوید : تااین ریدك اپورانیه است به‌تو این

چیزرا میدهم . باید درهمان زمان آن‌چیز را بدهد وآن چیز تا هنگامیکه «ریدك اپورانیه است درتصرف‌او می‌ماند وپس‌ازآن زمان تصرف وی پایان می‌رسد واگر بگوید همینکه ریدك پورانیه شود بتو این چیزرا می‌دهم باید به مجرد پورانیه شدن ریدك آن چیزرا به وی بدهد و حقّ تصرّف هم به همان‌گونه است.»

داتستان باور :

داتستان باور یا دادرسی با سوگند هنگامی پیش می‌آمده است‌که دادرس نمیتوانسته ازدلائل طرفین مبانی رأی خودرا بدست آورد وناگزیر میشده است‌که طرفین را سوگند دهد درشرائطی‌گاه داور نوع خاص ور را نیز اعلام میکرده است مانند ور با سوگند یعنی وری که همراه با خوردن آب‌گوگرد باشد .

وه داتستان‌تر :

وه داتستان‌تر یا از نظرحقوقی بهتر غرض ازوه داتستان‌تر آن‌بوده که داور به‌بیند از نظرحقوقی وضع‌کدام‌یك از دوطرف مستحکم‌تر است تا اورا سوگند دهد . معمولاً وضع مدعی‌علیه یا پسمار مانند حقوق یونان به‌سوگند دادن نزدیك‌تر بوده است درمواردی نادر مدعی نیز سوگند یاد میکرده است وعبارت مادیگان هزارداتستان دراین‌باره چنین‌است :

«هرگاه سردار دوده (رئیس خانواده) وکدبانو خستوك (مقر = معترف) باشندکه باید از دارائی خانواده وام مردی شهری‌را بپردازند وبرای توختن وام خواسته بسپارند اگرپسرخانواده پورانیه (کبیر) شود وبه‌کسیکه وام را توخته است داتستان ریاند (برای این‌کار اقامه دعوی‌کند) دراین هنگام پسر به سوگند خوردن سزاوارتر است . »

عبارت دیگر ماتیگان :

«هرگاه سردار دوده و بانوی خانه به وام‌کدخدای (درگذشته) خستوك باشند واز خواسته خانواده وام را بپردازند اگر پسری از خانواده ، پورانیه(کبیر) شود و ازآنکه خواسته را گرفته است شکایت برد شاکی به سوگند خوردن سزاوارتر است.»

چنین بنظر می‌آیدکه‌کدخدا یا سردار دوده براثر مرگ از دارائی

وخانواده خود جدا شده‌است ودیگری شاید براثر وصیّت جای اورا گرفته این سردار دوده و کدبانو برآن میشوند که کارهای سردار مرده را اداره کنند و وام‌های اورا بپردازند اگر پسری از این خانواده به سن کبر رسد و برصحت واعتبار این اعمال معترض باشد واز گیرنده خواسته شکایت کند دراینجا پسر که مدعی است باید سوگند بخورد . درباره مدعی‌علیه یعنی گیرنده خواسته مادیگان چنین میگوید :

«ولی اگر آن‌دو (سردار دوده و کدبانو) در برابر داور خستوك باشند وسند قضائی نیز حاکی باشد که پسمار (مدعی‌علیه) این خواسته را در ازای وام خود گرفته است دراین هنگام کسی که خواسته را درتصرف دارد به سوگند خوردن سزاوارتر از پسر است.»

از این عبارت بر می‌آید که هرگاه مدعی‌علیه سندی قضائی ارائه دهد که این خواسته را در ازاء وام خود گرفته است وهبه نیست وپردازنده خواسته نیز معترف باشد که این خواسته را در ازاء وام خانواده پرداخته است این دوشرط مدعی‌علیه را به‌خوردن سوگند سزاوارتر میکند .

عبارت سوگند را نیز داور معیّن میکرده است . اگر مدعی علیه به سوگند خوردن سزاوارتر باشد دراین‌صورت کافی است که باسوگند ادعای خصم را نفی کند یعنی سوگند بخورد که آنچه مدعی میگوید حقیقت ندارد . بارتلمه معتقد است که آغاز عبارت مادیگان هزار داتستان افتاده است وآنچه ازاین عبارت و عبارات بعدی برمی‌آید اینست که مدعی از پسر و وراث مدیون خود وامی را طلب میکند که به پدر وموروث داده است و با سوگند نفی ادعا ، پسر وجود وام را منکر میشود وسوگند نفی ادعا یا «ویه‌ایتونه» در جائی پیش‌می‌آید که خواسته‌ای درتصرّف مدعی‌علیه باشد ومدعی آنرا حق خود بداند وسلب تصرف مدعی‌علیه را خواستار شود .

گاهی پیش می‌آید که الف ادعا میکند که این‌خواسته از ب بوده‌است و از ب مستقیم یا غیرمستقیم به وی رسیده است دراین صورت کافیست که مدعی‌علیه با سوگند ، مالکیت الف را نفی کند .

وربانداوك – یاکفایت سوگند :

سوگند نفی علم نیز وجود داشته است واین سوگند فقط هنگامی جائز بوده است که مدعی‌علیه درعناصر دعوی مستقیماً دخالتی نداشته است مثلاً هنگامی که مدعی بعلت دین متوفّی بر وارث دعوائی اقامه میکند که

وارث هنگام گرفتن آن دین صغیر بوده است وارث میتواند قسم نفی علم بخورد .

ور با نظارت‌کسی بنام ور سردار صورت می‌گرفته وجای خاصّی هم داشته است بنام ورگاه عبارتی دیگر از ماتیکان هزار داتستان .

«هرگاه‌کدبانو وام خانواده را منکر شود وسردار دوده خستوك آن وام باشد سخن سردار دوده را می‌نویسند . . . واگر در داوری‌کدبانو وام را خستوك باشد وسردار دوده منکر انکار بعد مسموع نیست.»

عبارت دیگر :

«اگر با همداستانی پدر خواسته را به‌زیان پسر صغیر بفروشند یا درباره فروش‌آینده آن سندی بنویسند پسرصغیر کبیرمیشود وازاین ماجرا هیچ نمیداند . . . »

عبارت دیگر :

«زنی‌که از زنی بهشته شده‌است (طلاق داده شده است) بر شوی دعوی میکندکه باید اورا با خواسته خود طلاق دهد وشوهرمیگویدکه از خواسته هیچ نمیداند . . . »

عبارت دیگر :

«فرخ از مهریون خواسته‌ای به وام‌گرفته است و پیشمار میگوید مهریون آنرا به من واگذارکرده است وپسمار ازاین واگذاری بی‌خبر است وپیشمار شکایت میکندکه «دین را به دیگری واگذارکرده است وبه‌آنکه به وی واگذار شده باید پرداخته شود» . . . »

« ضمان درك »

فتوائی دیگر :

« در نامه دست وران در جائی نوشته شده استّ هرگاه فروشنده خواسته‌ای را بفروشد ودیگری در جائی دیگر از خریدار بعلت این خواسته شکایت‌کند فروشنده باید بی‌درنگ بدانجا سفرکند جائی‌که بعلّت خرید علیه خریدار شکایت‌کرده‌اند وهزینه سفررا نیز خود باید بپردازد . »

عبارت دیگر :

« باز او چنین نوشته است : « اگر فرخ‌که اهل شهر الف است

خواسته‌ای به‌مهربون بفروشد که اهل‌شهر کازرون‌است وبعد بعلت این‌خواسته از مهربون به داور شهر کازرون شکایت برند فرّخ باید بی‌درنگ به‌کازرون برود ودر برابر داور حق انتقال خودرا ثابت‌کند دراینجا اختلاف عقیده‌است عده‌ای ازفقها گفته‌اند که نیازی به رفتن او نیست.»

«عقد هبه»

حق انتفاع . هبه خواسته‌ای به‌انتخاب متهبّ . هبه‌خواسته به‌انتخاب باتعیین حداکثر قیمت . قبول هبه :

هما گوییت کو خود ستک ی اورن رسیت او تو دات

آن بش اندر آن ی خویش بوت کا ا با ز ج

رسیت نی دات بادیت ا گش اندر آن ی

نی بش پیش پج آن پاشت خویش بوت ا پس

پج آن پاشت رسیت دات بوبیت

ترجمه : هرگاه بگوید هرچه (درآینده) خواسته به من برسد به‌تو می‌دهم آنچه در زمان پیمان به‌وی تعلق دارد اگر دوباره به وی بازگردد جزء هبه نیست ولی آنچه در زمان هبه به وی تعلّق نداشته ولی قبل‌ازپیمان هبه به وی تعلق داشته وپس‌از پیمان هبه به وی تعلق‌گیرد جزء هبه است.

شرح : مفهوم عبارت‌کاملاً روشن است الف تعهد میکندکه آنچه درآینده به وی ازمنـــافع تعلّق میگیرد از ب باشد منتهی کلمه منفعت تفسیری لازم دارد. منفعت دراینجا عبارت از افزایشی است‌که پس‌از زمان هبه به دارائی واهب تعلق میگیرد اگر پس‌از پیمان هبه از دارائی واهب چیزی بگیرند ودوباره به وی پس‌دهد آن چیز جزء هبه نیست ولی اگر

قبل‌از پیمان چیزی از واهب بگیرند وپس‌از پیمان به وی پس دهند آن‌چیز جزء هبه است .

مثلاً آنچه مرد به چاکر زن داده درصورت نافرمانی چاکر زن به‌خود مرد برمیگردد .

عبارت مادیگان چنین است :

« در جائی نوشته‌اند : خواسته‌ای راکه مرد به چاکر زن داده است اگر چاکر زن نافرمان باشد باید آن خواسته را دوباره به مرد بسپارد . »

عبارت دیگر :

«دارائی فرزند خوانده صغیر اگربمیرد چنانکه رد هرمزگفته است به پدر طبیعی میرسد.»

عبارت دیگر :

«اگر فرخ با مهریون چنین پیمان بسته است « خواسته‌ای را که از من است وتو آنرا برگزینی وتا دویست استیر ارزد از تو خواهد بود» واگر مهریون چند برده‌ای برگزیده است‌که هنگام برگزیدن صغیر بوده‌اند وبا هم ۲۰۰ استیر می‌ارزیده‌اند وحالا هرکدام دویست استیر می‌ارزند برای آنکه بیش‌ازقیمت‌است وتسلیم‌هبه باید مطابق قیمت فعلی صورت‌گیرد نه‌قیمت سابق . انتخاب مهریون باطل است.»

شرح : پیمان مربوط به وصیت است یا مربوط به هبه‌ای‌که مدتی دارد اگر متهّب قبل‌از موعد خواسته‌ای را برگزیندکه در زمان انتخاب ازلحاظ قیمت بمیزان مبلغ منظور در وصیّت‌نامه یا پیمان است ولی هنگام حلول موعد خواسته از آن مبلغ تجاوزکند این انتخاب باطل‌است .

عبارت دیگر :

«اگر واهب بگوید آنچه نشان دهی از تو خواهد بود متّهب نیز نشان ندهد این پیمان صحیح نیست .»

شرح : – پیمان هنگامی صحیح است‌که خواسته نشان داده شود هبه به فرزند آینده هنگامی محقّق است‌که فرزند آینده به‌وجود آید .

عبارت دیگر :

«اگر بگوید : اگر خواسته‌ای را نشان دهی از تو خواهد بود تا هنگامی‌که نشان دهد واگر درباره خواسته‌ای معیّن بگوید : این باید از

فرزندان آینده تو باشد . تا هنگامی‌که فرزندی ندارد درآمد خواسته را کنار نمیگذارند . »

شرح : — خواسته‌ای‌که به فرزندان آینده هبه شده‌است دیگر قابل نقل وانتقال نیست ولی درآمد آن به‌خود واهب تعلّق دارد و هبه هنگامی محقق میشودکه فرزندی بدنیا آید .

عبارت دیگر :

«اگر واهب درباره خواسته‌ای معیّن بگوید «این خواسته ازکسی است‌که تو اورا معیّن‌کنی تا هنگامی‌که وی‌کسی را تعیین نکرده است منافع خواسته ازخود واهب است.»

عبارت دیگر :

«اگر واهب بگوید از خواسته‌ای‌که به من می‌رسد آنچه فرخ یا مهریون معیّن‌کند از تو خواهد بود ومهریون‌گاوی معیّن‌کند وفرخ شتری هردوحیوان از دارائی واهب خارج میشود واگر این‌دو با هم یا پس‌وپیش نظر داده باشند حکم قضیه تغییری نمیکند.»

عبارت دیگر :

«اگر اتورفرنبغ خواسته‌ای به‌ارزش ۲۰۰ استیر از فرخ ومهریون وام بستاند وپیمان بنددکه اگر در روز معیّن این خواسته را پس‌ندهد این‌دو مجاز باشندکه از دارائی او به میزان دویست ۲۰۰ استیر هرچه این‌دو را پسندآید به‌گرو بردارند یا مالك شوند واگرمهریون بمیرد وفرزندانی صغیر بجا گذارد وفرخ قیّم این فرزندان شود ودرمحکمه بگوید چون من قیّم صغار هستم پسند (تمایل) خودرا اظهار میکنم سیاوش و رد هرمزد گفته‌اند که این تمایل تاهنگامی‌که فرزندان صغیر هستند نباید اظهار شود قابل تأمل است‌که آیا میتوان تمایل را باکبیرشدن یکی از فرزندان اظهارکرد یا باید منتظرشدکه همه به‌کبر برسند . »

عبارت دیگر :

« اگر بگوید سیمی‌که به من می‌رسد و زری‌که به من می‌رسد مجموعاً تا ارزش ۲۰۰ استیر از تو خواهد بود و اگر زری نداشته باشد

۱۰۰ استیر از سیم به متّهب می‌رسد . »

« اگر بگوید از خواسته من تا میزان ۲۰۰ استیر هرچه مهریون‌را خوش‌آید ازاو باشد . اگرمهریون چیزی را به‌پسندد‌که ۱۰۰ استیر بیرزد ودرباره باقی سخنی نگوید بلکه به‌فرخ واگذارد وفرخ هم میل خودرا ابراز دارد جائز است . »

عبارت دیگر :

«درجائی‌نوشته‌اند : اگراو (واهب) بگوید ازخواسته من تا دویست استیر هرچه بخواهی ازتو بود ومتّهت چیزی‌را به‌پسندد‌که ۱۰ استیر بیرزد جائز است . »

عبارت دیگر :

« درجائی دیگر نوشته‌اند . اگر او (واهب) بگوید از خواسته من تا ۱۰۰ استیر هرچه ترا خوش‌آید از تو باشد اگر متهب یك‌بار چیزی را به‌پسند‌د‌که ۱۰ استیر بیرزد وباردیگر چیزی را به‌پسند‌د‌که ۱۰ استیر بیرزد وکمی بعد باقی را در چندین‌بار به‌پسندد باز جائزاست . »

عبارت دیگر :

« هرگاه بگوید : اگر آن خواسته را نگاه ندارم آن برده از تو باشد . اگرخواسته را نگاه ندارد براثر این‌قول برده به مشروطله می‌رسد.»

عبارت دیگر :

« هرگاه‌کسی خیار فسخ داشته باشد وبمیرد آن خیار به وارثان او می‌رسد . »

عبارت دیگر :

« فتوای ذیل را از یکی نقل‌کرده‌اند : حق قبول (هبه) هنگامی به وارث می‌رسد‌که آن حق به نفع وارث باشد واگر مورث پسرودخترکبیر دارد وکدبانو هم دارد باید همه با هم قبول هبه را اعلام دارند واگر همه با قبول هبه موافق نیستند هبه باطل میشود . »

عبارت دیگر :

«اگر بگوید : دارائی من اگر مهریون بپذیرد باید از او باشد تنی

چند از فقیهان گفته‌اند اگر مهریون قبل‌از پذیرفتن این دارائی بمیرد مرگ درحکم قبول است وآن دارائی به وارثان او میرسد . »

« هبهٔ غیرمنقول »

لغات متن : دستکرت یعنی مال غیرمنقول .

کا گویت کرم این دستکرت او تو دات

آن دستکرت را هرچه پا آن دستکرت دارشت

استت دات باویت

ترجمه : « اگر بگوید این دستکرت را به تو دادم آن دستکرت وهرچه درآن دستکرت هست بخشیده است.»

عبارت دیگر :

«اگر بگوید این دستکرت را باآنچه درآنست بتو بخشیدم آن دستکرت وبنده‌ای که درآن کار میکند بخشیده خواهد شد . »

« هرگاه دستکرت وبنده را درقبال خواسته‌ای برای مدتی معیَّن گروگذارند وبا دهنده خواسته پیمان بندند که اگر در فرا رسیدن زمان خواسته را پس ندهند آن دستکرت وآن بنده درقبال آن خواسته ازاو باشد واگر بنده پیش‌از زمان مقرر درگذرد چنانکه سیاوش گفته است گروگان‌دار مختار است که دستکرت را یاگرو نگاه دارد یا مالك شود .

عبارت دیگر :

«اگر بگوید این‌دستکرت همراه با هرچه درآن است بتو بخشیدم – سندی که درباره این دستکرت نوشته‌اند وخواسته‌ای که بموجب این سند از دستکرتی دیگر میتوان گرفت ومجرای آب که ازاین دستکرت می‌گذرد ولی

درجای دیگر اثر میکند بخشیده خواهد شد . »
شرح : دراینجا سخن از حق ارتفاق است – دستکرت بخشیده شده حق ارتفاقی نسبت به دستکرت دیگر دارد. مجرای آبی که دراین دستکرت است که آسیای دیگری را میگرداند ویا زمین دیگری را آب میدهد حقوقی که ازاین بابت به صاحب این‌دستکرت می‌رسید همه بخشیده شده تلقی‌میشود .

عبارت دیگر :
«هرگاه وام پدر (از وارث) خواهند باید از پادشاه زن خانواده پدر وپادشاه زن خانواده پسر همراه با سردار دوده شکایت‌کنند.»

عبارت دیگر :
« اگر او (پدر) دستکرتی را به موجب وصیّت به پسر واگذارد وشرط‌کند اگر پسر من علیه این بنده شکایت‌کند آن دستکرت از او نخواهد بود ویایرگفته است‌که خواسته (دستکرت) درزندگی پسر مراعا خواهد بود » – یعنی تا هنگامی‌که اراده واهب یا موصی محقق نشده‌است هبه واقع نمیشود . »

عبارت دیگر :
« اگر بگوید : اگر زن بوت فرزندی بزاید نیمی ازاین خواسته و اگر نزاید همه این خواسته از تو باشد تا هنگامی‌که زن بوت بزاید ویا تاهنگامی‌که آشکارشودکه زن بوت دیگر نمی‌زاید خواسته مراعا (آفرمان) می‌ماند . »

عبارت دیگر :
اگرفرخ با زن بوت چنین پیمان بندد : اگر درنکاح با من فرزندی آوری همه این خواسته واگر فرزندی نیاوری نیمی ازآن تا زنده‌ای از تو باشد» اگر فرزندی نیاوری باید از مهریون باشد : اگر زن بوت فرزندی نیاورد باز آن خواسته به مهریون نمی‌رسد . »
شرح : مخالفت با اراده واهب بعلت آنست‌که تناقضی درگفته او هست خواسته‌ای‌که مادام‌العمر به متهب هبه میکند پس از مرگ متهب یا به واهب ویا به‌وارث یا به‌کسی‌که واهب معیّن‌کند می‌رسد فقط تاهنگامی‌که

متهب زنده است این هبه را نمیتوان ازاو پس‌بگیرد وتصمیم مغایر بااین‌حکم باطل است .

« هبه مدت‌دار »

«دیگری گفت : اگر او (واهب) بگوید تا هرگاه که مرا خوش‌آید این خواسته از تو باشد – آن خواسته حداکثر تا زمان حیات (واهب) و حداقل تا هروقت که واهب را خوش‌آید درتصرّف متهب میماند.»

«اگر واهب بگوید تا هنگامی که این کودك رشید شود این خواسته از تو باشد – مدت این‌هبه حداکثر تا ۱۵سال است.»

« هبه مال غیر »

«درجائی نوشته‌اند : اگر فرخ درباره دستکرتی که از او نیست پیمان‌کند : این دستکرت را پس‌از ده سال به مهریون هبه خواهم‌کرد واگر آنکه مالك دستکرت است درباره آن دستکرت پیمان‌کند که این دستکرت پس‌از ده سال از فرخ خواهد بود – آن دستکرت هبه فرخ به مهریون تلقّی می‌شود . »

عبارت دیگر :

وهرام و وهرام‌شات و رت‌اورمزد گفته‌اندکه اگرکسی دستکرتی را هبه کندکه مالك آن نیست ونمیتواند آنرا بخرد وهبه‌کند باید بهای آنرا به متّهب بپردازد . »

عبارت دیگر :

«اگرکسی خواسته‌ای را بفروشد یا هبه‌کندکه از او نیست اگر آن خواسته به ملکیت او درآید – بموجب آن بیع یا آن هبه از متهب یا مشتری خواهد شد . »

عبارت دیگر :

« اگر دوگوسفندکه به فرخ ومهریون مشترکاً یا جداگانه تعلق دارند درتصرف مهریون باشد واگر فرخ یك‌گوسفند برای پسرش وصیت کند وپسر، گوسفند فرخ را نشناسد ومهریون نیزگوسفندی راکه از خود اوست نشان ندهد وکار به داوری‌کشد – پسر مجاز است‌که «موقّتاً» هردو گوسفند را گروگان نگاه دارد وبهره برد . »

عبارت دیگر :

« درجائی دیگر نوشته‌اند : قیمومت فرزند خوانده صغیر با پدر طبیعی‌است واگر این فرزند خوانده درصغر بمیرد خواسته‌ای‌که پدر طبیعی به وی داده به‌او بازمیگردد . »

عبارت دیگر :

«اگر پدر درباره‌کنیزی بگوید این‌کنیز هیچگاه نباید به مهریون پسر من برسد وپیش‌ازآنکه پدر بمیرد واین‌کنیز به‌ارث به فرزندان دیگر او برسد‌کنیز فرزندی آورد پس‌از مرگ پدر آن‌کنیز به مهریون نمی‌رسد بلکه به فرزندی می‌رسد‌که زاده است . »

عبارت دیگر :

« اگر بگوید : هرگاه بمیرم دارائی من از تو باشد آن دارائی‌که هنگام مرگ دارد به موصی‌له می‌رسد . »

عبارت دیگر :

«اگربگویدکه ده سال دیگرتورا شریك خودخواهم‌کردآن شریك در دارائی شریك می‌شودکه ده سال دیگر برای گوینده فراهم می‌آید . »

« ضمان »

[illegible]

ترجمه : – اگر (بستنکار) بگوید : برای این خواسته این مرد وآن مرد ضامن هستند رجوع به ضامن آنگاه جائز است‌که مدیون اصلی معسرشود ویا به محکمه نیاید . اگر ضمان بدون رضای وی باشد وضامن اگر مضمون‌به را به مضمون‌له بپردازد درست مانند آنست‌که‌کسی چیزی را که مجاز نیست بپردازد وآن‌وجه به ضامن برمیگردد . »

« لغات متن : **مراك یعنی مدیون اصلی . اناتان یعنی معسر** » .

عبارت دیگر درباره مجازات وکیل متخلّف

«اگر پسمار (مدعی‌علیه) در دعوائی دو دستور (وکیل) تعیین کند و وقت محاکمه به هردو ابلاغ شود اگر هنگام محاکمه فقط یك دستور حاضر شود ودفاع‌کند ودیگری نیاید آنکه نیامده نمیتواند وکالت وطرح دعوی درهیچ محکمه‌ای را به عهده بگیرد . »

درباره حکم غیابی :

« اگر درمحاکمه از دو پسمار (مدعی‌علیه) هیچ‌یك حاضر نشود محکمه باید حکم خودرا صادرکند . »

عبارت دیگر :

«اگر بستانکار قبل‌از انقضاء مهلتی‌که محکمه داده است دین خودرا ابراء‌کند پسمار بری می‌شود واگر بعد از آن مهلت ابراء‌کند ضامن بری میشود . »

شرح : – بنابر اصل تضامن اگر در مهلت محکمه بستانکار طلب خودرا ابراء‌کند چون هنوز فرصت رجوع به‌مدیون هست وبستانکار هم باید از مدیون ابتداء مطالبه‌کند ذمّه مدیون بری میشود . واگر بعد از مهلت محکمه بستانکار طلب خودرا ابراء‌کند چون مدیون اصلی پس از مراجعه وگرفتن مهلت دین‌را نپرداخته بستانکار دیگر با ضامن سروکار دارد وباید طلب را ازاو وصول‌کند با ابراء دین ذمّه ضامن بری میشود .

عبارت دیگر :

«اگر درمحاکمه وکیل مدعی‌علیه درباره عین مرهونه متنازع‌فیه

بگوید این از مدعی نیست وبرای آوردن دلائل خود مهلت بخواهد محکمه دعوی را قابل استماع اعلام میکند وبه وکیل مهلت میدهد.»

«هرگاه مدعی‌علیه ازحکم قاضی پائین‌تر بعلت اشتباهی ناراضی باشد مهلت بدو میدهند که به قاضی بالاتر شکایت کند.»

عبارت دیگر :

«اگر بستانکار بگوید سه مرد ازمن وام گرفته‌اند وپیمان کرده‌اند که ضامن یکدیگر باشند میتواند از هریك که بخواهد وام را پس بگیرد. فرخ گفته است : اگر هرسه توانگر باشند میتواند وام را از هرکدام که بخواهد بگیرد و آنکه وام را می‌توزد می‌تواند سهم آن‌دو را از آن‌دو مطالبه کند ولی اگر (هنگام گرفتن وام) نگفته باشند که ما ضامن یکدیگر هستیم بلکه گفته باشند که بستانکار میتواند از هرکدام ماکه بخواهد وام خودرا پس بگیرد. اگر یکی‌ازاین‌سه وام را بپردازد نمیتواند ازآن دودیگر سهم آن‌دو را مطالبه کند.»

عبارت دیگر :

«هرگاه مهریون بگوید برای فروش این خواسته بااقامه این‌دعوی وشن‌اسب وکیل من است وشن‌اسب بعلت‌آنکه وکیل مهریون است نمیتواند برای فروش آن خواسته یا اقامه آن دعوی به دیگری ازطرف مدیون وکالت دهد. »

«مفهوم اپرماند»

اپرماند را به: باقی – مالکیت اضافی – باقی ارث – ترجمه کرده‌اند وگاهی‌هم معنی برتری – امتیاز – وقدرت میدهد. درمادیگان هزارداتستان در سه فتوی لغت اپرماند ذکر شده است که معانی آن یکی‌نیست .

ترجمه : هرگاه دختر بدون اجازه پدر شوهر کند اگر پس از آن ازاین نکاح چشم بپوشد قیمومت واپرماند پدر تغییر نمی‌یابد ولی اگرازآن پس بدان نکاح ادامه دهد اپرماند پدر بوی تعلق‌نمیگیرد وپدر نیز ازدرآمد دختر بی‌نصیب می‌ماند .

معنی لغات : دخت = دختر .
پت = پدر .
مگر = اگر .
پیتر = پدر .
اپ‌دستور یا اپدستور = بدون اجازه .
کاتر کینت = همخوابه شود یا شوهر کند .
همیك کنیت = همیشه کردن .
ویندیشن = درآمد .

عبارت دیگر :
«هنگامی‌که دختر براثر خطای پدر با دیگری هم‌خوابه شود اگر درآمدی دارد باید ازآن درآمد هزینه خودرا بپردازد واگر ندارد پدر باید نیز هزینه اورا بپردازد .

عبارت دیگر :

«ویایار گفته است که اگر شوهر حق انتفاعی به‌زن دهد زن میتواند آن حق‌را هر گونه‌که بخواهد تصرف کند ونفقه وکسوه (خورشن وواسترك) او از دارائی‌خانواده خواهد بود.»

عبارت دیگر درباره اپرماند :

« ویایار گفته است : خواسته‌ای راکه پدر به پسر ودختر میدهد وآن‌را هم می‌پذیرند درحکم اپرماند است . »

عبارت دیگر :

«سیاوش گفته‌است : اگر پدربگوید خواسته‌که به‌اپرماند به دوفرزند من میرسد باید آنرا برای پرستاری من بکاربرند واگر پسربگوید خواسته‌ای راکه برای پرستاری است نمیخواهد خواسته متساویاً به‌پسر ودختر هبه شده فرض میشود وچون پسر پرستاری را نپذیرفته ودختر پذیرفته دختر مجاز است‌که پرستاری را ردکند دراین‌صورت آنچه به دختر رسیده سهم اوست وآنچه به‌پسر رسیده سهم پسر واین‌خواسته به‌اپرماند متساویاً به دختر برای پرستاری وبه پسر بعنوان ملکیت می‌رسد . »

عبارت دیگر :

«فقیهی دیگر گفته است : مرد می‌تواند دخترخودرا برای پرستاری وبرخلاف میل او به‌خانه دیگری بفرستد ولی نمیتواند برخلاف میل دختر اورا شوهر دهد ازآن جهت مجاز است‌که اورا برای پرستاری خارج ازخانه بفرستدکه درآمد دختر از اوست وازآن جهت مجاز نیست‌که اورا برخلاف میل شوهر دهد که همخوابگی و خوابیدن دختر به خود او بستگی دارد فتأمل . »

عبارت دیگر :

«زروان پسر پوان هم‌گفته است اگرپدر به دختر بگوید برو ازاین وآن پرستاری‌کن دختر میتواند امتناع‌کند زیرا این فرمان درست مانند آنست‌که به دختر بگوید با این یا آن مرد نکاح کن و او مجاز است که امتناع کند . »

عبارت دیگر :

«اگرمردی برای‌آسایش روان خود خواسته‌ای‌را وقف‌کند وزن را متولی‌گرداند زن نمیتواند فرمان شوهررا نادیده گیرد . »

درعبارت ذیل نیز اپرماند معنی ارث نمیدهد :

« اگر پدر خانواده درزندگی خود خواسته‌ای بعنوان (سهم) یا چنانکه در اپرماند روی میدهد به‌بخشد گیرنده خواسته درحکم وارث است وباید وامی را بپردازدکه واهب قبل‌از این هبه گرفته است واگر وام بیشتر از خواسته باشد باید همه وام را بپردازد . »

درجای دیگر است :

«اگر پدر در زندگی خود خواسته‌ای به پسر به‌بخشد پسر به‌اندازه آن خواسته باید دین پدر را بپردازد . »

عبارت دیگر :

«اگر مورث پرداخت وام پدر ومادر را بعلت اپرماند وارث اصلی به‌عهده پسرمتولد از نکاح پادشاه زن بگذارد چنانکه ختابوت دبیرگفته است بااین قول تأدیه وام ازعهده دیگران ساقط میشود وآنکه تأدیه به عهده دارد نمیتواند از شرکاء خود (وراث دیگر) چیزی ازاین بابت مطالبه‌کند.»

عبارت دیگر :

«اگرکسی از دارائی پدر حتّی یك درهم به اپرماند بگیرد باید همه دین پدر را بپردازد وگرنه بستانکار می‌تواند وام خودرا از هریك از وارثان‌که بخواهد بگیرد و وارثی‌که وام را میدهد میتواند آنرا از وارثان دیگر پس‌ازکسرسهم خود پس بگیرد.»

عبارت دیگر :

«پسری‌که قیّم صغار نیست نمیتواند خواسته پدررا بگیرد وتصرف کنـد . »

عبارت دیگر :

« مرد شهری راکه یکی به فرزندی می‌پذیرد چنانکه وهرام‌گفته است اپرماند آن هنگامی به وی تعلّق میگیردکه فرزند خواندگی صورت گرفته باشد . »

عبارت دیگر :

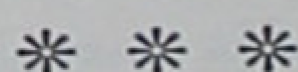
« اگر واهب خواسته‌ای را به صغیری‌که قیّم دارد یا به زنی‌که شوهر دارد هبه‌کند وقیّم وشوهر بگویند ما نیازی بدان نداریم آن خواسته پس‌ازکبیر شدن‌کودك ازکودك میشود وآنچه هم به‌زن هبه‌کرده‌اند از زن خواهد شد . »

عبارت دیگر :

«اگر پدر خانواده با فرزند صغیرخود یا با زن خود پیمان بندد‌که آنچه درآینده به من می‌رسد از تو باشد اگرکسی به زن یا به فرزند صغیر هبه‌ای‌کند آن هبه از زن یا از فرزند خواهد بود . »

عبارت دیگر :

«اگر پدر خانواده بگوید : آنچه پس‌ازمرگ من به خانواده من میرسد آنِ تو باشد آنچه ازپدرخانواده به زن وفرزند می‌رسد از این‌وصیت خارج است . »



ترجمه بارتلمه چنانکه دیدیم دقیق وروشن‌است وتاآنجاکه دسترسی دارد میکوشد معانی لغات و وجه اشتقاق آنها را بازنماید وضع حقوقی زن درترجمه خود بارتلمه چنانکه وی استنتاج میکند خوار وناچیز نیست خود بارتلمه قبول دارد که پدر خانواده نمیتواند دختر خودرا بدون رضای او شوهر دهد . اگر چنانکه بارتلمه معتقد است زن موضوع حق باشد نه صاحب حق باید پدر خانواده همچنانکه برده و استر وخواسته خودرا به‌این وآن می‌بخشد یا می‌فروشد بتواند دخترخودراهم به هرکه میخواهد به زنی بدهد. ازهمه بالاتر دختر می‌توانسته است بدون اجازه پدر وحتّی مخالف میل او شوهرکند و پدرهم ناگزیر بوده است‌که اگر دختر درآمدی نداشته هزینه اورا بپردازد . هم‌چنین سهم زن ودختر از دارائی خانواده مصون از تعرض مرد است اگر پدر خانواده همه دارائی خودرا به‌بخشد سهم زن وفرزندان‌او خواه پسر وخواه دختر به متّهب یا موصی‌له پدر تعلق نمیگیرد . بارتلمه ازاینکه درضمان عبارتی‌گفته‌است هرگاه سه‌مرد خواسته‌ای به‌وام بستانند .... چنین‌نتیجه میگیرد‌که صاحب حق درحقوق ساسانی فقط مرد است وحال‌آنکه این استنتاج صحیح نیست . درزبان فرانسه واژه مرد برای انسان هم هست

درعربی زن ومرد هرگاه با هم باشند خطاب به صیغه جمع مذکر می‌آید مثلاً آیه مبارکه :

« اذا قمتم الی‌الصلوة فاغسلوا وجوهکم . . . »

مخاطب جمع مذکر حاضر است ولی آیا مخاطب فقط مرد است آیا کسی تاکنون ادعّا کرده است که دراسلام فقط مردان باید نماز بخوانند و زنان وظیفه‌ای ندارند ودلیل هم جمع مذکر این آیه باشد . از عبارات مادیگان هزار داتستان خوب برمیآید که زن حق اعتراض دارد . زن میتواند درمحکمه حاضر شود واز اتـّهام یا دعوی علیه خود دفاع کند . زن میتواند درمحکمه قول رئیس خانواده یا سردار دوده را نپذیرد . زن میتواند معامله کند . زن فقیه است ومشکل فقهی از فقها می‌پرسد همه اینهارا خود بارتلمه نقل میکند کسی که این‌همه اختیار وحق داشته باشد آیا میتوان گفت که غرض از سه مرد درعبارت فوق واقعاً سه مرد بوده است باتوجه به‌این اختیارات زن غرض از مرد بایدگفت انسان است نه مرد بمعنی اخـّص . اگر در شرائطی اختیاری نسبت به شوهردادن پادشاه زن به شوهرداده شود نمیتوان این‌اختیار را دلیل برحقارت وپستی زن درحقوق ساسانی‌گرفت . ازاینکه بگذریم کار بارتلمه پرارزش است بارتلمه با ترجمه عالمانه خودگوشه‌ای از عظمت ایران ما را نشان داده است . هگل فیلسوف‌آلمانی حقوق رم را یکی از مفاخر فکروتمدن بشری میداند البته نمیتوان به مقام شامخ ووسعت علم وبلندی‌نظر هگل خرده‌گرفت ولی‌میتوان پرسید که‌آیا هگل ازاین‌حقوق ساسانی اطلاعی داشته است ؟

برای اکثر مشکلات اجتماعی این حقوق راه حلی یافته است واین راه حل‌ها به اندازهٔ با نبوغ وابتکار همراه است که هنوز هم رنگ کهنگی بخود نگرفته است . آیا اکنون نیز بجا نیست که ما اختیار مرد را درتصـّرف دراموال خانواده محدودکنیم ؟

آیا بجانیست ما برای فرزند صغیر یك شخصیت حقوقی قائل شویم وپدر یا مادر را درتصرف دراموال وی آزاد نگذاریم .

همچنانکه درطی این‌مقال گفتیم درانگلستان طفل یك وضع حقوقی دارد . دارائی طفل را پدر یا مادر نمیتواند به هرکه بخواهد ببخشد یا هر تصرفی که بخواهد درآن روا دارد . این حقوق انگلستان با حقوق دوازده یا سیزده قرن سابق ایران یکی‌است . وفای به عهد وتیمار درماندگان از خصائص حقوقی ساسانی است . این حقوق به اندازه‌ای فوائد اخلاقی را

مراعات کرده‌است که هیچگاه تخلّف ازقول وتعهد را جائز نمیداند . بنگرید این فتوای حقوقی چه اندازه اخلاقی است . اگر کسی مال دیگری را برای ده سال دیگر ببخشد وبعد مالك آن مال شود باید آن مال را به‌کسی‌که گفته ببخشد .

ترجمه بارتلمه ما را با این‌گنجینه حقوق واخلاق ایران در زمان ساسانی آشنا میکند وما این آشنائی را مدیون رنج ودانش او هستیم .

فصل شانزدهم

ترجمه قسمتی از کتاب بلسارا

مادیگان هزارداتستان را سهراب جمشید بلسارا ازپهلوی به‌انگلیسی ترجمه‌کرده است وما بیشتر مباحث مربوط به حقوق ساسانی را از ترجمه انگلیسی او اقتباس کرده‌ایم.

سهراب بلسارا استاد زبان اوستا وخط پهلوی وخط میخی درمدرسه مثلا فیروز هندوستان وناشر مجلّهٔ «انجمن‌ایران» است.

ترجمه سهراب بلسارا دربمبئی به همّت یکی از پارسیان دانشمند بنام هوشنگ انگلساریا طبع شده‌است. این ترجمه با ترجمه بارتلمه ازلحاظ صورت تفاوتی دارد وترجمه بارتلمه متن پهلوی وتلفظ آنرا با ترجمه تحت‌اللفظ به‌آلمانی دارد وبعد درذیل متن وترجمه، بارتلمه همان متن را به‌آلمانی شرح داده است ترجمه بلسارا مطلقا متن پهلوی را ندارد.

بلسارا تلفظ متن پهلوی را به حروف لاتن در یك صفحه نوشته ودرصفحه مقابل ترجمه آن متن آورده ومقدمه‌ای هم براین ترجمه نوشته که خلاصه تمام مطالب کتاب را دربردارد.

فائده ترجمه بارتلمه اینست که خواننده معنی هرلغت پهلوی‌را فرا میگیرد گوئی این کتاب‌را بارتلمه هم برای معرفی حقوق ساسانی نوشته وهم برای تدریس خط ومعانی خط پهلوی .

بلسارا درمقدمه ترجمه خود مینویسد هنگامی که ترجمه متن ازمتن پهلوی (امرپانستان ونیزگستان) آماده شد . شمس‌العلماء دکتر جوانجی جمشجی مؤدی دبیردانشمند انجمن پارسیان بمبئی به‌من نوشت که امناء انجمن خواستارند که کتاب ارزنده پهلوی مادیگان هزار داتستان نیز توسط من به‌انگلیسی‌ترجمه شود این‌پیشنهاد را پذیرفتم ودرسال ۱۹۱۲ میلادی به‌ترجمه آغاز کردم پس‌ازمدتی کوتاه مأموریتی درناحیه‌ای دورافتاده پیش‌آمد ورشته کار را گسیخت ولی درسال ۱۹۱٤ ترجمه را فراهم آوردم وبه‌هیئت امناء فرستادم . جنگ جهانی اول وگرانی لوازم چاپ مانع انتشار این ترجمه شد تا سرانجام پس‌از خاتمه جنگ در سال ۱۹۲۳ هوشنگ طهمورث انکلساریا مدیر مطبعه (فرت) طبع این ترجمه را بعهده‌گرفت .

خلاصه مندرجات این ترجمه به قرار ذیل است :

فصل اول :

۱ – حقوق ایران قدیم .
۲ – آوازه قدیم حقوق ایران – نخستین قانون‌گذار .
۳ – چند قانون قدیم .
٤ – حقوق قدیم ایران – وسعت ومقاصد متنوع آن .

فصل دوم :

مذهب والهیّات ازآن‌نظر که مبنای حقوق بشمار می‌آیند .
۱ – درمذهب زردشت قانون مبتنی برمذهب والهیّات است .
۲ – هدف حقوق توسعه مذهب و الهیّات در بشریت است ونیل بدین‌هدف با انتشار دانش وفرهنگ درمیان افراد مقدور میشود .
۳ – علم جهان خاکی محدود به حدّی است که مذهب آن حدّ را نمی‌شناسد .

فصل سوم :

۱ – نظارت ملت درکار پادشاهان قـدیم ایران – مجلس اعیان

ومجلس عوام .

۲ – مسئولیت پادشاه در برابر دولت واطاعت او از محکمه وحکم محکمه .

۳ – بزرگترین شاهد این مدعی همان دستوری‌است که پادشاه برای بزرگان ومؤبدان صادر کرده .

فصل چهارم :

اجرای عدالت :

۱ – مسئولیت بزرگ کسانیکه برمسند قضا می‌نشینند .

۲ – محکمه در امپراتوری ایران .

۳ – قضات فاضل ایران قدیم ووظیفه آنان .

٤ – محکمه قاضی ومستشار او – معاینه وحفظ اوراق احکام .

٥ – مجازات عدم توجه به دستور محکمه .

٦ – وکلای محکمه واجرت آنان .

فصل پنجم :

سازمان شهربانی درکشور :

۱ – وظائف مهم افسران شهربانی .

۲ – سازمان زندان ووظائف زندانبان .

فصل ششم :

محاکم مذهبی ووظائف آنها :

۱ – معبد زرتشتی ومؤبدان آن .

۲ – محاکم عالی مذهبی محاکم استیناف نیز بود .

فصل هفتم :

مردم ایران وطبقات مهمّ آن :

۱ – مشاغل مردم وقوانین مربوط بدین مشاغل .

۲ – خانواده مشترك (غرض اشتراك اموال و ریاست توأم زن وشوهر است) .

۳ – تسلّط متقابل زن ومرد درخانه .

۴ – مزایای خاص زن خانواده (کدبانو).
۵ – وظائف مرد خانواده (کدخدای).
۶ – قانون ریاست زن ومرد را درخانواده پذیرفته بود.

فصل هشتم:

خانواد:
۱ – وضع محترمانه زن ومرد (پدرومادر) درخانواده.
۲ – وظائف ومزایای شوهر وپدر.
۳ – پدر ایرانی نمیتوانست فرزند خودرا از ارث محروم کند.
۴ – فرزندان وخانواده – پسر و وظائف او.
۵ – مزایای دختر.
۶ – نکاح دختر – نکاح دختر بدون رضای وی مقدور نبود.
۷ – دختری که درخانه پدر بسر می‌برد.

فصل نهم:

فرزند خواندگی:
۱ – کسب‌سرمایه نمیتوانست علت‌دادن‌فرزند برای فرزندخواندگی باشد.
۲ – پدری که از خود فرزند داشت میتوانست فرزند دیگری را فرزند خوانده خودکند.
۳ – شرائط قانونی فرزند خواندگی.

فصل دهم:

وضع افتخارآمیز زن درایران قدیم:
۱ – وضع محترمانه زن درایران‌قدیم – نمونه‌ای ازازدواج بزرگ وآزاده ونجیب.
۲ – زنان شجاع ودرخشان ساسانی – علاقه آنان به مسائل علمی.
۳ – نمونه‌ای از رفتار انسانی وعالی ایرانیان نسبت به‌زنان.
۴ – رفتار ایرانیان نسبت به مادر و خواهر بسیار محترمانه و مذهبی بود.

فصل یازدهم :

نکاح در ایران قدیم :

۱ – وحدت زن وشوهر یگانه صورت نکاحی بودکه دین وقانون زرتشتی پذیرفته بود واثرآن هنوزهم درمیان زرتشتیان هست – زن عقدی پادشاه بیش‌از یك‌تن نبود .

۲ – انواع پنج‌گانه نکاح درایران قدیم .

۳ – نکاح پتخشاهی .

٤ – خودسر وچاکر نکاح .

٥ – ایوکین نکاح .

٦ – سوتور نکاح : سوتور نکاح برای خانواده‌های تهیدست منافع فراوان داشت .

فصل دوازدهم :

زن و شوهر :

۱ – مزایا ووظائف متقابل آنان .

۲ – وظائف شوهر نسبت به زن – درایران قدیم قانون دستورمیداد که رفتار مرد به زن محترمانه باشد .

۳ – وظائف زن نسبت به شوهر .

٤ – مزایای زن درخانه شوهر – پاره‌ای از مزایای خاص وی .

٥ – پاره‌ای ازحقوق خاص‌زن درایران قدیم – کسب حقوق تازه .

٦ – نزاع زن وشوهر مطلقاً مطلوب نبود .

۷ – وضع حقوقی زن‌گاهی به‌مصلحت فرزندان وی تغییرمی‌یافت.

۸ – نکاح با غیرآریائی – نکاحی نامستحسن بود .

فصل سیزدهم :

قانون طلاق :

۱ – طلاق بدون علت ممکن نبود – شرائط طلاق .

فصل چهاردهم :

مشاغل ایرانیان قدیم :

۱ – شخم‌زدن زمین وکاشتن دانه .

۲ – بازرگانی وهنر وصنعت .
۳ – مشاغل آزاد .
٤ – مشاغل مذهبی ودولتی و ارتش .

فصل پانزدهم :
روابط تجاری ومعاملات :
۱ – دعاوی وقراردادهای متقابل درحیات تجاری – اشکال‌خاص قراردادکتبی .
۲ – قانون شرائط معاملات در ایران قدیم .

فصل شانزدهم :
ثبت اسناد :
۱ – ثبت اسنادی‌که جنبه ثابت داشت ضروری بود .
۲ – تصحیح اسناد ثبت شده .

فصل هفدهم :
اسناد :
۱ – هزینه تنظیم اسنادگزاف نبود .

فصل هیجدهم :
حقوق مالکیت :
۱ – انواع مختلف آن .
۲ – دارائی مشترك خانواده .
۳ – دارائی شخصی – انواع مختلف حق مالکیت وحق تصرف .

فصل نوزدهم :
مالکیت :
۱ – اموال منقول وغیرمنقول .
۲ – حیوانات – نفقه ومراقبت آنها .

فصل بیستم :
بردگان :

۱ – ایرانیان اساساً مردمی آزاده بودند وبا بردگان روی اصول انسانیت رفتار میکردند .

۲ – نکاح برده وآزاد – وضع حقوقی طفل تابع وضع حقوقی مادر بود .

۳ – فرزند بردگان همه برده نبودند .

٤ – عرف وقانون هردو به‌خوش‌رفتاری بابردگان دستور میدادند. قانون برای بدرفتاری باکنیز وزن آزاد مجازات معیّن‌کرده بود .

۵ – بردگان می‌توانستند مالك شوند و با دارائی‌خود می‌توانستند آزادی خود را بخرند .

٦ – برای آزادی بندگان طرقی آسان درنظرگرفته شده بود .

۷ – آزادی خودبخود وغیرقابل‌برگشت – برده همینکه حق‌آزادی بدست آورد آزادکردن او الزامی بود .

فصل بیست‌ویکم :

انتقال مالکیت :

۱ – طرز انتقال .

فصل بیست‌ودوم :

ارث :

۱ – حق ارث .

۲ – حق فرزند یگانه حتی در وصیت هم غیرقابل انکار بود – ارث سوتور واموال خانه .

۳ – ارث پدر ومادر .

فصل بیست‌وسوم :

وصیّت و وصیّت‌نامه :

۱ – هرکس مالی اختصاصی داشت میتوانست نسبت بدان مال وصیت‌کند ولی اگر زن وفرزند وی برآن مال حق نفقه داشت نمیتوانست نسبت بدان وصیّت‌کند .

۲ – تغییر وصیت جائز بود .

فصل بیست‌وچهارم :

وصّی :

۱ – تعیین وصی برای اموال مشترك خانواده نیز ممکن بود – شرائط وصّی .

۲ – وظائف وصّی – نحوه تأدیه قروض .

۳ – اداره اموال خارج از وصیّت .

فصل بیست‌وپنجم :

وقف ومتولّی :

۱ – وقف ومتولی ناظر به چه مواردی بود .

۲ – زن نیز مانند مرد می‌توانست متولی شود – وظائف متولی .

۳ – متولی منصوب برای اجرای اعمال خیریه یا مذهبی .

فصل بیست‌وششم :

هبه :

۱ – شرائط متّهب – فسخ هبه درصورتیکه هبه غیرقانونی باشد . تغییر هبه نیز گاهی ممکن بود ولی هبه باید در مهلتی متناسب به متّهب تسلیم شود .

۲ – طرز هبه‌کردن – هبه‌های محدود وغیرقانونی .

۳ – حق قطعی متهب به هبه .

فصل بیست‌وهفتم :

خرید وفروش :

۱ – قواعد عرفی وقانونی حاکم بر بیع بود .

۲ – تزویر در بیع .

۳ – شرائط بیع بردگان .

٤ – تسلیم مبیع .

فصل بیست‌وهشتم :

مصادره :

۱ – تملك بمنظور مصلحت‌عامه (سلب‌مالکیت بمنظور مصلحت‌عامه) .

۲ – مصادره .

فصل بیست‌ونهم :

اجاره ودرآمدهای دیگر :

۱ – پرداخت منظم اجاره – تعویض مستأجرخوش‌حساب جائزنبود.

۲ – با تغییر درآمد عین مستأجره – مال‌الاجاره تغییرنمیکرد ولی پرداختی که مربوط به درآمدی بود باکاهش این درآمد کاهش می‌یافت .

۳ – منبع درآمد با بیع این منبع منتقل میشد هنگامی که عین مرهون درآمد منظور را نمی‌داد راهن ناگزیر بودکه خسارت مرتهن را بپردازد .

٤ – مصرف درآمد اموالی که باید موقتاً یا دائم محفوظ بماند .

فصل سی‌ام :

وام و وثیقه :

۱ – سند رهن یا وثیقه عین مرهونه هنگامی که به تصرف مرتهن درآید .

۲ – رهن غیرمستقیم .

۳ – منافع عین مرهونه از مرتهن است وظیفه مرتهن نسبت به عین مرهونه .

٤ – محاسبه دقیق منافع عین مرهونه .

٥ – مرتهن‌نمی‌توانست عین مرهونه را منتقل کند یا دوباره به رهن بگذارد وحق تصرف خائنانه نداشت .

٦ – فك رهن – فك رهن قبل‌ازموعد نیز جائز بوده – فك رهن چند مرتهن مشترك .

۷ – تأدیه وام به‌اقساط – مبلغی که باید دوباره پرداخت شود .

۸ – تصفیه حساب باواگذاری عین‌مرهونه – عدم‌تأدیه وام درمدت معیَّن – مرتهن را مالك عین مرهونه میکرد .

فصل سی‌ویکم :

ضمان :

۱ – درضمان رضای مدیون شرط بود – مسؤلیت ضامن .

۲ – مضمون‌له قبلاً باید طلب خودرا از مدیون وافراد خانواده مشترك او مطالبه‌کند وخود این‌فرد نمیتوانست ضامن شود .

۳ – مسئولیت فردی و مشترك – مدیونان مشترك و ضامن‌های مشترك – میزان مسئولیت ضامن .
٤ – برائت رسمی ضامن .

فصل سی‌ودوم :

اختراع واستعمال پول درایران قدیم :

۱ – ایران درزمان قدیم تمدنی‌عالی داشت ولی پول را نمی‌شناخت وعلت هم این بودکه آن‌عهد با عصر پول فاصله‌ای طولانی داشت .
۲ – پول ظاهراً درایران در اواخر عهد اوستا پدید آمده‌است .
۳ – سکّه وایران قدیم .
٤ – نام یونانی پول‌ها در زمان مقدونیان – غیراز نام نظام پولی مقدونیان ادامه نظام پولی ایران بود .
۵ – رواج دینار زر .
٦ – سکّه‌های ساسانی – جانشین پول پارت‌ها .
۷ – سکّه‌های زر و سیم .
۸ – سکّه‌های فراوان برنجی .
۹ – شمش زر و سیم .
۱۰ – هاله‌ای‌که پیرامون نقش‌های ساسانی است .

فصل سی‌وسوم :

بانك‌داری :
۱ – پس‌انداز دولت وآتشکده .
۲ – وام وبهره .
۳ – نرخ بهره : در بابل .
٤ – ودر روم وایران .

فصل سی‌وچهارم :

حسابداری :
۱ – مسامحه درنگاهداری حساب معاملات مذموم بود .

فصل سی‌وپنجم :

مهلت :

۱ – قبل‌از هردعوی اعطاء مهلتی ضروری بود .

۲ – مهلت سه روزه ویك روزه درمورد دیون خیریه – اخطار تأدیه فوری لازم بود .

فصل سی‌وششم :

نظری به حقوق کیفری ایران قدیم :

۱ – چند موضوع کیفری مذکور در این کتاب – عنصر جرم در دعاوی مدنی .

۲ – جرائم بسیار مهم .

۳ – تحقیقات جزائی باید با دقّت صورت‌گیرد .

٤ – اقرار متهم به تنهائی برای محاکمه و محکوم‌کردن وی کافی نبود .

٥ – دلائل باید با دقّت سنجیده شود .

٦ – وظیفه وکیل .

۷ – تبرئه بری ومحکومیت عادلانه مجرم .

۸ – هنگامی که شاکی ومشتکی‌عنه هردو به زندان می‌رفتند .

۹ – مجازات شدید برای مجرم غیرقابل اصلاح .

۱۰ – مجازات اعدام .

فصل سی‌وهفتم :

ور :

۱ – رسم قدیم ایران .

۲ – طرز اجرای ور .

۳ – معافیّت از ور .

٤ – اجرای عاقلانه وصائب آنها .

* * *

این بود ابواب وفصولی که درکتاب بلسارا دراطراف‌آنها بحث شده واز اصول حقوقی دوره ساسانی بشمار میرود .

اینك ترجمه بعض مطالب آنرا بعنوان نمونه بنظر خوانندگان میرساند :

«ترجمه باب گواهی»

درموارد ذیل گواهی مشکوك است :

۱ – هنگامی که درباره خواسته یارأی داور بهدرستی سخن نگویند.

۲ – هنگامی که نگویند خواسته از کیست .

۳ – هنگامی که دروغ بگویند .

٤ – هنگامی که بهتقریب سخن بگویند .

٥ – هنگامی که یك جانبه سخن بگویند .

٦ – هنگامی که خود را متصرف خواستهای بگویند که متصرّف نیستند .

۷ – هنگامی که خود را متصرّف خواستهای ندانند که متصرّف هستند .

۸ – هنگامی که درنهان سخن بگویند .

۹ – هنگامی که ستمگرانه سخن بگویند .

۱۰ – هنگامی کهنخست بااطمینان مطلبیرا بگویند پسازآن درآن شك کنند چنانکه هرگاه بیان آنان به نتیجهای نزدیك شود ناگهان خاموش ومشّوش شوند .

۱۱ – هنگامی که بگویند «چنین میاندیشیم» .

۱۲ – هنگامی که بگویند «گمان میکنم چنین باشد» .

۱۳ – هنگامی که بااطمینان مطلبی را بگویند وبعد باشك بگویند .

١٤ – هنگامی که نخواهند مقابل طرف دیگر سخن بگویند .

۱٥ – هنگامی که درمیان کلامخود بادیدنطرفمقابل خاموششود.

١٦ – هنگامی که کلام گوینده چنان نیست که قاضی بتواند مبادی تصمیم خودرا ازآن بدست آورد .

۱۷ – هنگامی که گواه گناهکار ودروغزن است .

۱۸ – هنگامی که رفتارگواه باآنچه میگوید مطابق نیست (یعنی آنچه ازکردار یاگفتار گواه بدست میآید با وضع او مطابق نیست) .

۱۹ – هنگامی که گواهی سروته ندارد .

۲۰ – هنگامی که گواه بهکاری که باید بپردازد نپرداخته است .

۲۱ – هنگامی که گواه درباره دارائی وخواسته‌ای **پیمانی بسته است** ودعوائی صادقانه درآن‌باره نزد داور نبرده است .

از این مجمل پیداست که چه‌اندازه به‌امانت و اخلاق‌گواه اهمیت می‌داده‌اند .

«ترجمه باب گروگانی (رهن)»

۱ – گروگان‌دار که خواسته‌ای را درگرو دارد اگر نیمی ازآن خواسته را برای پنجاه دینار نزد فرّخ بگرو بگذارد وپس‌ازآن فرّخ بجای پنجاه دینار چهل دیناربگیرد وخواسته را ازگروآزادکند گروآشفته نمیشود.

یعنی – اگرمرتهن نیمی ازعین مرهونه را به پنجاه دینار نزد یکی رهن بگذارد وبعد مرتهن دوم باگرفتن چهل دینار بجای پنجاه دینار رهن را فك‌کند رهن اول بحال خود باقی است .

۲ – اگرگروگان‌دار زمینی را درماه آذر به‌گرو بستاند ووعده وام ماه تیر باشد باید چنان باشدکه درآمد زمین به وی (گروگان‌دار) تعلق گیرد .

۳ – اگرکسی چنین بگوید : «به عهده من‌است‌که این پول را به دینار به پردازم وسیترون مطابق قانون این‌کاررا میکند واین خواسته را ازگروگانی بیرون می‌آورد» . اگرسیترون خواسته را ازگروگانی بدر آورد وپول را به دینار بپردازد برای اینکه پول خودرا پس بگیرد میتواند آن خواسته را نزد خود به‌گرو نگاه دارد .

درجائی نوشته‌اندکه‌گرفتن حق‌گاهی ازطرف خود صاحب حق نیز رواست .

٤ – کسی‌که خواسته دیگران‌را ازغیرآریائی پس‌می‌خرد تاهنگامی که مالکان نخستین تضمینی برای بازخرید آن خواسته نداده‌اند میتواند آنرا نزد خودگرو نگاه دارد .

یعنی – مالك آریائی خواسته‌ای را به غیرآریائی می‌فروشد یا نزد او رهن میگذارد . اگرکسی این خواسته را بخرد یا آنرا ازرهن درآورد تا هنگامی‌که مالك اول پول آنرا به وی نداده یا تعهدی برای خسارت وی نکرده متواند آن خواسته را گرو نگاه دارد .

۵ - هنگامی‌که خواسته گروگانی (عین مرهونه) دوبار درسال درآمد دارد. هرشش ماه باید این درآمد را تقویم‌کرد وهنگامی‌که سالی یکبار درآمد دارد هردوازده ماه یکبار باید این درآمد را تقویم‌کرد یعنی سالی یك بار.

شرح - غرض ازتقویم درآمد آنست‌که منفعت رهن را با درآمد رهن بپردازند واگر ازمنفعت چیزی اضافه می‌آید عین مرهونه را باآن اضافی ازرهن خارج‌کنند.

۶ - اگر براثر تنگی زمین (غیر باروری زمین) درآمد زمین‌کمتر ازمعمول باشد واگر این درآمد بسیار ناچیز باشد آنچه زمین درآمد میدهد باید هرسال تقویم شود درصورتیکه براثر خشك سالی زمین هیچ درآمد نداشته باشد (درآمد عین مرهونه) دردوسال وصول میشود.

شرح - نیمی ازمنفعت عین مرهونه را دریك سال ازاموال دیگر دائن میگیرند ونیم دیگررا سال دیگر با منفعت آن سال عین مرهونه.

۷ - هنگامی‌که فرّخ برای‌گرفتن وام بموجب سندی خواسته‌ای‌را نزد سیترونن به‌گرو بگذارد وسرانجام سیترونن پول خودرا پس بخواهد سیاوش‌گفته است‌که تاهنگامی‌که آن سند فسخ نشده‌است فرّخ میتواند پول را پس ندهد.

۸ - هنگامی‌که‌گروگان‌دار (مرتهن) برخلاف شرائط رهن رفتار کند خواسته‌گروگانی به مؤبد می‌رسد ومؤبد‌که مدعی صاحب خواسته است باید با اخطاری نظارت قانونی مؤبدان را برآن خواسته اعلام‌کند وآن اخطار چنین است: «وام را به‌من بپرداز وخواسته را ازمن بگیر چه خواسته دراختیار من است».

۹ - راهن نمیتواند خواسته‌ای راکه نزدکسی رهن‌گذاشته است بفروشد. این منع هنگامی شدیدتر است‌که راهن جز این خواسته‌ای نداشته باشد زیرا فروش خواسته‌ای که‌گرو نیست آزاد است ولی فروش خواسته گروگان مجاز نیست.

۱۰ - اگر بنده دستکرتی (بنده‌ای‌که درملکی‌کار میکند) به‌گرو گذاشته شود ودرباره پس‌دادن وام راهن ومرتهن مدتی معین‌کنند یعنی بگویند «اگر هنگام فرارسیدن آن زمان مقرر وام پرداخته نشود آن بنده دستکرت درقبال آن وام ازتو باشد» اگر بنده قبل ازآن زمان مقرر بمیرد سیاوش‌گفته‌است‌که‌گروگان‌دار میتواند برای‌تدارك خسارت خود خواسته‌ای

دیگر ازدارائی راهن به‌گرو بگیرد .

۱۱ – هنگامی‌که دستکرتی (ملك – مال‌غیرمنقول) به‌گرو گذاشته شده است‌گروگان‌دار باید برباروری آن بکوشد ونباید آنرا چنانکه هست رهاکند وآن (درآمد باروری زمین) به وی تعلق دارد چه اتفاق براین‌است که دستکرت نیز مانند درخت بارور است .

۱۲ – اگر درآمد خواسته‌گروگانی (عین مرهونه) درطول سال ازحداقل‌کمترباشد درپایان رهن راهن باید آن خواسته را یك سال دیگر به‌گرو نگاه دارد واگر درآن سال هم درآمدی مختصرداشته باشد راهن باید خسارت‌گروگان‌دار را بپردازد .

۱۳ – هنگامی‌که مالك اصلی (راهن) باکسی (مرتهن) پیمانی بسته است‌که درزمانی مقرر درهم‌هائی را بپردازدکه خواسته اوگروآنهاست یا هنگامی‌که‌گروگان‌دار درهم‌های خودرا بخواهد واو آنهارا پس ندهد وگروگان‌دار با حضور وعلم مالك اصلی خواسته را ضبط‌کند درآن صورت اگرهم نماینده‌گروگان‌دار باشد میتواند خواسته‌گروگانی را ضبط‌کند واگر مالك اصلی بخواهد خواسته را نگاه دارد گروگان‌دار میتواند بدو بگوید «درهم‌های مرا بپرداز وخواسته را پس بگیر» .

۱۴ – گروگان‌داری‌که چنانکه شیوه خانه خدای است ندیده خواسته‌ای را بگرو بستاند اگرآن خواسته به‌اندازه اصل وام نیرزد میتواند نزد داور برود وبه‌اندازه اصل وام خواسته‌ای از راهن بستاند .

۱۵ – اگرکسی خواسته‌ای را آزادکندکه درگرو اوست ودرباره پول آن سخنی نگوید یکی‌گفته است‌که این‌کار براعراض او ازپول خود دلالت ندارد .

۱۶ – همان‌کس درباره آزادکردن خواسته‌گروگانی‌گفته است‌که درآمد آن خواسته نیز به‌گرو درمی‌آید اگرآن خواسته را ازگرو درآورند اصل آن آزاد میشود وحال‌آنکه اگر مرتهن ازگرو اعراض‌کند درآمد نیز ازگرو خارج میشود .

۱۷ – اگر آذر فرنبغ ازسیتروئین وامی بگیرد وخواسته‌ای را بگرو دهد میتواند با او چنین پیمان بندد «تو میتوانی این خواسته را تا زمانی معین به‌گرو نگاه داری تاآنکه آنرا ازتو پس نخواهم» .

شرح – ظاهراً این پیمان مربوط به رهنی بوده‌است‌که ازدرآمد آن وام مستهلك میشده است .

۱۸ – یکی گفته است که اگر وام را زودتر ازموعد مقرر بپردازند گرو نگاه داشتن خواسته تاآن موعد جائز نیست زیرا اگر به‌کسی بگویند «باآنکه پولی که به وام داده شده میزان وموعدی معین‌دارد وباآنکه بموجب قرارداد خواسته‌ای نزد توگروگذاشته‌اند ولی این‌گرو تا هنگامی است که تو پول خودراکه به وام داده‌ای پس بگیری ازآن‌گذشته وام مرحله اول ومهلت معین مرحله دوم است» . دراین‌صورت باآنکه مهلت معین شده‌است هنگامی که وام را پس‌میدهند نگاه‌داری‌خواسته تاآن مهلت معین‌بیهوده‌است.

بااین حال یکی گفته است که اگرگروگان‌دار زودتر ازموعد معین وام خودرا بگیرد میتواند تاموعد معین خواسته را درگرو خود نگاه دارد ونگاه‌داری خواسته درگرو تا موعد معین هنگامی جائز است که‌گروگان‌دار یك جا پول خودرا نگرفته باشد .

شرح قسمت اخیر :

غرض اینست که وثیقه درمقابل مقدار باقی از وام قرارمیگیرد وتا موقعی که همه وام داده نشده نگاه‌داری وثیقه جائز است .

۱۹ – هنگامی که درختی را به‌گروگذاشته‌اند واین درخت بارور است گروگان‌دار فقط بار آن را می‌برد .

ولی اگر باری ندارد وسرشاخه آنرا می‌اندازند اگر این سرشاخه دیگرنروید مانند سروگروگان‌دار مالك سرشاخه‌انداخته میشود اگرسرشاخه را بیندازند وسرشاخه دوباره بروید مانند چنار وخرما سرشاخه انداخته وآنچه باز می‌روید ازگروگان‌دار است . اگرهنگامی که درخت می‌روید (سرشاخه را انداخته‌اند) بدون رضای راهن ، راهن میتواند بها یا عین سرشاخه را درزمانیکه درخت درگرو است بگیرد .

۲۰ – هنگامی که‌کنیزی آبستن را بفروشند اگرفروشنده ازآبستنی کنیز آگاه باشد جنین نیز فروخته شده بشمار می‌آید .

۲۱ – اگرزمینی را به‌گرو بدهند ودرآن زمین خانه‌ای بسازند گروگان‌دار خانه را نیز متصرف میشود .

۲۲ – هنگامی که خواسته‌ای را به دوتن به‌گرو داده‌اند اگر راهن درهم‌ها را بپردازد میتواند خواسته را ازهریك ازاین دو پس بگیرد .

« ترجمه باب نفقه و ولایت »

۱ – نفقه وولایت قانوناً تاهنگامی‌لازم‌است‌که پسر کبیرشود ودختر شوهر کند و زن زنده باشد .

۲ – هنگامی‌که نفقه فرزند پس‌ازبلوغ‌وکبرلازم‌باشد باید ازدارائی پدر بدو نفقه دهند . ولی هنگامی‌که پدر پس‌ازکبر نیز به‌فرزند نفقه میدهد فرزند باید اصل آن نفقه را پس‌ازتوانگری به پدر باز دهد .

۳ – نفقه فرزند زنی بیوه‌که مادر او شوهرکرده بعهده خانواده پدرآن فرزند است نه بعهده ناپدری وهمین قاعده درباره فرزندکبیر نیز جاری است .

٤ – همچنانکه پدری‌تهی‌دست میتواند ازدارائی‌پسرودخترو‌پاتخشاه زن خود بهره برد . پدری‌که بازنی بیوه نکاح‌کرده‌است میتواند ازخویشان توانگر زن بیوه خود یا ازفرزندان این زن نفقه بگیرد ولی باید اصل این نفقه را پس دهد .

۵ – هرگاه دختری براثر تسامح پدر زنا کند – اگرکاری شریف ودرآمدی دارد باید بدان‌کار ودرآمد بسازد وُاگر ندارد پدر باید نفقه اورا بدهد .

٦ – اگرکسی‌کودکی را بزرگ‌کندکه پدر او درنفقه وولایت وی تسامح‌کرده است هنگامی‌که این‌کودك بزرگ شود میتواند ازدرآمد او اصل سرمایه‌ای راکه برای نگاه‌داری وی خرج‌کرده است بگیرد واگر این درآمد معادل خرج نگاه‌داری وی نباشد پدر باید باقی را بپردازد .

فرمانی ازخسرو قبادان یا

خسرو انوشیروان

درعهد شهریاری خسرو فرزند قباد این فرمان برطبق نظرمؤبدان وکارفرمایان صادر شده است :

۱ – برای استقرار روابط بریدی میان روستاهای ناحیه بیش‌از چهار دبیر نباید استخدام‌کرد .

۲ – پرگار وپرسش‌نامه باید ازنو فراهم شود وانجمن ناحیه پس ازرای‌زنی باگواهان عینی ومردم شهر تنظیم آنرا بعهده‌گیرد ودردعوی نیز باید آنرا حجت بدانند .

۳ – هرگاه‌گواهان عینی ومردم شهر درعقیده‌ای متفق باشند وازنو آنرا دردعوی حجت بدانند اگرمطابق پرگار وپرسش‌نامه دیگرکسی جرمی کرده باشد آنگاه سخن‌کسی‌که مجرم را هنگام جرم دیده است باید مهم تلقی شود .

٤ – ودراین مورد هرگاه‌کسی مجرم را هنگام ارتکاب جرم ندیده باشد هرگاه این مجرم را به محکمه بیاورند واورا سوگند دهند مقرر شده است‌که نباید اتهامات اورا هنگام بیان ادعانامه وجرائم اورا علیه قانون وخطاهای اورا بدین علت مختصرکنند .

شرح – پرگار دراینجا بمعنی جمعیت است وچون برای مجرم بکار می‌رود بمعنی جمع‌آوری دلائل اتهام است .

شرح فرمان :

هنگامی‌که انوشیروان به پادشاهی می‌رسد ازنظر اداری وسیاسی وقضائی ومالیاتی واجتماعی به اصلاح‌کشور می‌پردازد بند اول این فرمان مربوط به استقرار روابط بریدی میان روستاهای یك ناحیه است‌که باید مطابق این فرمان بیش‌ازچهار دبیر یاکارمند برای چند روستا استخدام نکنند . بند دوم مربوط است به تعقیب ودستگیری متهم یا مجرم ظاهراً ازاین فرمان برمی‌آیدکه انوشیروان رقم عفو برجرائم‌گذشته‌کشیده است زیرا دراین بند ازفرمان میگویدکه دلائل اتهام وپرسش‌نامه باید ازنو فراهم شود وانجمن ناحیه را مأمور میکندکه با رای‌زنی باگواهان عینی ومردم شهر این دلائل وپرسش‌نامه را فراهم آورد ودلائلی‌که بدین نحو فراهم می‌آید باید درمحکمه حجت باشد . بند سوم مربوط به مجرمی است‌که علیه او دودسته دلیل هست یکی دلیلی‌که قبل‌ازاصلاحات قضائی انوشیروان‌فراهم آمده ودیگری دلیلی‌که مطابق قواعد این اصلاحات بدست آمده است دراین صورت قول‌گواه عینی‌که متهم یا مجرم را هنگام ارتکاب جرم دیده است باید مهم ومعتبر تلقی شود . بند چهارم فرمان مربوط به موردی است که‌گواه عینی ناظر جرم متهم نبوده است دراینصورت فرمان مقررمیدارد

که جرائم وخطاهای این مجرم را بعلت آنکه گواه عینی درمیان نیست نباید مختصر کنند .

عبارت دیگر :

« گفته‌اندکه دخترنمیتواند سرداری آتش پاك‌کند ولی میتواند سرداری برای آن بگمارد» .

عبارت دیگر :

« گفته‌اندکه بیرون بردن‌آتش‌پاك برای تغییرجای‌آن جائزاست» .

فصل هفدهم

داتستان دینیك

این کتاب مجموعه پاسخهائی است که مؤبد بزرگ فارس و کرمان بپرسشهای مختلف دینی واخلاقی وقضائی داده است .

کتاب مزبوررا وست ازپهلوی بانگلیسی ترجمه ودرسال ۱۸۸۲ منتشر کرده‌است . اینك ما قسمتی‌ازآن‌را ترجمه وبنظرخوانندگان میرسانیم:

وست درمقدمه‌کتاب مینویسد : داتستان دینیك یکی ازآثار پهلوی است که نام مؤلف ودوران‌زندگی‌مؤلف ومحل‌زندگی‌او درآنها یاد شده‌است.

نام مؤلف این داتستان منوچهر پسر بودان‌یم یا (گشن‌جم) درآغاز هرفصل ومتمم فصل وهمچنین درآغاز سه نامه منسوب به مؤلف آمده است . درنامه یك ودو صفت ساده هیربد را مقابل نام وی‌گذاشته‌اند ولی درسرنامه سوم اورا هیربد خدای نامیده‌اند ودرمتمم دادستان دینیك وهمچنین درمتمم آن سه نامه اورا رد فارس وکرمان وفرمازار مؤبدان خوانده‌اند وفصل چهارم وپنجم داتستان دینیك بما میگوید‌که فرمازار پیشوای دینی مزدا ــ پرستان نیز هست .

ازنامه اول وی برمی‌آیدکه پدر وی بودان جم پسرشاهپور پیش ازوی پیشوای دینی بوده است ونشستن وی به جای پدر می‌رساندکه فرزند بزرگ پدر بوده واین پسر پدررا درروزهای پیری با راهنمائی خود یاری میکرده است . ازسرفصل نامه دوم نیز میتوان دریافت‌که زاد اسپرم برادر اوست وازلحن نامه دوم برمی‌آیدکه زاد اسپرم برادرکهتربوده ومنوچهر با قدرت معنوی یك برادر بزرگتر به وی نامه می‌نوشته است .

اندك زمانی قبل ازنوشتن این سه نامه زاد اسپرم ظاهراً درسرخس بوده درحد شمال شرقی خراسان درهمین جاست‌که وی با تغز غزآشنا میشود وعقاید باطل اورا می‌پذیرد وازهمین جاست‌که ظاهراً او سفری به نیشابور وشیرازکرده وازآنجا به سیرجان آمده تا برمسند پیشوائی دینی جنوب ایران بنشیندکمی پس‌ازورود به سیرجان فرمانی درباره آداب تطهیر صادر میکند مردم سیرجان ازاین فرمان به خشم می‌آیند وبرادر وی ناگزیرمیشود که نامه‌ای به وی بنویسد واورا به محروم ماندن ازمسند پیشوائی وگرفتار آمدن به سرنوشت بددینان بترساند . چنین بنظر می‌آیدکه زاد اسپرم پند برادررا پذیرفته وازبد دینی بازآمده است زیرا مقام خودرا همچنان نگاه داشته وآثار خودرا هنگام آرامش این آشفتگی‌ها به فراغ خاطر تدوین کرده است .

عصرزندگی منوچهر ازتاریخی‌که به نامه خودگذاشته معلوم‌میشود. خطاب این نامه به مزداپرستان ایران است وتاریخ آن سوم ماه سال ۲۵۰ یزدگری یعنی مقارن با ۱٤ ژوئن و ۱۳ ژوئیه ۸۸۱ میلادی است‌که درآن زمان وی پیر بوده ولی نه به‌اندازه‌ای‌که ازبستن بار سفر عاجز باشد .

بدین ترتیب نوشته‌های وی آئین دین زرتشتی را دریازده قرن پیش نشان میدهد وازاهمیت ونفوذ مقام وی میتوان‌گمان بردکه معلومات وی قابل اعتماد است .

علم وتجربه یك زرتشتی متدین لازم است تا اختلافی درعقاید وآئین دینی مذکور دراثر منوچهر با عقاید وآئین دینی فعلی زردشتی دریابد ولی آنچه میتوان‌گفت اینست‌که تغییرات این مذهب دراین مدت ازتغییرات هرمذهبی‌کمتر بوده است .

سپس دکتر وست مترجم نامی داتستان دینیك به انگلیسی درباره سبك انشاء این‌کتاب مینویسد : ترجمه آثار منوچهر (مؤلف داتستان دینیك)

بسیار مشکل است نه‌تنها سبك نویسنده پیچیده وتاریك است بلکه وی صفاتی متعدد ومرکب بکار می‌بردکه یا فهم آنها مشکل است ویا ترجمه آنها به انگلیسی مشکل است . یگانه متن دیگر پهلوی که ازنظرپیچیدگی سبك به سبك منوچهر نزدیك است نوشته‌های زاد اسپرم برادر اوست .

باآنکه منوچهر درنوشته‌های خود ازنسك‌های گمشده اوستا جز هوسپاردم نسك وسکاتم نسك نام نمی‌برد ولی میتوان گفت که وی به‌بسیاری ازآثار پهلوی دسترسی داشته است که امروز ما را بدان آثار دسترس نیست ازهمین روی وی بهتر ازدیگران می‌تواند مارا ازهویت اشخاص افسانه‌ای آگاه کند .

منوچهرمیگویدکه دومین ماه سال را در اوستا زارمایا می‌نامند وبجای یك‌جا وی دوجارا میان بهشت ودوزخ نام می‌بردکه یکی برای ارواحی است که شایسته رفتن به بهشت نیستند ودیگری برای ارواحی که مستحق عذاب دوزخ نیستند .

داتستان دینیك مکاتبه‌ایست میان منوچهر و میترو خورشید پسر آتور ماهان ومزداپرستان دیگر. میترو خورشید درنامه‌ای نود ودوسئوال مذهبی ازمنوچهر کرده است . منوچهر به همه این سئوال‌ها با لحن ملایم وبا تواضع جواب داده است . ازلحن این نامه با مقایسه به لحن آن سه نامه که وی به برادر خود نوشته برمی‌آیدکه منوچهرهنوز آن قدرت مذهبی ومعنوی را نداشته‌که بتواندکلام خودرا آمرانه اداءکند .

باآنکه درداتستان دینیك ازمذهب وافسانه وتکالیف دینی بحث میشود ولی نمیتوان انتظار داشت که این‌کتاب حاوی همه عقاید زردشتیان باشد زیرا درکتاب مزبور فقط مسائلی ذکر شده‌است که میترو خورشید ومزداپرستان دیگر درباره آنها تردید داشته‌اند وهم‌چنین نمیتوان اطمینان کردکه جواب همه مسائل محفوظ مانده باشد .

مضمون سئوالها بدین قرار است :

نیکوکار وخصائص او . بدبختی نیکان دراین جهان . چرا بشررا آفریده‌اند . کارهای نیك وآثارآنها . جواب اعمال نیك وبد . آویختن اجساد درهوا وعلت آن . راه ومقصد وهدف ارواح . آداب پس‌ازمرگ . کسانیکه به احیاء جهان نذر میکنند . ایثار . پیراهن مقدس وکمربند . وظیفه وجامگی ومقام مؤبدان . دادوستد مشروع وغیرمشروع غلات .

شراب . گله مواشی . توصیف مستی . **فرزند خواندگی** . **قیمومت وارث** . **حق بیگانگان و کافران** . **منشاء بشر ونکاح با اقارب** . هزینه آداب مذهبی . علت سد کیس (قوس قزح) . منازل قمر . خسوف و کسوف وبستر رودخانه‌ها . نزاع نیکان وبدان ازآغاز آفرینش تا روزرستاخیز . ارتداد ومنع ازآن . بکاربردن آتش درمراسم مذهبی . تدبیر وتقدیر . **گناه زنا و لواط** . نماز ناقص قبل‌ازنوشیدن شراب . مراسم دینی وهزینه آن . هفت فرمانروای بدکار قبل اززردشت ، آسمان . چشمه آب پاك وعلت باران وطوفان .

درتوضیح این مسائل دهاء ونبوغ عقلی منوچهر بخوبی آشکار میشود . اخلاقی که وی به دوستان دین زردشتی می‌آموزد برای عصری که وی درآن بسرمی‌برد بسیار عالی است وباآنکه می‌کوشد قدرت وامتیاز مؤبدان را محفوظ نگاه دارد برمعایب مردم عـادی آنجاکه این معایب ازخباثتی ناشی نیست بدیده اغماض می‌نگرد .

از ثنویت و اعتقاد بدین‌که ارواح نیك و بد از زمان لایتناهی (رزروان) پدید آمده‌اند اثری دراین کتاب نیست . منوچهر هرگزنکوشیده است که منشاء هریك ازدودسته ارواح را بازنماید ولی کتاب وی جنبه موقت قدرت اهریمن وکیفر وی دردوزخ را بخوبی تأیید میکند .

احترام قول‌وپیمان یکی‌ازمظاهر اخلاقی‌این‌کتاب‌است . ازمنوچهر پرسیده‌اند : اگرمردی درهمی برای پنج قفیز گندم بدهد وبگوید «این درهم را بیعانه پنج قفیز گندم به تو میدهم وبقیه بهارا تاپایان ماه می‌پردازم اگر درپایان ماه بهای گندم به پنج برابرآن بها برسد آیا میتوان پس‌از درو کردن وپاك کردن به همان بها آن پنج قفیز گندم را ازفروشنده گرفت ؟»

جواب این سئوال اینست :

کسانی‌که درهم خریداررا گرفته‌اند باید بی‌گمان وبا دست خود پنج قفیز گندم را به خریدار بدهند تا او آنرا پاك کند واگر گندم را پاك کرده‌اند باید پاك کرده به خریدار بدهند . ولی اگرفروشنده گندم چنان درمضیقه است که برای دریافت بهای‌آن گندم را پاك کرده است برای‌آرامش روان خود خریدار باید این افزایش قیمت را درنظر گیرد .

غرض منوچهر اینست که اگر فروشنده اضطراراً گندم خودرا نفروخته بهای‌گندم هنگام تحویل هراندازه بالا رود تأثیری درمعامله ندارد وفروشنده بایدگندم را به همان قیمت زمان بیع تحویل دهد ولی اگر

فروشنده چنان محتاج بهای گندم بوده که گندم را برای گرفتن بها قبلاً چیده وپاك کرده خریدار حقاً وانصافاً باید این افزایش قیمت را درنظر گیرد وبیش ازقیمت مورد توافق به فروشنده بدهد .

سئوال شصت وسوم درباره آفرینش جهان ونکاح با اقارب است .

سئوال چنین است :

بشر چه وقت آفریده شد ونژاد اصلی بشر چگونه پدیدآمد ازگیومرث چه پدید آمد وخود او چه شد و ماشیا و ماشیایوت ازکجا آمدند ؟

جواب : اهورامزدا قادرمتعال ازنور لایزال خود صورت اسروك[1] را بیافرید ونام وی همان نام اهورامزدا بود . درخشانی او چون آتش بود وسوختن وی نیز مانند همان سوختنی است که درون نور است وتجلی آن چون تجلی باختر .

وجود مادی که بشر نامیده میشود به صورت اسروك (نور) آفریده شد واین وجود سه هزارسال بقا یافت . هنگامی که دیگر این وجود ازترقی وخوردن وسخن گفتن بازماند دیگر دم برنیاورد وبفکر صداقت وکمال ودین حقیقی وستایش خالق افتاد .

پس ازآن پیمان شکنی (شیطان) زندگی وی را به مهلکه افکند ومرگ ناگواررا به وجود آورد . مرگ ازنام کیومرث (مردنی – فانی) پیداست . تخمی که مایه حیات بوده هنگام مرگ کیومرث از او جدا شد وبه زمین پر برکت فرشته اسپند آرمذ فرود آمد . این تخم را فرشتگان ازدستبرد زمانه درپناه نگاه داشتند تا سرانجام ازآن خواهر وبرادری به صورت بشر وشبیه یکدیگر ازآن روئیدند . این خواهروبرادر بزرگ شدند وروی زمین راه رفتند ودرآغوش هم خفتند وفرزند آوردند .

زمینی که روان کیومرث درآن ازوی جدا شد زر است ومیگویند اززمین دیگر که اعضاء تن وی درآن ازهم جدا شده انواع فلزات آرایشی پدید آمده است .

واما منشاء بشر وخوتوك داس (نکاح با محارم) :

نخستین نکاح با محارم ازآنجا پدید آمد که ماشیا وماشیایه که خواهروبرادر بودند باهم درآمیخته وازآمیختن آن دو با یکدیگر پسری بدنیا آمد واین پسر نخستین ثمره نکاح با محارم بود .

---

(۱) Asruko

این خواهروبرادر نخستین نکاح بشری را صورت دادند وهمه نژادهای بشری ازاین نکاح پدید آمدند .

« ارث و وصیّت »

سئوال پنجاه وسوم مربوط به ارث ووصیت است ومنوچهر دراین باره چنین می‌نویسد : «واما درباره سئوال پنجاه وسوم وجواب‌آن سئوال این بود : اگرمردی‌که یك زن وچندین دختر وخواهر وخویشاوند دارد ودارائی او نیز بسیار است بیمارشود وهمه دارائی خودرا به یکی ازدختران بدهد وخواهران ودختران دیگر وی را حق نباشد وچنین بگویند «این دارائی را باید درعین عافیت وسلامت بدهد نه دربیماری وچون مجازنیست دربیماری خود چیزی را به‌کسی واگذارد اگر حادثه‌ای پیش‌آید دارائی باید میان‌مان تقسیم شود» آیا مجاز است‌که دربیماری ازآن دارائی به‌کسی چیزی دهد یا نه ؟ آیا برای این زن ودختران وخواهران لازم است‌که به علت این دارائی برای آن مرد فرزند خوانده‌ای برگزینند ؟ آیا زن ودختران وخواهران‌که بهره خودرا ازدارائی می‌برند مسئول آداب مذهبی هستند وآیا برآنان لازم است‌که درمواعد روزانه وسالیانه آداب سالیانه را بجا آورند ؟.»

جواب این سئوالات چنین است : اگرهیچ دلیلی نباشدکه من اورا جزمردی بدانم‌که بیمار است وبه زودی درمیگذرد جائز نیست‌که چیزی ازدارائی خودرا بدهد مگرهنگامی‌که این انتقال دارائی برای وام خود یا برای زن وفرزندان ویابرای پیری سالخورده یابرای‌پدری‌است‌که درکفالت اوست ونگاه‌داری وی براو فرض است واین انتقال به‌اندازه‌ایست‌که برای تأدیه وام یا تعهد مخارج کسانی‌که نام بردم ضروری‌است بااینحال این انتقال باید در زمانی صورت‌گیردکه او هوشیار و مالك مشاعر خویش است . دربیماری‌های دیگرکه مرگ را به دنبال ندارد آنچه درزمان هوشیاری میدهد معتبر ومجاز است آنچه درزمان ناهوشیاری وفقدان مشاعر میگوید معتبر وقابل اعتماد نیست ولی آنچه درزمان هوشیاری میگوید وآنچه دربیماری ولی درهوشیاری وسلامت عقل ومشاعر به دختری میدهد معتبر

است ولی اگر درزمان فقدان مشاعر وناهوشیاری چیزی بدهد مانند آنست
که بمیرد وفرصت وصیت یا سخن‌گفتن نداشته باشد .

اگر مالی با وصیت بجاگذارد بهره‌ای ازآن مال به هردختری
می‌رسد که شوهرندارد ودوبهره به پادشاه زن می‌رسد وتا زن زنده است
کدبانوی خانه است وبه بـرگزیدن فرزند خوانده (ستور) نیازی نیست
زیرا وظائف این فرزند خوانده به عهده این زن‌است ومیتواند ازنزدیکترین
خویش بخواهد که سرداری خانواده را بعهده‌گیرد این زن ازمالی که خاص
نفقه وکسوه دختران است باید شوهری برای دختران فراهم‌آورد وخانواده
را چنانکه درخور شأن خانواده است اداره‌کند وازهمان غذای زمان حیات
متوفی باید به بازماندگان وی بدهد وآداب ورسوم خانواده را بجا آورد
وخود او مجاز است هرچه بخواهد ازدرآمد خانواده بردارد .

واما خواهران آن مرد – اگر ازروی اضطراردرکفالت اوبوده‌اند
وحتی‌برای غذای خود هیچ دارائی‌ندارند باید نفقه وکسوه‌آنان را ازدارائی
آن مرد بردارند مگرآنکه خود او طریقی دیگر معین‌کرده باشد واگر
به علت نافرمانی نسبت به مردی‌که تحت‌کفالت او بوده‌اند شوهری نیافته‌اند
ویا به علتی دیگرکه مخالف با تکفل باشد دراین صورت چیزی ازدارائی
آن مرد بکار ایشان نیاید .

کسی‌که شوهر یکی‌ازدختران است رئیس خانواده نیز بشمارمی‌آید
ولی این ریاست با ریاست‌کدبانوی خانواده باید همراه باشد واین حال
تا زمانی است‌که پسری بدنیا نیامده یا آمده ودرگذشته است . واما دخترانی
که شوهرندارند : اگر دختری‌که شوهرندارد فرزند یگانه باشدکدبانوی
خانواده برای‌آنکه این دخترا فرمان‌بر، خود نگاه دارد باید پسرخوانده‌ای
برای خانواده برگزیند واگرشوهر اورا به پسرخواندگی نپذیرند دارائی
به تصرف آن پسرخوانده درمی‌آید .

اگرکدبانوی خانواده بمیرد ودختران نیز شوهرداشته باشند باید
پسرخوانده‌ای برگزیند .

سئوال شصت وپنجم نیز درباره ارث است :

درجواب این سئوال منوچهر تشبیهی بدیع بکاربرده‌است . دارائی
بموجب ارث ازپدر به فرزند یعنی ازبالا به پائین می‌رسد ولی اگر پدر یا
کسان وی ندار باشند فرزند دارا باید ازاین دارائی به‌آنان سهمی دهد .

منوچهر این توزیع دارائی را به رودی تشبیه کرده است که ازفراز به نشیبی فرومی‌ریزد ولی اگر درمسیرخود به صخره‌ای سخت برخورد درآنجاگرد می‌آید وبسوی بالا برمیگردد. صخره سخت فرزند است وجریان رود دارائی وفراز پدر است. اینك خود سئوال وجواب:

اما شصت ویکمین سئوال وجواب‌آن: سئوال این است – در ارث به هریك از به دینان ازدارائی چه می‌رسد ودراین باره چگونه به به دینان باید رفتارکنند؟

جواب اینست: تصرف دارائی پستی وبلندی دارد درست مانند آبی‌که دررودخانه ازفرازی به نشیبی فرومی‌ریزد ولی هنگامیکه ازپائین معبر آب را به‌بندند آب به بالا برمیگردد ودربسترخود دیگر نمی‌رود.

اگر دروصیت‌نامه حکمی نباشد دارائی به زن ویگانه دختر می‌رسد اگر با وصیت موصی به زن یا دختر سهمی بدهد آن زن یا دختر دیگر ازسهمی‌که بوی تعلق میگیرد بهره‌ای نمی‌برد. اگر دروصیت سهمی برای پسرمنظورنکنند هرپسری سهم خودرا از ارث می‌برد وبه پادشاه زن دوبرابر سهم پسرمیرسد وسهم پسر یا زن پسری‌که ازدوچشم‌کور یا ازدوپا لنگ ویا ازدودست شل است دوبرابر سهم پسر سالم است. ولازم است‌که‌کسی‌که درقیمومت پدربوده‌است درهمان قیمومت‌بماند مانند آنکه اگرپدر یا مادری فرتوت ونزدیك به مرگ باشد یا تربیت او با تربیت قیّم متفاوت باشد یا فرزند برادر یا خواهر او باشد یا پدر او باشد یاکسی باشدکه فقط روزی او بسته بدان قیم باشد وبی‌قیم بماند قیمومت وپناه ونفقه باید به‌عهده متصرفان دارائی باشد باید به‌عهده‌کسانی باشدکه ازدارائی سهمی برده‌اند واین سهم حق آنان بوده است.

اگرآن مرد(متوفی) پسری نداشته باشد ولی دختر یا زنی بجا گذارده واگر پاره‌ای ازکارهای وی چنان باشدکه حل‌وفصل آنها ازعهده زنی برنیاید باید سرداری برای خانواده برگزینند واگرزن ودختری بجا نگذارد باید پسرخوانده‌ای برای او برگزینند.

دکتر وست توضیحاتی درذیل این جواب وجواب قبلی نوشته است که با این توضیحات اگر ابهامی درمتن باشد روشن میشود.

غرض ازاشاره برودخانه وبرگشتن‌آب به بالا همانست‌که درمقدمه گفتیم دارائی ازفراز به نشیب یعنی ازپدر به فرزند می‌رسد ولی فرزند باید

ازاین دارائی به‌کسان ندار وفرتوت خانواده خود وحتی به اجداد ندار خود اگر زنده باشند بهره‌ای برساند . دارائی پدر یا بموجب ارث بفرزندان می‌رسد یا به موجب وصیت اگر وصیتی درمیان نباشد تقسیم دارائی بهمان نحوی است‌که درمتن مذکور افتاده ولی اگر وصیتی باشد دیگر موصی له از ارث سهمی نمی‌برد مطابق این نظرجمع وصیت وارث جائز نیست . موصی با وصیت نمیتواند وارث را از ارث محروم‌کند وغرض ازعبارت (اگرمالی با وصیت بجا گذارد بهره‌ای ازآن مال به هردختری می‌رسدکه شوهر نکرده . . . .) اینست‌که وصیت هرچه باشد سهم این دختر وپادشاه زن همانست‌که درمتن یاد شده است .

توضیح دکتر وست دراینجا به پایان می‌رسد .

درقسمت نفقه خواهران متوفی ازظاهر عبارت چنین برمی‌آیدکه نفقه را تاهنگامی به خواهران متوفی میدهندکه نافرمانی نکرده باشند .

کسانی‌که هنگام مرگ تحت تکفل متوفی بوده‌اند مانند پدر ومادر وپسر برادر یا خواهر ازدارائی متوفی سهمی دارند واین سهم را وراث باید به صورت نفقه به این اشخاص بپردازند وغرض ازآن تشبیه رودخانه همین دادن نفقه وارث به اشخاص تحت تکفل متوفی است .

« فرزند خواندگی »

سئوال پنجاه وپنج وپنجاه وششم درباره فرزند خواندگی است وسئوال پنجاه ونهم درباره‌کیفرکسی است‌که فرزند خوانده نمیگیرد .

واما سئوال پنجاه وپنجم وجواب آن سئوال اینست : پسرخواندگی وسرداری دوده چیست ؟ چگونه باید اورا برگزید ازکجا باید لباس وغذا برای او فراهم آورد واین لباس وغذا چگونه باید باشد ؟

اینك جواب : پسرخواندگی چنین است هرگاه به دینی بمیرد وسردار چندین دوده باشد وزن وفرزندی لایق سرداری ندارد وازبرادر وفرزند خوانده محروم است ودارائی او به ۶۰ استیر برسد برگزیدن پسرخوانده برای او ضروری است . خدائی خانواده به یکی ازخویشان مرده می‌رسد واین خویش را پسرخوانده می‌نامند واو باید دارائی متوفی را

به تمامی نگهبانی کند .

هنگامی‌که به دینی بمیرد وزن ودختر وپسر او درخورسرداری خانواده نباشند باید سرداری برای خانواده برگزید . برای فرزند خواندگی خواهررشید متوفی‌که به فرزند خواندگی درنیامده است مناسب است وپس ازاو دختربرادر یا پسرخواهد بود وپس‌ازآن ازخویشان نزدیك .

برای سرداری دوده نخست پدر چاکرزن مناسب است وپس‌ازآن برادر وخواهر وپس‌ازآن خویشان نزدیك دیگر وازمیان برادران آنکه به‌سال ازهمه بزرگتراست مناسب‌تر است .

جامه وخوراك پادشاه زن‌که کدبانوی خانه ونوعی فرزند خوانده است وهم‌چنین جامه وخوراك پسری صغیر تا هنگامی‌که به‌کبر برسد وجامه وخوراك دختری‌که درقیمومت خانواده بسرمی‌برد باید تا هنگامی‌که این وضع ادامه دارد ازدارائی خانواده فراهم آید .

مرسوم است‌که هرماه به‌سردار دوده چهار استیر تا ۱۶ استیر می‌دهند واین پول برای خوراك وجامه ، پزشگ ، ومسکن است وازدرآمد دارائی یا ازسرمایه این پول را میدهند .

سئوال پنجاه وششم :

اما سئوال پنجاه وششم وجواب آن – سئوال چنین است : چه‌کسی برای فرزند خواندگی مناسب است وچه‌کسی مناسب نیست ؟

اینك جواب : مردی‌کبیر وبه‌دین خردمند وسردار چندین دوده وقادر به‌تولید فرزندکه‌گناهی درخورمرگ ارزانی (اعدام) نکرده است . برای فرزند خواندگی مناسب است واگرتاکنون یك یا چندبار به‌فرزند خواندگی درآمده است بازهم میتواند فرزند خوانده شود .

زن‌کبیر وحتی‌کودك هم برای فرزند خواندگی مناسب است ولی اگریك خانواده اورا به‌فرزند خواندگی پذیرفته است دیگر مناسب فرزند خواندگی نیست .

زنی‌که محتاج شوی باشد اگرچه پاك‌دین باشد وبیگانه وکافر یا کسی‌که‌گناهی درخور مرگ ارزانی کرده است مناسب فرزند خواندگی نیست . دیوپرست وزن بدکاره وحائض هم مناسب فرزند خواندگی نیستند.

سئوال پنجاه وهفتم

اما سئوال پنجاه وهفتم چنین است – سرداری خانواده وفرزند

خواندگی چند نوع است ؟

اینك جواب : فرزند خواندگی سه نوع است موجود و پسندیده و برگزیده .

فرزند خوانده موجود - پادشاه زن یا یگانه دختری است که بنابر اعتمادی که به خود دارد فرزند خوانده میشود وآن درصورتی‌است که زنی بجانماند ولی‌دختری‌بماند که شوهرندارد واحتمال شوهر کردن‌اوهم نمی‌رود.

فرزند خوانده پسندیده آنست که متوفی هنگام حیات کسی را به فرزندی می‌پسندد واورا با همین صفت به دیگران می‌شناساند .

فرزند خوانده برگزیده آنست که باید ازخویشان که مناسب فرزند خواندگی باشند برگزیده شود بجای‌آوردن آداب دینی وسرداری دوده با این فرزند خوانده است .

سئوال پنجاه ونهم :

اما سئوال پنجاه‌ونهم وجواب‌آن - سئوال‌چنین‌است‌گناه برنگزیدن فرزند خوانده چیست ؟

اینك جواب : هنگامی‌که‌کسی همه دارائی خودرا برای مصالح حقیقی هبه‌کند ویا هنگامی‌که وی دارائی ندارد نیازی به فرزند خوانده نیست وخویشان اوهم دربرنگزیدن فرزند خوانده هیچ‌گناهی ندارند ولی اگرفرزند خوانده‌ای برای متوفی بشناسند ویا کسی خودرا فرزند خوانده متوفی بداند ویا اگربرای برگزیدن فرزند خوانده مالی‌گرفته‌اند اگر این فرزند خوانده هم نفقه وکسوه خود وهم سرمایه را تباه‌کند واورا ازاین‌کار باز ندارند گفته‌اند این تسامح‌گناهی است‌که برای هردرم درخور مرگ ارزانی است ولی نگفته‌اند‌که این مسامحه‌کاران را دردم‌کشته‌اند .

دکتر وست این فتوی را چنین شرح میدهد :

«معنی عبارت ظاهراً اینست‌کسانی‌که فرزند خوانده را برگزیده‌اند اگر بعلت اعتماد بیجای خود وتسامح درکار فرزند خوانده‌گناهانی فراوان مرتکب شده باشند مستحق مرگ نیستند . بدیهی‌است‌که نویسنده فتوی بیمی ندارد‌که دارائی ازبی‌سرپرستی معطل وبی‌حاصل بماند ولی درباره درستی وامانت سرپرست دارائی بسیار دقیق است» .

(بحث دکتر وست راجع
به خوتوك داس

چنانکه میدانیم دکتر وست یکی ازمستشرقان بزرگ انگلستان‌است که پارسیان وحتی سهراب بلسارا مترجم کتاب مادیکان هزارداتستان بمراتب فضل واصابت نظر وی اعتقاد دارند.

دکتر وست ضمن ترجمه داتستان دینیك درموضوع خوتوك داس بحث بسیار مفصلی کرده ورویهمرفته چنین نتیجه گرفته که نکاح با محارم دردین زردشتی جائز بوده است ولی دلائل ایشان مورد قبول پیروان آئین زردشت نیست وبدلائلی آنرا رد میکنند، ازجمله دلائل اینست که در کتاب اوستا یعنی کتاب آسمانی زردشت بهیچوجه عنوانی از ازدواج با محارم نشده است خود دکتر وست هم این معنی را قبول دارد که در اوستا هیچ اشاره‌ای به نکاح با محارم نشده است النّهایه میگوید اعتقاد بدین مطلب مشروط براینست که اخبار کتب دیگر زردشتی را نادیده بگیریم بهرحال دلائلی که دکتروست ازکتب دیگرمی‌آورد دودسته است: یکی آنکه با استعاره ازنکاح بامحارم نام میبرد ودسته دیگر که باعبارات صریح خوتوك‌داس را می‌ستاید، بحث دکتر وست درزمینهٔ ازدواج با محارم ومطالبی‌راکه نقل‌کرد بقدری مفصل است‌که ترجمه آن خود فصل مفصلی را تشکیل میدهد زیرا نویسنده نامبرده ازکلیهٔ منابع ومؤاخذی‌که دردسترس داشته استفاده نموده وبا نقل عبارات توضیحاتی برای اثبات نظر خود برآنها افزوده است. ما ازترجمهٔ این‌قسمت بلحاظ اینکه فرصت مطالعه دلائل‌مخالف‌آنرا که ازطرف‌نویسندگان مطلع زردشتی بیان شده پیدا نکرده‌ایم صرفنظر میکنیم زیرا نویسندگان زردشتی هم راجع بمفاهیم ومعانی خوتوك‌داس وتفاوت بین محارم واقارب وضابطهٔ آن توضیحات مشروحی داده‌اندکه بدون بررسی‌کامل آنها قضاوت درصحت نوشته‌های دکتر وست برای اهل تحقیق‌که معتقد بقضاوت یکطرفه نیستند مشکل است.

کسانیکه مایل باشند ازعقاید ونظرات وست دراین‌زمینه آگاه شوند میتوانند به‌کتاب داتستان دینیك‌که این نویسنده نامی با مقدمه مشروحی بزبان انگلیسی منتشرنموده ودراغلب‌کتابخانه‌های معتبر موجود است مراجعه نمایند. بدیهی‌است بررسی دلائل مخالف آن ودقت درنوشته‌های نویسندگان ومحققین زردشتی مطلب را روشن‌ترمیکند.

فصل سیزدهم

کتاب وندیداد

این کتاب جزء سوم اوستا وحاوی‌احکام شریعت زرتشتست. وندیداد در اصل (وی – دیو – داد) بوده‌که بمعنی قانون ضدّ دیو است – گویا مقصود ازاین عنوان اینست‌که قوانین آن ضدّ پلیدیها وبدیها وبزههاست.

کتاب مزبور دارای ۲۲ باب یا باصطلاح آنروز بیست‌ودو فرگرد وهر فرگرد مشتمل برچندین بند یا (ماده) است.

با بهای وندیداد مختلف است یعنی باب هشتم دارای ۱۰۷ ماده است درصورتیکه باب هفدهم فقط یازده ماده دارد.

این کتاب‌را مرحوم سیدمحمدعلی‌داعی‌الاسلام ترجمه نموده ودرسال ۱۳۲۷ شمسی با چاپ سنگی انتشار داده است.

مترجم دروصف آن مینویسد:

«قدیمترین‌سند تاریخی قوم آریااست» وبعد میافزایدکه «درترجمه کتاب هیچ لفظی‌حذف‌نشده وهیچگونه خیانتی در ادای مطالب‌اصل درترجمه نکرده وتحریفی نشده است.»

پروفسور کریستن‌سن راجع باین کتاب مینویسد :

«وندیداد مجموعه‌ای از قواعد رسمی است که درنقاط مختلف کشور باختلاف وجود داشته است ودلیل اختلاف مزبور تضادی است که در میان بعض احکام آن بنظر میرسد – مباحث این کتاب راجع باقسام نجاسات وطریق ازاله آنها وانواع معاصی و راه توبه و کفّاره آنها است – ومشتمل برمسائل مربوط بتعدّی وتجاوز وقتل که نسبت بمخلوقات اهورائی (مانند انسان – سگ – بیدستر) مرتکب شوند وهمچنین اعمال موتی وطریق نهادن اجساد در دخمه‌ها که امروز معروف ببرج خاموشی است – حیوانات شکاری جسد اموات را دراین برجها طعمه خود میکردند – سبب این عمل آن بود که بزعم آنان دفن اجساد موجب پلید کردن عنصرخاك میشود مَس‌میّت ومواد مرده ومَس‌زن حایض وامثال آن شخص‌را نجس‌میکرده وتطهیررا جایزمیشمرد .

وندیداد اسامی عده بسیاری از خرد اهرمن (انگره مینو = خرد خبیث) را ذکر کرده است مثل دیوان (یعنی شیاطین) دروجان (یعنی شیاطین ماده) .

بنظر نگارنده قسمت مجازاتهائی که دراین کتاب تعیین شده هرچند بی‌تناسب است ولی از جهاتی قابل دقّت وتوجه است . توجه ازاین جهت است که می‌بینیم درآن ایام بعض نکات دقیق را درنظر داشته‌اند :

۱ – مجازات اعدام برای ترك فعل یعنی (بدون زن وخانواده وفرزند ماندن) تعیین شده‌است .

۲ – موضوع تکرار جرم مورد نظر بوده وموجب تشدید مجازات میشده است .

۳ – اذیّت وآزار حیوانات موجب مجازات بوده است .

٤ – خود حیوانات هم اگرکسی را میگزیدند و جرحی بانسانی وارد میکردند مجازات میشدند .

۵ – درمواردی مجازاتها شدید وبی‌تناسب است مثلاً درباره کسی که میّت را بدون دانستن آئین مربوط بآن غسل دهد مجازات اعدام آنهم با زجر تعیین شده‌است .

٦ – برای بیشتر جرائم مجازات شلاق تعیین گردیده واین مجازات همیشه بطورمساوی باسیخ که برای راندن اسب بکارمیرفته وآلت فرمان‌بری (یعنی تازیانه) توأماً اجراء میشده است.

تعداد ضربه‌های سیخ وتازیانه درمواردی به یکهزار ضربه میرسد .

۷ – گاهی دادن کفّاره و مجازات شلّاق با هم بوده است ولی کفّاره بقدری سنگین وغیرعملی است که تصوّر نمیرود هیچوقت درباره کسی اجرا شده باشد .

بعضی‌ها معتقدند که درموضوع کفّاره شاید مقنّن گذشته از اجرای مراسم مذهبی‌واحترام به‌آتش، اصل‌نابودکردن حیوانات موذی‌واصل‌عمران وآبادی از قبیل پل‌سازی را درنظر داشته است. گاهی امکان داشته که مجرم بجای گوسفند حیوانات غیرپلید دیگرراکه آتش‌را آلوده نکنندکشتارنماید .

اینک برای نمونه بعض از بندها یا ماده‌های وندیداد را عیناً یا بطور خلاصه نقل مینماید :

موضوع تکرار جرم :

از بند ۱۸ تا ۲۵ باب چهارم معلوم میشودکه تکرار جرم موجب تشدید مجازات بوده است البته منظور از تکرار جرم‌که میگوئیم اصطلاح قانونی امروزی (یعنی‌محکومیت قطعی‌سابق) نیست بلکه منظور مفهوم آنست بدین توضیح که درکتاب وندیداد به‌تناسب دفعاتی‌که شخص مرتکب میشود مجازات تشدید میشده است – مثلا برای‌کسی‌که مرتکب جرم (روبزخم) شود دربندهای ۲۲ – ۲۳ – ۲٤ باب چهارم برای بار اول ده ضرب وبرای بار دوم پانزده ضرب ودرصورتیکه برای بار سوم مرتکب همان جرم شود سی‌ضرب وبرای بار چهارم پنجاه ضرب وبرای بار پنجم هفتاد ضرب وبرای بار ششم نود ضرب وبرای بار هفتم دویست ضرب با سیخ اسب‌رانی وآلت فرمان‌بری (تازیانه) تعیین شده‌است .

همچنین برای جرم ضربت زخم‌آور تا دفعه ششم بتدریج میزان مجازات بالا رفته است ودرموارد دیگرهم همین ترتیب رعایت شده‌است .

مجازات‌کسی‌که میّت را بدون دانستن مراسم‌آن غسل دهد اعدام با زجر است .

بند ٤۹ – ای دادار سزای آنکه شریعت نیاموخته غسل‌دهد چیست؟
– پس اهورمزداگفت مزدا پرستان با زنجیر اورا به‌بندند . . . . لباسش را بکنند و سرش را از پوست تا پوست ببرند و بدنش را بمخلوق لاش‌خور . . . . . بدهند

شاید وضع چنین مجازات شدید بمنظور این بوده که میّت را طبق

مراسم مذهبی غسل دهند وبا انجام تشریفات خاص" او را ازگرفتاریهای آن جهان برهانند و الا تعیین چنین مجازات شدیدی برای این عمل ساده تناسبی ندارد .

ایراد ضرب وجرح :

موضوع دیگری که درکتاب وندیداد جالب بنظر میرسد اینست که برای انواع جرح وضرب ونقص عضو وشکستن استخوان وزخمهای خطرناك مجازات‌های جداگانه مقرر گردیده است.

مجازات کسانیکه ازدواج نکنند :

درمذهب زردشت درباب ازدواج وتشکیل خانواده وحتی تهیه مال تأکید زیادی شده وبرای متخلفین کیفر شدید مقرر گردیده است .

مجازات این‌قبیل اشخاص از بند ۵۰ تا ۵۵ باب چهارم است - اینك برای نمونه دوفقره آن که حکم آن اعدام است عیناً نقل میگردد :

بند ۵۰ - هرآینه اگر در این‌گیتی جسمانی کسی دانسته آن‌کار (بدون زن و خانواده وفرزند و مال ماندن) را بکند باید استخوان‌بندیش باکارد آهنی بریده شود بلکه آن‌تن قابل مرگ مستحق بیش‌ازآن سزاست.

بند ۵۱ - هرآینه اگر در این‌گیتی جسمانی کسی دانسته آن‌کار (بدون زن وخانواده وفرزند ومال ماندن) را بکند باید با زنجیر آهنی استخوان‌بندیش را بسته بلکه آن‌تن قابل مرگ مستحق بیش‌ازآن سزاست) .

قبلاً اشاره کردم که درکتاب‌وندیداد مجازات‌ها بی‌تناسب‌بنظرمیرسد وموضوع بالا یکی‌ازآن مواردی‌است که مجازات با ترك‌فعلی (عدم ازدواج) که فرضاً ازتکالیف مذهبی باشد تناسب ندارد .

مجازات کشتن سگ پاسبان

دربند ۱۳ - باب سیزدهم برای‌کسی‌که ضربتی مهلك به سگ‌پاسبان بزندکه منجر بقتل‌آن حیوان بشود مجازات شدیدی (هفتصد ضرب با سیخ اسب‌رانی وهفتصد ضرب باآلت فرمان‌بری (تازیانه) تعیین شده‌است .

در بند ۱٤ و۱۵ و۱٦ همین باب برای همین جرم نسبت به سگ بی‌صاحب ششصدضرب ونسبت به‌توله‌سگی‌که تازه به‌صداآمده یا به‌صدا نیامده وتوله‌سگی‌که هنوز چشم باز نکرده وهمچنین‌کشتن شغال وروباه و هرنسل

سگ که مخلوق اهورمزدا است پانصد ضرب (ازهریك) تعیین شده‌است.
دربندهای دیگر دادن غذای بد به‌سگها وتوله سگها جرم شمرده شده ونسبت بهرموردی مجازات مقرر گردیده است.
دربندهای بعدی که از لحاظ اهمیّت عیناً نقل میشود برای صاحب سگ که درنگهداری آن غفلت کند و این عمل باعث شودکه سگ بدیگران آزار برساند و همچنین برای خود سگ مجازات تعیین گردیده و رعایت تکرارهم شده است.
بند ۳۱ - اگر سگ گنگ (سگ غافل گیر) را نه‌بندند وآن حیوان یا انسان را زخم زند به‌کسی که سگ را نه‌بسته مجازات گناه زخم عمدی لاحق میشود.
بند ۳۲ - اگر سگ مذکور حیوان یا انسانی را بگزد بایدگوش راست او را برید - اگر حیوان یا انسان دوم را بگزد بایدگوش چپ او را هم برید.
بند ۳۳ - اگر حیوان یا انسان سوم را بگزد باید رگ پای راست اورا برید واگر حیوان یا انسان چهارم را بگزد باید رگ پای چپ او را هم برید.
بند ۳۴ - اگر حیوان یا انسان پنجم را بگزد باید دمش را هم برید.[۱]

دادن کفّاره ومجازات بدنی:

بند ۹۶ باب هجدهم - پس اهورمزدا گفت کسی که در زنیکه نشان حیض دیده یا حائض است یاخون حیض از او جاری است منی خودرا بریزد درحالتیکه زن هم باهوش وحواس وعالم بحیض خود باشد. یك‌هزار حیوان متوسط‌الجثّه (مثل گوسفند) بکشد وتکه‌های آنرا با پرهیزکاری خوب نذر برای آتش ببرد وبازوها را نذر برای آب مقدس ببرد[۲].
یکهزاردسته هیزم‌پاك درست‌بازدید شده ازچوب‌سخت باپرهیزکاری

---

(۱) وندیداد صفحات ۱۲۸ - ۱۳۱.
(۲) ایرانیان آن عصر هرعضو حیوان قربانی را متعلق به معبودی میدانسته به‌اهورمزدا وفرشتگان دیگرهم هریك عضوی ازگوشت قربانی‌داده میشد همچنین به‌آتش وآب دراینمورد دست به‌آب داده شده وباقی اعضاء به‌آتش.

خوب برای آتش نذر بیاورد ویکهزار دسته چوب نرم خوشبو یا یك درخت خوشبوی با پرهیزکاری خوب برای آتش نذر بیاورد یکهزار مار بر شکم رونده را بکشد ودوهزار مار دیگر را بکشد ویکهزار وزغ نفس‌کش (یعنی زندگی‌کننده درخشگی) را بکشد و دوهزار وزغ آبی را و یکهزار مور دانه‌کش را ودوهزار مورد دیگررا .

سی‌شاه تیر چوبی (بطورپل) روی آب جاری برای (عبورمردم) بگذارد ویکهزار ضرب با سیخ اسب‌رانی ویکهزار ضرب باآلت فرمانبرداری یعنی تازیانه زده شود .

کیفر تخلف ازعهد :

درمبحث مربوط به عهود ششگانه که درباب چهارم مندرج است بااینکه تعهد یك امرحقوقی است ولی ازبند ۱۱ تا ۱٦ آن باب برای تخلف ازعهد مجازات شلاق (تازیانه) تعیین شده‌است - بعلاوه تخلف شخص ازتعهد دربعض ازعهود تا هزارنفر ازنزدیکترین اقربایش نیز سرایت پیدا میکند .

برای نمونه دوبند (ماده) ازباب مزبورنقل میشود :

بند ۱۰ - ای دادار اگر عهد با دادن آبادی (که عهد ششم است) خلف شود (سزایش) تاچه اندازه سرایت‌کند - پس اهورمزدا گفت با سزای مساوی تا هزارنفر ازنزدیك‌ترین اقربایش (سرایت‌کند) .

بند ۱٦ - ای دادارکسیکه خلف عهد با شرط دادن آبادی (که عهد ششم است) کند سزایش چیست ؟ پس اهورامزدا گفت یك هزارضرب با سیخ اسب رانی ویك هزار باآلت فرمان‌بری (تازیانه) به او زده شود .

این بود چند نمونه ازاحکام زرتشت‌که ازکتاب وندیداد اقتباس ونقل شد .

درکتاب مزبور احکام مسائل دیگر جزائی ازقبیل لواط به‌عنف وغیرعنف وهمچنین مسائل غیرجزائی ازقبیل احکام نجاسات واعمال میّت وطهارت وحتی میزان دستمزد پزشگان ومسائل مختلف دیگر نیز بیان گردیده است .

بدیهی‌است هرکس مایل بمطالعه بیشتری باشد باید باصل‌کتاب (هرچند کمیاب است) ولی دربعضی‌کتابخانه‌ها پیدا میشود مراجعه نماید .

فهرست مندرجات

مقدمه

تمدن و سازمانهای دوران هخامنشی

فصل اول

(دادگستری دردورهٔ هخامنشی)

فصل دوم

(سازمان قضائی دوره هخامنشی)

فصل سوم

(بزهها و کیفرها در روزگار هخامنشی)

فصل چهارم

(حقوق خصوصی درزمان هخامنشی)

فصل پنجم

(نمونه‌ای از کتیبه‌های هخامنشی)

فصل ششم

(دادگستری درزمان اشکانیان)

فصل هفتم

(دادگستری درروزگار ساسانیان)

فصل هشتم

(سازمان قضائی زمان ساسانی وطرز رسیدگی)

فصل نهم

(ادله اثبات دعوی)

فصل دهم

(شرائط قضاوت ومسئولیت کسانیکه برمسند قضاء می‌نشستند)

فصل یازدهم

(بزهها در دوران ساسانی)

فصل دوازدهم

(کیفرها در روزگار ساسانی)

فصل سیزدهم

(حقوق خصوصی درزمان ساسانیان)

فصل چهاردهم

(ماتیکان هزارداتستان)

فصل پانزدهم

(ترجمه چند فصل از کتاب بارتلمه)

فصل شانزدهم

(ترجمه قسمتی از کتاب بلسارا)

فصل هفدهم

(داتستان دینیک)

فصل هیجدهم

(کتاب وندیداد)

منابع

۱ – قرآن مجید
۲ – کتاب میراث ایران
۳ – ایران‌ازآغاز تااسلام – تألیف دکتر گیرشمن – ترجمه دکترمحمد معین
٤ – تمدن ایران – تألیف هنری بر
٥ – کتاب بوسوئه
٦ – تاریخ ایران‌باستان – تألیف شادروان پیرنیا
۷ – تاریخ شاهنشاهی ایران – تألیف امستد History of the Persian Empire A.T. Olmestead
۸ – الواح گلی یا اسناد خزانه Persepolis Treasury Tablets – تألیف جرج کامرون .
۹ – کتاب عزرا (تورية)
۱۰– کتاب استر (تورية)
۱۱– تاریخ هردت – ترجمه وحید مازندرانی
۱۲– کورش‌نامه – تألیف گزنفن – ترجمه مهندس رضا مشایخی
۱۳– عیسویت درامپراطوری ایران تألیف لابور Christanisme dans l'Empire de l'Iran
١٤– غرر اخبار ملوك‌الفرس ثعالبی

۱۵- فارسنامه ابن‌بلخی
۱۶- مجلد اول گزارشهای باستان‌شناسی - تألیف مصطفوی
۱۷- تاریخ ساسانیان - ترجمه فروغی (اصل از رالین سن)
۱۸- تاریخ تمدن ایران ساسانی - تألیف سعید نفیسی
۱۹- تاریخ یعقوبی
۲۰- تاریخ ابن قتیبه
۲۱- عیون‌الاخبار
۲۲- اخبارالطوال دینوری
۲۳- تاریخ طبری
۲٤- مروج‌الذّهب مسعودی
۲۵- کتاب التنّبیه والاشراف
۲٦- تاریخ بلعمی
۲۷- شاهنامه فردوسی
۲۸- ایران درزمان ساسانیان - تألیف کریستن سن - ترجمه رشید یاسمی
۲۹- ماتیکان هزاردانستان - ترجمه بارتلمه
۳۰- دینکرد - تألیف دکتر مسکوژ
۳۱- وندیداد - ترجمه سیدمحمدعلی داعی‌الاسلام (چاپ سنگی)
۳۲- داتستان دینیك - ترجمه وست (West)
۳۳- زن درحقوق ساسانی - تألیف وترجمه دکتر صاحب‌الزمانی
۳٤- ارداد یراقنامه
۳۵- کتاب‌التّاج - منسوب بجاحظ
۳٦- تمدن ایرانی - ترجمه دکتر عیسی بهنام
۳۷- تاریخ تمدن هخامنشی - تألیف علی سامی
۳۸- تاریخ تمدن ساسانی - تألیف علی سامی
۳۹- در رالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان
٤۰- تاریخ مختصر مشیرالدوله - تألیف پیرنیا
٤۱- رساله دکتری دکتر تقی نصر Essia Sur l'hietoire de droit Persan des L'origine a l'envasion Arab
٤۲- نامه تنسر
٤۳- سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملك فارسی وانگلیسی

٤٤- مجله‌های کانون وکلاء
٤٥- مجله‌های مهر
٤٦- مجموعه‌های حقوقی وزارت دادگستری
٤٧- کورش کبیر - تألیف آلبرت شاندرو وترجمه دکترهادی هدایتی
٤٨- تمدن ایرانی - تألیف چند تن ازخاورشناسان - تألیف دکترعیسی بهنام
٤٩- مجله وزارت امورخارجه
٥٠- پارسیان اهل کتابند - تألیف پروفسور ! - س - ام طاهررضوی
٥١- تاریخ ایرانیان - تألیف پروفسور عباس مهرین شوشتری
٥٢- وضع دربار ودولت ایران - تألیف مجتبی مینوی
٥٣- جمهور افلاطون - ترجمه فؤاد روحانی
٥٤- سبك شناسی - مرحوم ملك‌الشعراء بهار
٥٥- مقام ایران درتاریخ اسلام - تألیف مارگوبوث
٥٦- اوستا
٥٧- کتاب مینودخرد
٥٨- کتاب استرابون
٥٩- کارنامه اردشیر - تألیف کسروی
٦٠- شاهکارهای هنر ایران - تألیف پروفسور پوپ - ترجمه دکتر خانلری



مجموعهٔ

میراث ایران و اسلام

دلائل النبوة

شرح قصیدهٔ برده

رسالهٔ قشیریه

المقالات والفرق

مختاری نامه

تفسیر محمد مؤمن مشهدی

ترجمه فرق الشیعه نوبختی

الدرر فی الترجمان

آئین شهرداری

رسالة العلیة

کیمیای سعادت

شهاب الاخبار

ملخص اللغات

مقدمهٔ ابن خلدون از بزرگترین شاهکارهای علمی و ادبی عالم اسلامی است که در آن نخستین بار از فلسفهٔ تاریخ و جامعه شناسی و مبادی علم اقتصاد سیاسی و عدالت اجتماعی بحث شده است و بگفتهٔ اشمیت دانشمند آمریکائی «ابن خلدون در دانش جامعه‌شناسی به مقامی نائل آمده است که حتی اگوست کنت هم در نیمهٔ قرن نوزدهم بدان نرسیده است.» گذشته از این، ابن خلدون در این کتاب از تاریخ کلیهٔ علوم عصر خود گفتگو کرده و از اینرو مقدمهٔ وی را می توان به منزلهٔ دائرة‌المعارفی به شمار آورد. او در تاریخ، روش متقدمان را مورد انتقاد قرار داده و معتقد است که مورّخ باید علل حدوث وقایع را نیز با شیوهٔ علمی تجزیه و تحلیل کند.

توینبی مورّخ شهیر انگلیسی ابن خلدون را از هوشمندان و نوابغ جهان می شمرد و می نویسد: «وی در مقدمه به درک و تصور و ابداع فلسفه‌ای برای تاریخ نائل آمده است که بی‌شک در نوع خود بسیار گرانبهاست و با هر عقلی در هر زمان و مکان تطبیق می کند.»